



Ketabton.com

دسراج الدین بایزیدروښان دسیمنار په ویار د دولت د ښاغلي رئیس او صدر اعظم د پیغام متن

خوشحال یم چه دسراج الدین بایزید
روښان کالیزه د لومړي ځل دپاره د
جمهوری نظام په رڼا کې زمونږ په گران
هېواد کې نمانځل کېږي *
زمونږ لسرونې هېواد د آزادۍ او
وړو وړی د فلسفې په اساس دهغو
سر تیرو او صادقو زا منو د کسار
نامو نتیجه ده چه دنړۍ ددغې سیمې
د آزادۍ غوښتلو د نهضتونو د تاریخ
نځت او مهم بابونه تشکیلوي *

په پېړیو پېړیو کې زمونږ د خلکو
آزادی ښونکي ملي مبارزې د آسیا په
تاریخ کې خاص مقام او ځای لري او
نړۍ وال یې دی ټکی ته متوجه کړي
دی چه ددغې سیمې وگړو په هرځای او
هروخت کې له خپلو حقوقو څخه دفاع
کړي او د دوی د ملتیت پسرستی،
احساساتو دښمن ته پردوی باندې د
یرغلونو موقع نه ده ورکړي *

نن چه زمونږ په هېواد کې دملي
ډېرمانانو له جملې څخه دیوه تن په
هکله دتبع او څېړنې مجلسونه او
غونډې جوړېږي ، او سره له دې چه
ډېر عمر تېر شوی او ډېری تاریخي
پېښې واقع شوي دي او زمونږ دنوی
جمهوری عصر سره څلور سوه کاله
فاصله لري بیا هم دچاله یاده نه دي
وتلي ، حوادثو او پېښو دهغوی عظمت
او درنښت له منځه نه دی وړی *

بایزید ددغې سیمې په هره خوا
کې دگرځېدو او راگرځېدو په ترڅ کې
یوه متفکر ، عالم او پوه سړی شواو
دهمدغه سفرونو او گرځېدو په وخت
کې یې په داسې حال کې چه دخپلو
پخوانیو خلکو عظمت اوویار هم نه و
هیرکړی خپله عقیده یې داسلام د
واقعي فلسفې بربنا ټینګه کړه چه
آزادی ، خپلواکي ، وروړولې ، برابري
دسیاسي ، اقتصادي او اجتماعي عدالت
په رڼا کې ژوند کول او د طبقاتي توپيرونو
له منځه وړل دهغه له سترو لارښوونو
څخه گڼل کېږي *

په رښتیا سره چه بایزید یو
روښان پیر و ده خپل ځان دخپل عصر
دغوښتنو سره سم چه دتیري کوونکو
لوی درس دی .
مونږ د آزادۍ دلاری ددې لوی مجاهد
میره دانارو او احوال هر اړخیزی او
ژوری څېړنې او تحلیل دپاره د ډېرو
هیلوبه درلودلو سره د بایزیدروښان
او یا روښان پیر دتین غونډې ته په
ډېره درنه سترگې موړو . ددې پیام
په لوستلو دغونډې د پرانستلو په
ترڅ کې هغو کسانو ته چه په پوره غور
یې دمدې او معنوي ژوند دواقعي
اړخونو په نظر کې نیولو سره دخپلو
خلکو دښکمرغې او سرلوړې په لار کې
هرډول قرباني او سر ښندنې ته تیار
دی * یې شمېره پر بالي تسبیحه
غوږېم ..

انرا بوم شړوندون برای شما انتخاب می شود



يك نمونه از فروشنده هاي تبيك كابل اين فروشنده را به چه عنواني ميتوان معرفي كرد؟

•••

000

پیک ژوندون

«د دولت درئیس له پیغام څخه»

شماره ۴۳ شنبه ۲۱ جدي ۱۳۵۳-۲۸ ذی سححه الحرام ۱۳۹۴

چار صدمین سال وفات بایزیدروشان

این مظاهر بزرگ و غنائم سرشار از غرور و شهادت برای نسل امروز و نسل هاییکه در امان فرادهایی لایتنهایی موجود خواهند شد همانظوریکه موجب مباحثات و سر بلندی می شود، بایه انتباه و مظهر پندارهایی تلقی می شود که در مخابرات، در مواجهه با حوادث و در تحولات حساس زندگی نباید آنرا فراموش کرد زیرا هر قدمی که پدران نامور و حریت پرور ما در طریق خدمت بوطن، و برای معموری و نیرومندی و تأمین زندگی بهتر برای هموطن برداشته اند مانند نقش های دیگر آنان که در دیگر زمینه هایی حیاتی باقی مانده است هر کدام منبع الهام و درسهای بزرگی است که احترام و تکریم ناسی نالیزم افغانی ما اجازه نمی دهد از آنها لحظه ای غافل بمانیم.

در صفحات تاریخ پر افتخار کشور باستانی
ما اینگونه نامهای با عظمت و کار نامه های بزرگی
را که موازی به آن در خاطرها تداعی می شود،
بیشتر میتوان مطالعه کرد. نامهایی که بحیث
علمبر داران افتخار و پیروزی و کار نامه ها و
دلبری هایی که بخاطر آزادی، بخاطر دفاع از
ناموس و شرف ملی، بخاطر حفظ حیثیت و
افتخارات تاریخی مردم ما و بخاطر ایفای دین

شماره ۴۳



جهان در هفته ای که گذشت

اختصاری از اخبار و وقایع مهم کشور و جهان

در کشور

۱۵ جدی :

بایام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم سیمینار بین المللی چارصد مین سالگرد وفات بایزید رو شان در کابل افتتاح گردید. - موافقتنامه پروژه نصاب تعلیمی و کتب درسی ریاست تالیف و ترجمه بین افغانستان و امریکا برای یکسال دیگر تمدید گردید.

- اگریمان بناغلی نوراحمد اعتمادی سفیر کبیر افغانستان در مسکو که در عین حال به حیث سفیر کبیر غیرمقیم در الاتاتور از حکومت متکولیا مطالبه شده بود اخیراً مواصلت کرده است.

۱۶ جدی :

مطابق پروگرام قرار است ۱۷۸ مرکز صحنی ساسی و ۵۴۰ مرکز فرعی تاسیس گردد.

۱۷ جدی :

عقد ملیون افغانی برای پروژه آب رسانی خیر خانه مینه از طرف دولت تخصیص داده شده است.

- نندار تون عکاسی معرف پیشرفت های کشور پو لیند در سی سال اخیر روز ۱۶ جدی از طرف پوهاند نوین وزیر اطلاعات در سالون پشتنی تجارتی بانک افتتاح شد.

۱۸ جدی :

تعمول بعضی از مواد قرار داد منعقد سال گذشته بین پو هنتون کابل و اداره انکشاف بین المللی امریکا اخیراً به امضا رسید.



دوکتور محمد اکرم

۱۹ جدی :

اگریمان دوکتور محمد اکرم بحیث

سفیر کبیر جمهوریت افغانستان گرفت.

درباریس که از حکومت فرانسه مطالبه شده بود اخیراً مواصلت نموده است.

- قانون اطاقهای تجارت و صنایع افغانستان بدخل نزده ماده نافذ گردید.

در خارج

۱۵ جدی

وزرای خارجه مصر، سوریه، اردن و نمالنده بلند پایه موسسه مقاومت فلسطین امروز در قاهره روی خطوط اساسی بهبود مناسبات بین اردن و موسسات آزادی بخش فلسطین به موافقه رسیدند.

گرفت.

- هواری بو مدین رئیس جمهور الجزایر اولین رهبر عربی بود که دیشب عکس العمل تندى به مقابل تجدید داکتر کیسینجر مبنی بر امکان مداخله نظامی امریکا در کشور های مؤلد نفت از خود نشان داد.

۱۷ جدی :

ایالات متحده امریکا اضافه از پنجاه و پنج تن ذخایر طلای خود را بشکل لیلام بفروش گذاشته و وزارت خزاین آنکشور امروز اعلام کرد، دو ملیون اونس ذخیره طلای ایالات متحده در معرض فروش گذاشته شده است.

- وزرای بازار مشترک اروپا ی

۱۸ جدی :

پادشاه ایران که برای يك مسافرت دوازده به عمان وارد گردیده پساً ملك حسین پادشاه اردن در قصر باسمن مذاکره کرده است.

- ملیح ایشنبیل وزیر خارجه ترکیه سفیر انگلیس را در انقره احضار نموده و نسبت به خود داری انگلستان ازدادن اجازه مسافرت به هشت هزار مهاجر ترك های قبرس از پایگاه برتانوی در قبرس به ترکیه احتجاج کرده است.

- مادر لیونید بریژنیف سرمنشی حزب کمونسست اتحاد شوروی در گذشت.



بناغلی داکتر صدیق معین اول وزارت معارف حین امضاء موافقتنامه تمدید پروژه نصاب تعلیمی با سفیر کبیر ایالات متحده

۱۶ جدی

سمپوزیم صلح و انکشاف افریقا در قاهره افتتاح گردیده است. درین سمپوزیم در باره پیشرفت کشور های افریقائی در ساحات اقتصادی و اجتماعی بحث صورت دهند.

۱۹ جدی :

انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر پیشنهاد شوروی را برای ارسال اسلحه بدان کشور نا کافی خواند.

سادات گفت دولت وی از پیشنهاد شوروی در زمینه رضائیت ندارد.

ژوندون

وقایع مهم سیاسی هفت

راه دشوار و خطر ناک

نظم جوینده

به احتمال ضعیف

شرایط دشوار

اظهارات کیسنجر در فرستی صورت میگیرد که امریکا و فرانسه توانستند با مذاکرات خود اختلافی را که بین غرب و غرب وجود داشت مرتفع نموده و موافقه کنند که مسایل نفتی را در بهار آینده با کشور های تولید کننده نفت در میان گذارند و برای آن راه حل جستجو کنند.

در این وقت مساعی عربستان سعودی برای باین آمدن قیمت مواد نفتی هنوز جاری بود و کوشش برای عرضه نفت نسبتاً ارزان از طریق کنترل عربستان سعودی بر حمل و نقل و بازار فروش نفت دوام داشت.

از نظر سیاسی برزنف در آستانه سفر شرق میانه دیده میشد و اسرائیل در جستجوی فرصتی بود برای حمله به ممالک عربی قبل از دسترسی مصر بر اسلحه مدرن شوروی، در حالیکه در عین زمان سوال مذاکره برای اعاده قسمتی از اراضی اشغالی اسرائیل نیز مطرح بود. با سرعرات بموفقت هایی پیهم نایل میشد و اسرائیل به تجاوزات بی رحمانه در مناطق جنوب لبنان ادامه میداد.

آیا اظهارات کیسنجر در چنین شرایطی یک عمل قصدی نبود؟ آیا باین آمدن نرخ نفت یگانه هدف این اظهارات بود، یا اندیشه تحریم نفتی آینده ممالک عربی.

از یشک سال با یشو چست چستنه از حلقه های امریکا بی خبر عا بی شنیده میشد که در امریکا فکر استعمال قوه برای مقابله با سیاست نفتی کشور های اوپک موجود است. حرکاتی از قبیل ارسال کشتی های جنگی امریکایی در آبهای شرق میانه و آمادگی های نظامی در امریکا مدارکی برای وجود چنین فکری پنداشته میشد اما ملاحظه واقعیات عصر و عواقب منفی که استعمال قوه نظامی برای حل و فصل مسایل سیاسی و اقتصادی دارد و تجاربی که امریکا با استعمال قوه در جهان حاصل کرده است و جنگ ویتنام یک مثال است، احتمال چنین فکرواقدامی را بی ضعیف میگردانید، خصوصاً که سیاست خارجی امریکا در دست کسی است که در بوجود آوردن دیتانت و تحسین مناسبات شرق و غرب و حل مسایل جهانی از طریق مفاعله و مذاکره برنده جایزه نوبل برای صلح گردیده است. اما بالا خره اظهارات کیسنجر به معجله «بزنس ویک» پرده از روی احتمالات برداشت و معلوم شد که امریکا و کیسنجر سوال استعمال قوه را برای اشغال مراکز نفتی شرق میانه طرح کرده اند.

توسل بقوه

آیا توسل امریکا با استعمال قوه به منظور اشغال جاهای نفتی ممالک نفت خیز شرق میانه خصوصاً ممالک حوزه خلیج بیش از یک خواب پریشان خواهد بود؟

بحران نفتی در جهان توهم کساد و رکود اقتصادی که نتایج آن به شکل بلند رفتن سرسام آور قیمت ها، بیکاری، و فشارهای روحی دیده میشود موج شکایات و اعتراضات را در جهان بار آورد و در تحت چنین شرایطی تصور می رود که دیپلمات و رزیده و شخصیت سیاسی جهانی چون هانری کیسنجر را وادارد که از جنگ و اشغال جاه های نفت ممالک سخن زند؟

آیا این اظهارات یک عکس العمل اوضاع اقتصادی جهان غرب است. یا عوامل و سوابق دیگری نیز در خود دارد؟

وقتی کیسنجر میگوید: «نمی گویم که حوادثی که ما استعمال قوه نمایم وجود ندارد، یک موردی که میتوان قوه را استعمال کرد جنجال نرخیهای نفت است آنهم در صورتیست که اختناق و خفگی اقتصادی در جهان صنعتی احساس شود.»

توضیحات کیسنجر

در توضیحاتی که بعداً کیسنجر در باره اظهارات خود بنامه نگاران ارائه کرد تأکید کرد که این اقدام تشبیه شر ایطی عملی خواهد شد که خطر اختناق ممالک صنعتی یا با فاده دیگر از بین رفتن مدنیت غربی در میان باشد و این خطر فعلاً موجود نیست.

بلند رفتن ۴ برابر قیمت نفت که اکنون قیمت یک بشکه آن از دوونیم دالر به ۱۰ دالر رسیده برای کشور های غربی خطر بزرگست، ولی طوریکه اکنون آنرا کشور های غربی تحمل کرده اند، امکان تحمل آن در آینده نیز موجود است. بنابراین تنها این مسئله عامل اظهارات کیسنجر نمیتواند بشود و تأکید کیسنجر به موضوع اختناق کشور های صنعتی مهمترین مسئله ایست که اظهارات کیسنجر بر آن استوار است. اما این مسئله در چه شرایطی میتواند مطرح شود؟

طبعاً بحران سیاسی شرق میانه که مولد و مو جد آن اسرائیل است سابق اظهارات کیسنجر میتواند پنداشته شود.

اسرائیل در وضع دشوار

درواقع مسئول تمام حوادث اقتصادی، و بحران اقتصادی که امروز در جهان بوجود آمده است، اسرائیل است زیرا سیاست تجاوز کارانه اسرائیل و اتکاء وی بدول غربی و حمایت امریکا از اسرائیل عرب را وادار ساخت تا سلاح خطر اقتصادی دست زند، از یکطرف به تحریم نفتی

مبادرت ورزد و از طرف دیگر به بلند بردن قیمت نفت تا برابر مجاهده کند. در حالیکه تا قبل از اکتوبر ۱۹۷۳ قیمت ۵ دالری بشکه نفت یعنی دو برابر قیمت سابق یک قیمت ایده آلی کشور های مولد نفت پنداشته میشد.

اما تجاوز پیهم اسرائیل و خطریکه وجود این قوه متجاوز در قلب ممالک عربی ایجاد کرده است سبب شده که عرب هرچه در قدرت دارد آنرا علیه اسرائیل و حامیان اسرائیل بکار برد و چنانچه چنین شد و نتیجه آن هم به نفع دول عربی بود.

اشغال چاه های نفت

بصیرین عقیده دارند که اشغال چاه های نفت ممالک حوزه خلیج خصوصاً نواری که از قطر تا کویت امتداد دارد و ۴۰ فیصد صادرات نفت اوپک را احتوا میکند امریکا را قادر خواهد ساخت که نرخ نفت را به نصف باین آورد، شرایط طبیعی منطقه نیز طوری نیست که امریکا مثل ویتنام به مشکل بزرگی دچار شود و این کشور ها از نظر نظامی نیز ضعیف هستند.

اما آیا این اقدام همینطور ساده است؟ عرب امروز غیر از عرب دیروز است روحیه که در کشور های عربی وجود دارد وضامن اتحاد عرب است بذات خود بزرگترین قدرت عرب را تشکیل میدهد و از اینجا ست که بومیدین به مجرد اظهارات کیسنجر گفت: حمله بربیک کشور عربی حمله بر تمام کشور های عربی پنداشته میشود و باید چنین شرایطی امریکا این رسک بزرگ را تحمل خواهد کرد خصوصاً که کیسنجر میگوید برآمدن از جنگ بسیار مشکل تر از آغاز آنست.

دوره یاس

کیسنجر دیپلمات موفق توانست در دوره کار خود دینامیزم جدیدی به سیاست امریکا بخشد، موفقیت های کیسنجر در مسئله ویتنام در نزدیکی روابط دول بزرگ شرق و غرب بود در حل منازعات بین المللی او راجرت داد تادر میدان منازعه عرب و اسرائیل داخل و برای حل این مسئله دست بکار شود موفقیت کیسنجر برای جدا ساختن نیروهای کشور های عرب و اسرائیل بعد از جنگ اکتوبر ۱۹۷۳ باز هم موفقیت چشم گیر بود ولی اکنون که مدتی از آن میگذرد جنگ ویتنام و تغییر بیلا نس قواء به نفع قوای انقلابی ویتنام جنوبی با سقوط فوک لانتگ و عرض وجود با سرعرات بحیث یک قدرت شناخته شده جهانی در برابر اسرائیل امکانات نقش کیسنجر را در حل مسایل شرق میانه محدود تر ساخته

بقیه در صفحه ۶۳



جنگ

صلح

«کارتون از روزالیوسف»

راپور : د هیواد مل

زموږ لرغونې هیواد د آزادۍ او وروړولۍ

د فلسفې په اساس د مغو سر تیر و او صا د قو زامنو د کار نامو نتیجه ده چه د نړۍ د دغې سیمې د آزادۍ غوښتلو د نهضتو نو د تاریخ غټ او مهم بابو نو تشکیلوی .

د بایزید روښان بین المللی سیمینار



کله چه د یو هنر وزیر پو هاند

«روښانیان دخپلې زمانې او

سره سم مترقی

د شکل او محتوی په باب هم ډیر څه درلودل. د ښاغلي روښان په مقاله کې زیاته شوی وه: «د روښانیانو نهضت د تیرې او زور گیرۍ په مقابل کې د افغانانو د مبارزې یو روښانه فصل دی، او په افغانې تاریخ کې یو څرگند او روښانه مقام لري، د روښانۍ نهضت یو عمده خصو صیت داری، چی د خلکو د تنویر او د اجتماعی عدالت د تبلیغ لپاره له خانه سره یو پیغام هم لري. د روښانیانو ایديالوجی د شکل

د افغانستان د جمهورۍ دولت د مترقی کلتوري پالیسۍ په اساس چی تل دخپل هیواد د نو میا لیسو شخصیتونو یارونه او نمانځنه کوی داری د مرغومی میاشتې په ۱۵ نیټه د سهار په لسو بجو د هیواد د یو بل نومیالی شخصیت بایزید روښان د مړینې د څلور سوم تلین بین المللی سیمینار دولت درنيس اوسدرا عظم ښاغلي محمد داود دیپغام په لوستلو

په لحاظ عرفاني او تصوفی بڼه لری مگر د محتوی په لحاظ ملی آزادی ښوونکی نهضتو .

ددې ورځې د مراسمو په پای کې د پښتو ټولنې مرستیال څیر نوال عبدالله خد متکار د سیمینار دکار څرنگوالی څرگند، اود سیمینار غړی ټی معرفی کړل، او همدا رنگه د شوروی اتحاد د علومو د اکاډیمۍ د غړی پرو فیسور نیکلای دور سا نکوف راپورلی پیغام یی هم ولوست .

په افتتاحیه غونډه کې د صدارت عظمی مرستیال ښاغلی دوکتور شرق دکابینې ځینو غړو، لوی درستیز ډگر جنرال عبد الکريم مستغنی ، د لوړو رتبو مامورینو ، په کابل کې اوسیدونکو ځینو کور دپلوماتیکو ، د پوهنتون استا دانو او محصلانو او گڼ شمیر علاقمندانو برخه اخیستی وه، په حاضرینو باندې د پښتو ټولنې له خوا د بایزید د بین المللی سیمینار په ویاړ، چاپ شوی کتابونه د دولت لوانې دیوان، د واصل روښانۍ څو شعرونه د روښانۍ نیانو ملی نهضت ، ادبی ستوری، په خارج کې پښتو څیړونکی اود زیری فوق العاده گڼه ویشل شوه ، غونډه د غرمې په دولس بجو پای ته ورسیده .

ژوندون



د بایزید روښان د بین المللی سیمینار د علمی غو ڼو یو منظره

چاپیریال د تقاضا او غوښتنو سره سم مترقی عناصروو، دغونډې په پای کې ښاغلی عبدالقیوم نورزی خپله مقاله «دروېښانیانو د مبارزو څرنګوالي ولوستله، په دې لیکنه کې دروېښانی مبارزو په ماهیت ښه رڼا اچول شوی وه، اولیکونکي وویل - «دروېښانیانو مبارزو دوی خواوی درلودی، یوه ملی مبارزه او بله طبقاتی مبارزه، اود فیوډالیزم په مقابل کې مبارزه».

دریمه علمی غونډه د چهار شنبې ورځ د مرغومی په ۱۸ نیټه دسپار په نهیمو بجو د تاجکستان د علومو د اکاډیمې د ژبې دڅانګې امرپروفیسور مانیازوف په ریاست پیل شوه، ددی غونډې نایب پوهنوال محمد حسن ضمیر او منشی یې خیرنوال عبدالله خدمتګار و.

په دې غونډه کې لومړۍ مقاله د وړانګې ورځپاڼې مسوول مدیر ښاغلی محمد ابراهیم عطایی «دروېښانی نهضت پر سیمه ییزه پیژندنه پسه تحلیلې څیړنه» ولوستله، ښاغلی عطایی په هغو سیمو رڼا واچوله چې روېښانی نهضت پکښې پیدا شوی اوږده او پراختیایي موندلې وه.

دوهمه مقاله د شوروی اتحاد د علومو اکاډیمې دختیځ پوهنې د مؤسسې د امر اود پښتو ټولنې دافتخاری غړي پرو فیسور نیکلای دوریا نکوف وه، چې په سیمینار کې یې دنه گډون معذرت یې پښتو ټولنې ته رارسیدلې وه اود سیمینار د پرانستنی په ورځ خیرنوال خدمتګارولو ست، خو ددوی مقاله، چې «دبایزید روېښان دڅیرالبيان دپښتو ژبې مقام او اهمیت» نومیدله، دښاغلي غوث شهباسټ له خوا ولوستل شوه، دې مقالې په شوروی اتحاد کې په روېښان پیژندنه ښه رڼا اچوله، او روېښانی نهضت یې دزمانې له غوښتنو سره سم د شوروی پوهانو له نظره څیړلې وه.

ددې ورځې د علمی غونډې دریمه مقاله د محقق لیکوال اود سیمینار د غړي ښاغلي حبیب الله رفیع وه، چې له بده مرغه یې محترم لیکوال دموړ د مړینې له کبله په سیمینار کې گډون ونشو کړای، او هغه مقاله یې چې د «روېښانی لیکنې» تر سرلیک لاندې لیکلې وه، د خیرنوال عبدالله خدمتګار له خوا ولوستل شوه، لیکوال سر پرېره پردی چې دروېښان او پیروانو آثار یې

بقیه صفحه ۵۶



دالقیوم ددولت درئيس او صدراعظم ښاغلي محمد داؤد ديځام په لوستلو سره دبایزیدروېښان سیمینار پرانیځي

په نه نیمو بجو د کابل پوهنتون د کتابخانې په تالار کې جوړه شوه، چې ددی غونډې رئیس مولینا قیام الدین خادم، د رئیس نایب ښاغلي غلام حضرت کوشمان او منشی خیرنوال محمد اکبر معتمدو، په دې غونډه کې ښاغلي قیام الدین خادم لومړۍ خپله مقاله د «روېښانیانو مبارزې» تر سرلیک لاندې ولوستله په دې مقاله کې: «دروېښانیانو د مبارزو په اصولو مبارزه د څه لپاره، آیا دغه مبارزې سیاسي وي؟ اودروېښانیانو د مبارزو په ډولونو ئې مفصلې خبرې وکړې، ددغه ورځې دغونډې دوهمه مقاله د خیرنوال عبدالله خدمتګار «په پښتو ادب کې دروېښانی آثارو مقام» وه په دې مقاله کې په روېښانی ادبیاتو ښه څیړنه شوې وه، او په هغه مقام باندې ښه رڼا واچول شوه، چې د روېښانی ډلې ادیبان یې دپښتو ادبیاتو په تاریخ کې لری، ۸ خیرنوال خدمتګار په مقاله کې داهم ویل شوی و! چې «دروېښانیانو دخیلوادبې آثارو په ايجاد سیره په پښتو ادب کې یونوی سبک منځ ته راوړ، اونوی لاری پرانیستله همدارنګه دبایزیدروېښان دپښتوالفبا په تنظیم کې ابتکار کړی دی.

دریمه مقاله «دروېښانیانو ملی لار» دښاغلي عبد الجلیل وجدی وه، چې دروېښانیانو ملی اهدافو په باب یې کافی مواد درلودل، دښاغلي وجدی په لیکنه کې داتګی هم پروت و چې - «روېښا نیان دخیلې زمانې او خپل

کاکړ له خوا روېښان ته ویل شوی و، ولوستل شو.

دغونډې په پای کې ښاغلي محمد اسمعیل مبلغ خپله مقاله (نګاهې رتصوف پیر روېښان) تر سرلیک لاندې ولوستله، په دې لیکنه کې زیاته شوې وه، (بایزید رتصوف په لپاره کې یو مجاهد سر تیری افعال شخص و، بایزید روېښان دبرابری ورور گلوی او ملی وحدت دټینګیدو په لپاره کې نه هیریدو نکې خدمتونه کړيدي.

لومړۍ غونډه د مرغومي په دولس نیمو بجو پای ته ورسیده، اود سیمینار غړي دافغان سید جمال الدین مزار ته لاړل اود گلوګیدی یې پرې کښیښوولې په دغه مهال کې پوهاند عبدالحی حبیبی دسید جمال الدین افغان د شخصیت په باب وویل: (افغان سید نه یوازی افغانانو او خپل هیواد ته لهویاره دک کارونه کړيدي، بلکې ټولې ختیځې نړۍ دده له پوهې فضل او کمال، څخه سپره اخیستی ده، بایزید روېښان اوافغان سید جمال الدین په خپل ژوند کې دغه گلوی خواوی لری، چې پیر روېښان په شپاړسمه پېړۍ کې دخرافاتو شاهنشاهی اود پردیو داستعماری تسلیط پر ضد یو نهضت را پیدا کړ، چې دغه نهضت په نولسمه پېړۍ کې افغانی سید جمال الدین تعقیب او زیاته پر مختیا یې ورکړه.

دسیمینار دوهمه علمی غونډه د مرغومي دمیاشتنې په ۱۷ نیټه دسپار

پیل چاپیریال د تقاضا او غوښتنو ناصر و و

دبایزید دبین المللی سیمینار علمی لومړۍ غونډه د مرغومي دمیاشتنې په ۱۶ نیټه د کابل پوهنتون په کتابخانه کې دسپار په نه نیمو بجو پیل شوه، ددی غونډې رئیس پوهاند عبدالحی حبیبی د رئیس نایب پوهاند محمد رحیم الهام او منشی یې خیرنوال عبدالله خدمتګار و، ددی غونډه کې لومړۍ میرمن معصومه عصمتی خپله مقاله «روېښان نهضت سیاسي او اجتماعی عوامل» ولوستله، په دې مقاله کې دروېښانی نهضت اود پښتنو او دبایزیدروېښان دملیت غوښتنې په مبارزو رڼا واچول شوه.

همدا رنگه نوموړې د روېښانی نهضت په مبارزو کې دپښتنو میرمنو دهلو څلو په باب ځینې ښه ټکي څرګند کړل.

ددې ورځې دوهمه مقاله (ملی مبارز) دجنوبي محکوم پښتو نستان دیواوړی لیکوال پرو فیسور ولی محمد خان سیال کاکړ را استول شوی مقاله وه، دغه مقاله له حاضرینو څخه دپوه تن له خوا ولوستل شوه، دې مقالې دروېښان دملی شخصیت اودادبي خواوو په باب خبرې درلودې او همدا رنگه هغه شعر، چې دپرو فیسور سیال



ایشانند که می تا بند می با فند و تکه های خوب و مقبول به با زا د عر ضه می کنند.

می با فند، اتو می کشند و بیا زا ر
عرضه می نمایند تا آهنگ صنعت
در کشور اوج گیرد، تا مردم
از متاع خارجی بی نیاز گردند.
عصر یکی از روزهای هفته گذشته

بر آورده می سازند.
اینها از صبح تا نیمه های شب در
خدمت مردم اند و آرزو دارند جنس
تولیدی شان طرف علاقه مشتربان
واقع شود اینها میریشتند می تا بند

اما باید گفت که در کشور ما بنابر
عواملی زنان کمتر توانسته اند
استعدادهای نهفته خود را تبارز
دهند و شگوفان سازند و انرژی
خود را برای خدمات اجتماعی و مردم
مورد استفاده قرار دهند و از علم
و معرفت بهره کافی ببرند.

اما سرانجام زن پیروز شد و راه
خود را در اجتماع باز کرده، در مکاتب،
فاکولته ها، دوائر، و سایر فعالیت
های سیاسی، اجتماعی و غیره، خوب
پیش رفت و عالی درخشید، و مصدر
خدمات ارزنده و چشمگیری برای
مردم و اجتماع خود شد.

خوشبختانه فعالیت های زنان
منحصر به ادا رات رسمی و دولتی
نمانده و ثابت ساختند که در عقب
ماشین و در گرفتاری های تکنیکی
و کارهای سنگین تولیدی و صنعتی
نیز می توانند کار کنند، و در ازباید
محصول و انکشاف تولیدات ملی
دوش بدوش مردان مصدر خدمات
قابل و صفی به هموطنان گردند.

سرانگشتان ظریف زنان هموطن ما
است که مقبولترین و پربها ترین
صنعت وطن یعنی قالین های زیبا
و نفیسی را می بافند و به دنیا عرضه
می کنند و عواید خوبی را جهت
تقویت بنیه مالی کشور فراهم می
سازند.

حاصل دست همین زنان کارگر
در صنعت نساجی عامی است که
جنس و متاع مورد نیاز عامه را بشکل
مرغوب عرضه می نماید و حوائج
هموطنان ما را از رهگذر پو شاک

امروز که روزنه های امید به
سوی آزادی و مساوات برای زنان
بازگشوده و این موجود پراز عاطفه از
قصرهای طلائی و حرامسرای ها
و از زندانیکه آزادی فکر، اراده و
تصمیمش را محدود می ساختنهای
یافته است و ظایف و مسوولیت های
سنگینی در قبال دادر تا در جهت
دست یافتن به مقام و منزلتی که
شایسته شان است به پیش به
سوی زندگی امید افزا حرکت
نمایند.

چنانچه تاریخ گواه است زنان
افغان پهلوی مردان در همه امور
زندگی از کشت و زراعت تا باغبانی
ورمه داری، امور مربوط به اداره و کار
در قایمیه های صنعتی و صنایع
دستی و ماشینی نقش بس چشمگیر
وارزنده داشته و دارند.

همینکه شخصیت زنان افغان را
در طول تاریخ کهن مورد ارزیابی قرار
میدهم دیده می شود که مقام والای
را دارا بوده حتی در میدان جنگ
و پیکار نیز از خود کارنامه هایی به
یاگار گذاشته اند که از تظاول
زمان ما موند است.

فرزندان صالح و قهرمان را
تر بیت نموده اند که نه تنها حامی
و نگهدارنده و رزیده برای مفاخر
و نوامیس وطن خود بوده اند بلکه
توانسته اند شایستگی و لیاقت
خود را در همه امور زندگی در کارهای
جسمانی و فعالیت های دماغی در
زمینه های ماری و معنوی ثابت سازند
و تبارز دهند.

صفحه ۸

موجوداتیکه منبع

راپور از: راحله را سخ

مادریکه پسرش را ازبزرگترین

نویسندگان جهان ساخت

باکمال تعجب دید که جایزه اول،
یعنی ۲۵ دلاور را او ربوده است.
مادر جک لندن که فرزند خود را
از کودکی تحت نفوذ شخصیت خود
آراسته با صفات عالی و خصال
ارجمند پرورده بود، بدین ترتیب
بایرانگیختن استعداد نهائی او باعث
پیدایش یکی ازبزرگترین نویسندگان
جهان گردید.

چنانچه بزرگان جهان گفته اند:
«زن دای چنان قدرتی است که
می تواند بشر را از پستی و گمنامی
به اوج عزت برساند».

(الفونس گار)

«اکنون زن - یعنی زنی راستایش
کنیم که مادر یعنی منبع فنا نا پذیر
(ماکسیم گورکی) است».

ژوندون

وقتی «جک لندن» در آوان جوانی،
برای بدست آوردن لقمه نانی بفکر
هر کاری بود جز نویسندگی، یک
روز مادرش «فلورا» روزنامه ای بنام
(کال) بدست پسرش داد و از او
تقاضا کرد در اقتراحاتی که در آن
روزنامه طرح شده بود شرکت کند،
تا شاید برنده جایزه آن شود.
جک لندن لحظه ای در مقابل گفته
مادر مکث کرد و متردد ماند، بعد
ناگهان بیاد طوفان کنار ساحل
ژاپن افتاد و شروع به شرح و توضیح
آن کرد.

همان شب با تشویق مادرش
داستان را بپایان رساند و آنرا برای
سر محرر روزنامه «کال» فرستاد
و وقتی چند روز بعد نتیجه اعلام شد،



يك عده زنان كارگر عقب ماشين نخ تابي



همين ماشين است كه طلاي سفيد ما را به نخ مبدل ميسازد.

دست‌های آرامش بخش توست ای زن که انسان را

پرورش میدهد

ای زن..... تو

مادری تو کارگری و نواز شگرو پرستار

به بافندگی سعی به خرج میدهند.
وقتی پهلوی یکی از زنان کارگر
قرار گرفتیم و خواستم به اصطلاح
باوی درد دل کنم.

وی عقب ما شین بزرگ و غول
پیکر نختابی ایستاده بود و او از
ماشین به حدی مهیب و گوش‌خراش
بود که حتی نمی‌شد نزد یکتر یں
آواز را شنید، اما به هر تر تیب‌بود
از او خواستم تا خودش را معرفی
کند و گفتنی‌ها یش را بگوید.

وی گفت اسم من ضیاء و هفت
سال می‌شود که درین جا مصروف
کارم.

وی در حالیکه سر و صورت
ولبا سش پر از گرد پنبه بود چنین
ادامه داد از کارم خیلی را ضمیم معاش
ما هوارم تقریباً ۱۳۰۰- افغانی میشود
این کارگر جوان که تقریباً ۲۵

فر صت بمن دست داد تا از نزدیک
باین طبقه محبوب جا معه که قلمب
های ساره‌شان پر از صفا و صمیمیت
است و روح شان سرشار از عشق
وطن دوستی پای مصاحبه نشستیم
و گفته‌ها و خواسته‌هایشان را یاد
داشت نمودم که اینک نظرات بعضی
از ایشان را درینجا عرض مطالعه شما
خوانندگان عزیز!

تقدیم می‌نمایم:

در فابریکه نساجی بگرامی در حدود
۲۴۰۰ خانم در دوتوبت مصروف‌کارند
آنها باوجود داشتن مشکلات فامیلی
مجبورند از صبح تا عصر و از عصر
تا ساعت نه شب عقب‌ما شین—
با یستند و از کار ماشین‌ها مراقبت
نمایند در غیر آن ممکن است در اثر
لحظه غفلت خسارات عاید گردد.

زنان کارگر در نساجی بگرامی
مانند سایر زنان مسوولیت خویش

مهر و عاطفه است

سال دارد تا اکنون عروسی نکرده
است.

وقتی در باره تحصیل و سوادش
از او پرسیدم گفت: متأسفانه من
سواد ندارم یکی از آرزوهایم این بود
مکتب بروم، در سبخوا نم و سواد
بیا موزیم مگر با ضعف اقتصاد
فامیلی این امکان برایم میسر نگردید
مجبور شدم کارگر شوم و با مزد
کارم برای یک فامیل بزرگ زندگی
بسازم.

وی در حالیکه بلند بلند صحبت
میکرد گفت: خوشم از اینکه من از
پهلوی کار و مزد حلال زندگی پاک
و بی‌آلایش دارم.

از وی پرسیدم سال بین المللی
زن پرسیدم چنین گفت:

مسرویم ازینکه موسسه ملل متحد
با این اقدام یکبار دیگر به جهانیان
روشن ساخت که زنان و مردان دارای
حقوق مساوی اند.

را خوب درک نموده و خیلی موافقانه
پیش می‌روند.

چنانچه انجنیر عبدالقیوم سمندر
رئیس فابریکه نساجی بگرامی درین
مورد چنین گفت:

«سلیقه، پشت کار و وقت
شناسی زنان کارگر درین فابریکه
قابل ستایش و یاددہانی میباشند»
بقول بناغلی سمندر که درین
فابریکه هیچگونه امتیازی بین کار
های مردان و زنان وجود ندارد همه
کارگران چه مرد یا زن از مزد
مساوی در مقابل کار مساوی
برخوردارند زیرا همان کاری را که
یک مرد عقب همین ماشینها انجام
میدهد. عین همان کار به زن نیز
سپرده میشود.

واقعاً چنین بود و وقتی از نزدیک
این فابریکه را به بینید، زنان و
مردان پهلوی به پهلوی عقب‌ما شین‌ها
قرار دارند و در پیشبرد امور مربوط



دقیق بودش از حل در ست سوالات نمایانگر است

محصلین پوهنتون کابل در گیرودار امتحانات نهایی سال

امسال در حدود ۹ هزار دختر
و پسر در پوهنتون کابل به
تحصیل مشغول میباشند

استعداد و پشت کار، نخستین امر موفقیت یک شاگرد میباشد

در پوهنتون کابل که یک موسسه عالی علمی برای تربیه جوانان و کشورماست، اکنون در حدود ۹ هزار محصل و محصله شامل تدریس و در این روزها، محوط پوهنتون شاهد تلاش های جوانانی اند که در مقابل امتحان و آزمون سویه قرار دارند. برآستی از عمده ترین دوره حیات انسان ها، همین دوره جوانی است که در این ایام بیشتر میشود، انسان های نیاز مندی های زندگی ملتفت شده و در کسب ضروریات زندگی همت گمارند و در راه نیل به خواسته ها و آرمانهای واقعی زندگی تلاش ورزند. و البته این نیاز مندی بیشتر کسب دانش و معرفت را در بر میگیرد و خوشبخت کسانی اند که از این ایام آنچه شایسته است استفاده برند.

خوشبختانه امروز زمینه های تلاش در راه کسب دانش و موفقیت در کشور ما بیش از پیش مساعد گردیده و گذارشی را که برای خواننده گان مجله تهیه کرده ایم نیز نشانه از تلاش های هزاران موسسات علمی و فرهنگی است که اکنون نسل امروز و فردای کشور ما به تحصیل و کسب معرفت در آنها مصروفند.

جوانان پوهنتون اکنون در صحنه امتحان قرار دارند برآستی صحنه امتحان از کوچکترین مرحله آن تا بزرگترین مراحلش که امتحان در مقابل متنوع و مردم را در بر میگیرد لحظات مهم و حساسی را تبارز میدهد امتحان در مقابل خانواده، فامیل، امتحان در محوط مکتب، پوهنتون، بالاخره امتحان در حیات بخاطر تلاش و خدمت در راه بهتر زیستن متنوع همه، اگر پیروزمندانه و با درک مسئولیت و حس نوع پرستی و وطن دوستی صورت بگیرد خواه مخواه در آن موفقیت نصیب است و آنچه امروز ما توقع واقعی از سازندگان تار و پود نسل دیروز داریم، نسل آینده بدون شک عمل واقعی نسل امروز را بدیده احترام مینگرند و آنگاه است که برداشت منطقی و واقعی آنان بر عمل واقعی و درست نسل امروز صحت میگذارد.

این واقعیت را در فروغ دانش و بصیرت حیات امروزی ما خوشبختانه جوانان ما بدرستی درک کرده و آنرا پذیرفته اند. ساحه زیبای پوهنتون که اکنون چهره اش با سفیدی برف و تلاش

محصلین جوان، زیبای بیشتری پیدا کرده، سیاهی گروه های گرد شده محصلین در کنج و کنار آن، بیننده رامتفت یک تلاش میسازد و گاهی هم سکوت، تشویش و ذوق چهره های، شما را متوجه میسازد که از صحنه امتحان موفق بدر آمده اند و اینکه پارچه را، سفید گذاشته و تقدیم استاد کرده اند، ولی نه، امسال چهره جوانان پوهنتون بشاش تر از سالهای یار است، فکر میشود که کوشش و تلاش جوانان اکنون بیشتر گردیده و آنها بدرستی به نیروی دماغ و استعداد خویش ملتفت گشته اند.

آن ساعت درست موقعی را نشان میداد که محصلات و محصلان جوان، در جریان امتحانات قرار داشتند. عده بی صبرانه انتظار امتحان تقریری بودند و عده دیگر در صنف خاموشانه به حل سوالات میپرداختند و عده هم با استفاده از موقع در کنج از تعمیرات پوهنتون و یا در کتا بخانه پوهنتون به امتحان آمادگی میگرفتند. در کتا بخانه پوهنتون کابل داخل میشوم، گروهی بی شماری از جوانان به آمادگی مصروف اند، چهره بشاش و مهربان دوشیزه را به خود جلب کرد که مودبانه به درس هایش آمادگی میگرفت از وی می پرسیم شما حتما آمادگی امتحان را می گیرید، وی بامهربانی پاسخ میدهد، بلی! درست حدس زده اید، شما ببخشید چرا از من می پرسید.

من خبر نگار مجله هستیم، خوب سوالی دیگری دارید. بلی: اسم شما و به کدام پوهنخی مصروف تحصیل اید.

اسم من ذکیه میاخیل محصله صنف چهارم پوهنخی ساینس و رشته اختصاص ام کیمیا و ریاضی میباشم. شما حتما می خواهید معلم شوید.

بلی بعد از تحصیلات عالی، اکنون می خواهم معلم خاندوی شوم.

شما خاندوی هم میباشید. بلی من رهبر خاندوی های پوهنتون کابل میباشم.

شما در باره امتحانات و رمز موفقیت یک محصل چه نظر دارید.

اگر یک محصل بمقصد و هدف درس پی ببرد، امتحان برای وی ساده و سهل خواهد بود اما اگر فقط بخاطر کامیاب شدن درس بخواند نتیجه منفی است و ثابت است که او از

نبردن به هدف زندگی وی، صد مه
ایست جبران ناپذیر برای جامعه
و آنچه که مصار فدراین راه برای وی
و دیگران قبول شده هم جبران ناپذیر
است و صدمه ایست به اقتصاد
جامعه، خصوصا نسل امروز که اکنون در
شرایط بهتر حیات در دوره روشنائی
بخش جمهوریت قرار دارند .
محصله جوانی که شاهد گفتگوی
این جوان بود، بالبخند و تبسم
ملیحی گفت .

راز موفقیت يك متعلم و یا محصل
، درك مسئولیت در مقابل جامعه می
باشد چه اگر امروز آنچنان که
شرایط بهتری برای جوانان ما
میسر است و اگر این شرایط را درك
نکرده باشیم ، البته در آزمون گاه
حیات مصدر خدمتی شده نمیتوانیم .
از محصله دیگری میپرسم ، شما
حتما در مورد سال بین المللی زن
چیزی گفتنی دارید ؟

بلی :

تصمیم ملل متحد ، يك تصویب زیاد
مؤثر و مفید است و اینکار در شنا -
سای موقوف زن اهمیت بیشتری دارد
ولی یگانه استقبال از این سال وقتی
خوبتر نتیجه میدهد ، که فعالیتها
همجانبه و بی گیر باشد . در کشور
ما فعالیت در این زمینه بیشتر لازم
است و بر موسسات مربوط است که

بقیه در صفحه ۶۲



محصلین هنگام گذشتاندن امتحان در یکی از صنوف

فضای امتحانات را دربر دارد، و گفت
بعقیده من تادر جریان امتحان نظم
و دسیلین نباشد ، به اصطلاح مژه
امتحان فهمیده نمیشود .

یکی از رفقای دیگرش را میپرسم
که شما در چگونگی موفقیت يك
محصل شاگرد چه نظر دارید .

میگوید :

راز موفقیت و کامیابی يك محصل
فقط منحصر به چگونگی درك و
برداشت منطقی وی از گذشت يك
عمر در این راه میباشد ، اگر يك

هدف و صرف یکمدت از عمرش بی
خبر بوده است . و وی گفت که به
عقیده من استعداد در قیدم اول و
پشت کار و مطالعه در قدم دوم رمز
موفقیت يك شاگرد میباشد .

لحظه بعد با حلقه از محصلین رو
برو میشوم که تازه از میز امتحان
برخاسته اند . یکی از محصلین را
میپرسم ، شما درباره امتحانات
امسال چه نظر دارید .

میگوید :

امسال نظم و دسیلین خوبی.



مسابقه

بالاخره يك روز فهميدند كه او خود را باز يافته

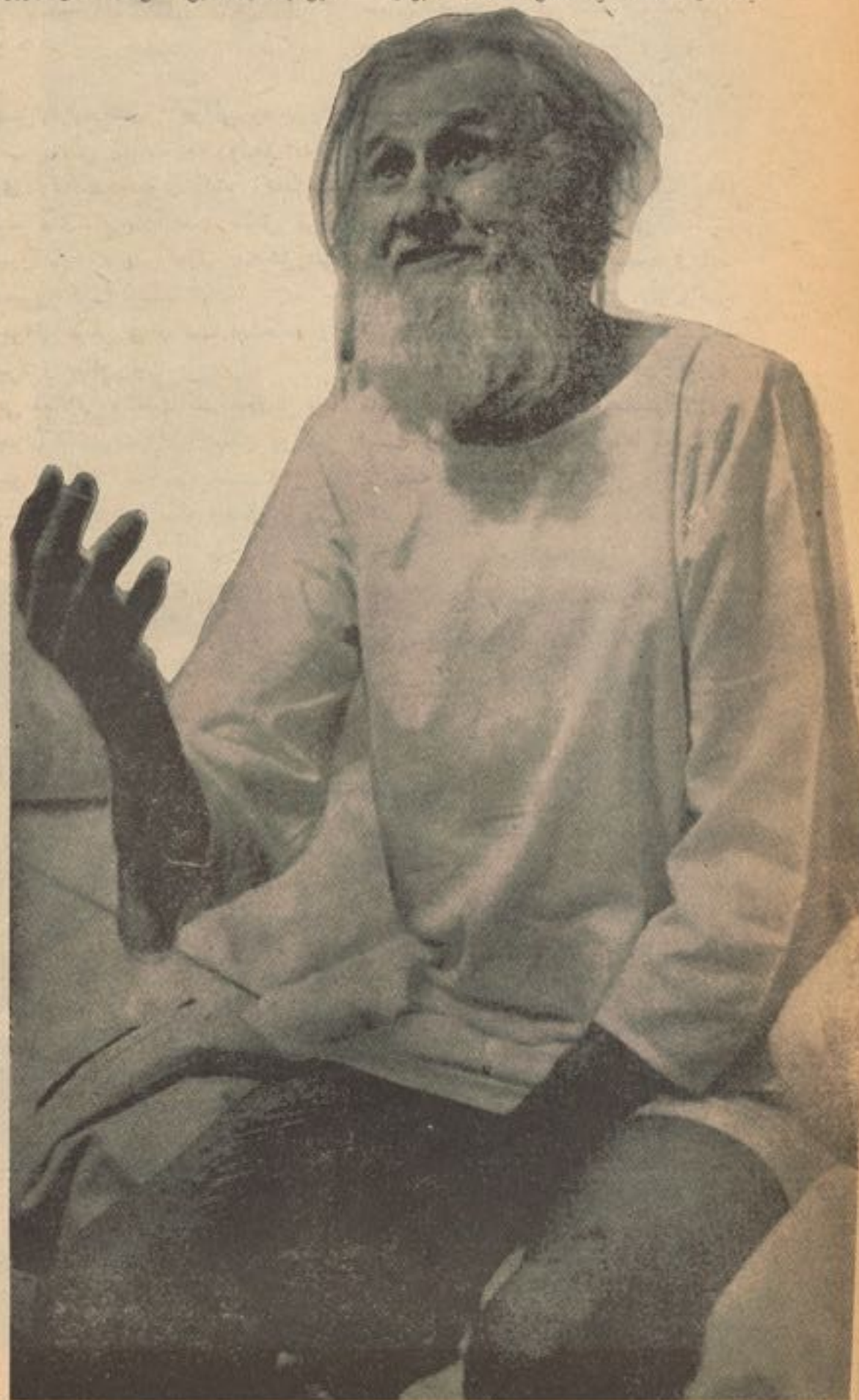
از یاسن انتوف

او مانند تهاقيل به سرو پس عقلی و
عصبی آورده بودند حرکات و گپ ها پیش
طوری بود که به راستی فهمیده میشد يك ديوانه
واقعی است. او ادعا میکرد که دریا نورد -
است و «میکلو» خود ماکلی نام دارد، در ضمن
میگفت که با دختر فرمانروای يك جزیره نا
شناخته که خودش برای بار اول آنرا کشف
نموده ازدواج کرده است و بلسان بومی آن
سرزمین آشنایی دارد، و مرتب میگفت
(بابا لو لو بالو با) و این چرند یا ترالسان
بومی آن سرزمین میدانست.

پرو فیسور عقلی و عصبی و معا و نش
بسیار روی او کار کردند و از طرق مختلف
به معالجه او کوشیدند، بالاخره يك روز
فهمیدند که او بکلی خوب شده و سلامت
عقلی خود را باز یافته است اما با اینهمه برای
اینکه از شفابخانه مرخصش کنند او را برای

آخرین بار مورد سوال قرار دادند:
- پس تو «گنادی» بتوف هستی که در پايو
لکین متولد شدی ها... ؟
- بلی درست است !
- و در یا نورد معروفی نیستی ؟
- نه... آن حرف ها را در حال دیوانگی
زده بودم
- و خانم دختر فرمانروای آن
جزیره...
- او خواهر من میگویم... زلم ایلینکه نام دارد
و دختر معاون دستگاه... است اینبار معاون
پرو فیسور سوال کرد:

- زبان بومی آن سرزمین ناشناخته
بابالولو بالو با چه معنی دارد ؟
- این يك جمله بی معنی است من نه جزیره



بدست می آورد و جایزی بر ر که را می برد.
هر دو حریف مقابل هم قرار داشتند و هیات
زوری نیز حاضر گردیده بود. برای هر کدام
از سلمانی ها يك يك مودل تعیین گردیده بود
يكی از مودل ها بنام «متول دودوف» هنوز
نیامده بوده همین جهت چند دقیقه از شروع
مسابقه گذشته بود و لی هنوز مسابقه آغاز
شده بود، مودل اولی که سر و ریش رسیده
داشت تا آنجا که بنظر میرسید او هنر پیشه
ستما بود و بنا بر گوی کار فلزی را که وی در
آن نقش یکی از انسان های ماقبل لتاریخ
را بازی میکرد تمام نموده بود رئیس مسابقه
با تارا حتی به ساعت خود نگاه کرد و به معاون
خود گفت:

- پس این مودل دو می چه وقت می
آید؟
معاون پرو فیسور گفت:

- قربان سلمانی به مرخصی رفته، دوزو
بعد بر میگردد.
گنادی که اکنون سلامت عقلی خود را باز
یافته بود به آنها گفت:

- چه فرق میکند، وقتی که از اینجا رفتن را
با یک سلمانی می کنم و سر و ریشم را
اصلاح مینمایم، آیا اصلاح میدانید که من با
وجود اعاده صحت دو روز دیگر بخاطر نبودن
سلمانی در اینجا بمانم ؟
پرو فیسور گفت:

- نه ایضا... شما کاملاً خوب شده اید
مانی برای رفتن تان و جود ندارد، سعادت
شما را آرزو دارم بروید و در هر سلمانی که
دل تان خواست سر و ریش تان را اصلاح
کنید.
مردی که بعلت اختلال حواس وارد شعبه
عقلی و عصبی شده بود بعد از اینکه ثابت
کرد دیگر دیوانه نیست آنجا را ترک گفت و
بطرف منزل خود روانه شد.

درسا لئون بز رگی قرار بود آخرین
مسابقه سلمانی ها شروع گردد. در نتیجه
مسابقات گذشته دو نفر سلمانی شش
دیگران را شکست داده بودند و اکنون در آخرین دور
مسابقه که بین دونفر مذکور برگزار میشد
یکی از آنها که برنده میگردد مقام اول را

داشتند. یکنفر صدا کرد:
- هله آمده... بدوزو از روی سرك پیانو
ریش، بین باو جودیکه ناو قوت آمده آهسته
آهسته قدم بر میدارد. معاون با دونفر دیگر
دویدند آن مرد را با خود آوردند مردی که ریش
وموی رسیده داشت و قتی که چندین جوره
چشم را متوجه خود دید گفت:
- روز بغیر آقا یان... چه گپ است؟
رئیس هیات زوری گفت:
- واه... حالا بیا و پوره کن... آقا نیم ساعت
ناوقت تر آمده و تازه می پرسد که چه گپ
است... هله دگه و وقت را تلف نکنید.
مرد تازه وارد تا خواست حرفی بزند او
برداشته بروی يك چو کی نشاناندند او بانگاه
های استغیا م آمیز دیگران را نظاره میکرد
ولی دیگران قیافه های عادی و بی تفاوتی
داشتند. یکنفر صدا کرد:

بکلی خوب شده و سلامت عقلی فته است (!)

ترجمه نورانی

سایین چه مسخر کی است ...
اینتار هم کسی بحر ف او تو جهی
نکرد.
صدای چر ق چر ق قیچی و خش خش
پاک ریش تراشی و تیک تیک ما شین های
سلمانی ها او را ناراحت ساخته بود. به
زودی مودل ها زیر دست سلمانی ها قرار
گرفتند و اینبار عملیات مو به تر تیب مود
های مختلف آغاز شده بود .
وسدای آلات و ابزار سلمانی ها اینبار
خشن ترو کش و گیر شان عصیان کنده تر
بود شخصی که نا و قت آمده بود با خود می
گفت: (وقتیکه به زنم تیلو ن کنم واو را از
آمدن ناگهانی خود خبر بد هم خدامیدا ند

چقدر خوشحال خواهد شد .
باز صدای هیات ژوری، صدای ما شین
های سر تراشی و کش و گیر سلمانی
رشته افکار او را از هم گسست .
کنادی پتو ف میخواست بگوید که
موهایش را بیک شکل دلخواه او کم کنند ولی
سلمانی ای که او را زیر دست گرفته بود هر
دولیش را محکم گرفت و بحرف زدن مجالش
نداد. او چاره ای نداشت جز اینکه حوصله
نماید و لی نمیدانست مو شو ع از چه قرار
است، او دوباره خود را با خیالات خود
مصرف ساخت با خود می اندیشید، از -
فروشگاه بزرگ شهر تحفه ای برای زنم
بقیه در صفحه ۶۳

مترجم عارف عزیز پور

محصول آذر بائیجان فلم رنگی سینماسکوپ

در آن اسب هاو اشتر های زیادی وجود داشته
باشد در برابر این صحنه قیافه شاعر مذکور
ظاهر میشود که در برابر آن کشور کشامبارزه
پرداخت و بیرحمی طالعانه و شد بشری رادر
اشعارش تبخیر نموده بر رگم همه چیز او
انسان را بهیت سر چشمه زیبایی تقدیس
مینمود نسیمی بادیدن کشنار بنیانگزار فلسفه
حروفی خوب میدانست که چه آینده و خیمی
در کمینش میباشد مگر هیچ چیزی عزم و روحیه
اش را نتوانست درهم شکنند. وی ناآخیزین
رمقش و مزگ غم انگیزش که زنده زنده پوست
شد همانگونه شاعر، مبارز و انقلابی باقی ماند.
اینکه فلم داستانی تاریخی را باز گونماید
ایجاب صحنه های مستندی را مینماید که در
آنها جاهای کنونی قابل قبول نبود. بنابراین
ما از جاهای فلمبرداری نمودیم که حتی سنگ
و چوب شان بونی از تاریخ داشت. ما وادار
شدیم که از قسمت های مختلف آذر بائیجان
ازبکستان، سوریه و لبنان بازدید نمائیم.
بصورت عموم ما فاصله ۶۰۰۰۰ کیلو متر را
بقیه در صفحه ۶۴

عقایدش بایست از اشعارش خوشه چینی
یا کشف گردد مگر این کار نیز بررسی های
دقیقی را ایجاب مینماید .
و اما فورمات فلمی پیرامون نسیمی چگونه
باید باشد؟ پس از اندیشه زیاد تصمیم
گرفتیم تا یادداشت های تاریخی برداریم
ولی چگونه با اجتناب از صحنه های بیشمار
جنگ، قدرت تیمور لنگ را نیز نشان داده
بتوانیم؟ یگانه راه این بود که صحنه های
جنگ را بطریقی نشان دهیم که عظمت و شکوه
شان در خارج از صحنه های اصلی احساس گردد.
نتیجه برای نمایش تاخت و تاز تیمور لنگ
تنها بیک صحنه بزرگی ضرورت داشتیم که

هر هنر مند موضوع مخصوص خودش
را دارد. وی با استفاده از مواد و شیوه های
گوناگون این موضوع را در سرا سر زندگی
دنیاال مینماید و چه بسا که یک عمر هم کفایت
نمیکند تا آنرا پایان برساند موضوعی که
ما را همیشه بخود جلب نموده کرکتر مردی
جوان و انتخاب راه زندگی اش میباشد .
تقریباً در همه فلمهایمان مانند (در سواحل
دور دست)، (او پریش تیلو ن)، (چنین جزیره
ای نیز وجود دارد) این پرابلم با استفاده از مواد معدون
مورد بررسی قرار گرفته من پیوسته کوشیده ام
پهلوی به پهلوی بازمانه پیش روم. بارها از من
خواسته اند که فلم تاریخی بسازم مگر من
بگونه ای نتوانسته ام دل بدو یا زنم، هرگز من
چنان رخ نداده که بگذشته برگردم. ولی
اکنون کار فلم (نسیمی) را به پایان رسانده ام
امام الدین نسیمی برای مردم آذربائیجان نام
محترم و باار زشی است. اشعارش قسمتی
از گنجینه جهان ادب را تشکیل میدهد نسیمی
مواره با من بود اگرچه من از آن آگاه نبودم تا
آنکه روزی پی بردم باینکه اندیشه ها و افکار
آن شاعر به قهرمان مورد نظرم خیلی شباهت
دارد. این فلم سوالات زیادی برانگیخت. در آن
باید از زندگی زیبا و تراژیک نسیمی حکایت
میشد که شش قرن پیش در دوره تسلط
تیمور لنگ، بزیست مشکلات ناشی از آن بود که
پیرامون زندگی شاعر مذکور معلومات اندکی
در دست میباشد. همه مشخصات کرکترش و

شروع مسابقه را اعلام میکنیم. آماده
باشید. با اشاره دست من هر دو نفر بطرف
وسایل خود دویده بسرعت بکار آغاز می
کنید مودل ها هم آماده هستند اولاً از ریش
شروع میکنیم، شماره ۲۶ مود تکز ۱ س..
یک.. دو.. سه..

دفعه هر دو سلمانی بطرف وسایل خود
دویده شانه و قیچی های خود را برداشتند و
بجان مودل های خود افتادند. صدای چر ق
چر ق قیچی ها بلند شد هیات ژوری بیسا
خامنه نز دیک آمده بودند و روی کالمنشود
یاد داشت میکردند، شخصی که یک دونه
گفته بود به ساعت خود نگاه میکرد. یک دقیقه
و چند ثانیه بعد اوصدا کرد :
توقف

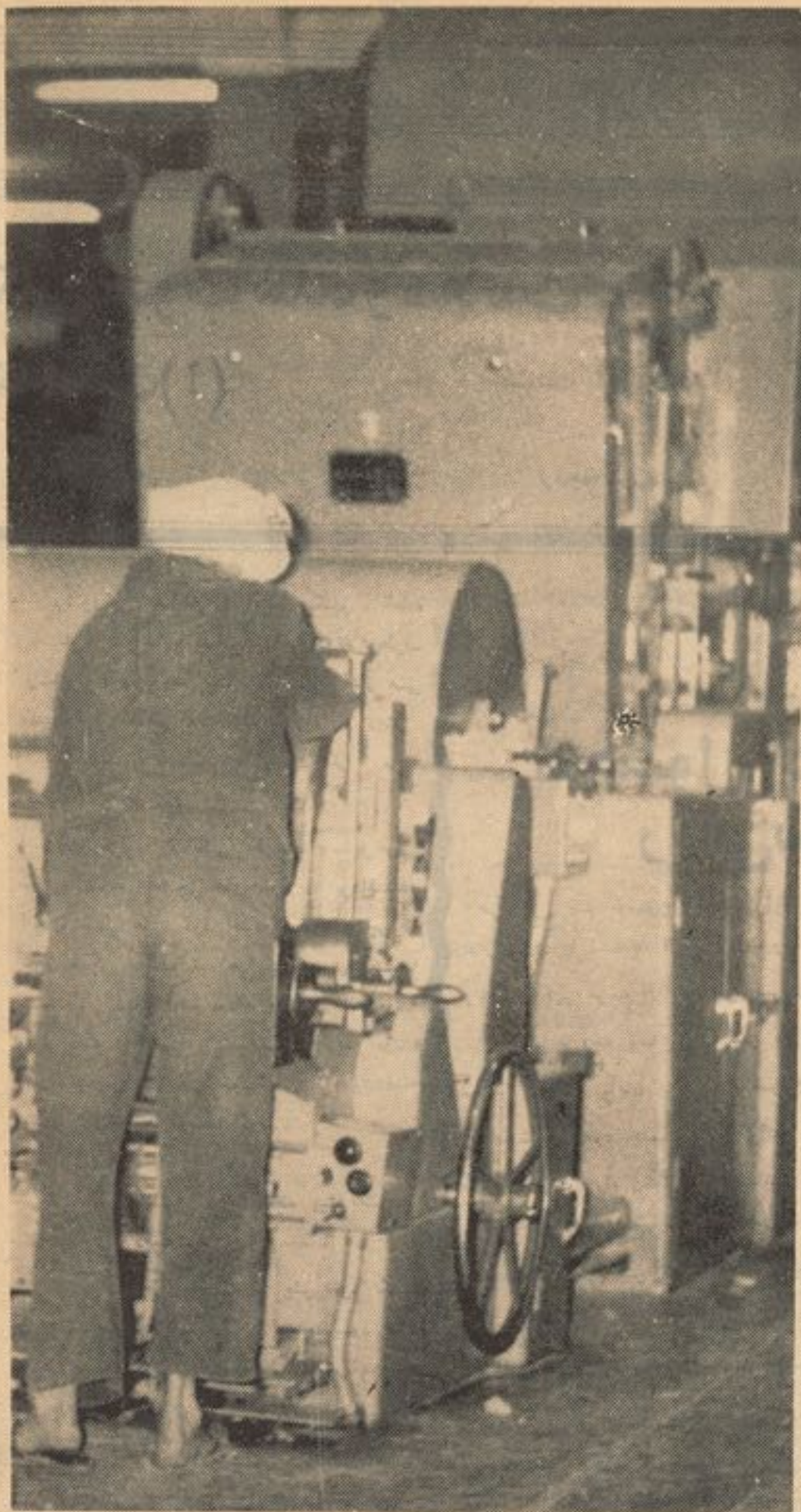
هر دو سلمانی که تا لحظه پیش با سرعت
کار میکردند دفعه متوقف شدند .
هر دو مودل در آینه بریش خود نگاه
کردند. مودلی که ناوقت رسیده بود می
خواست حرفی بزند ولی صدایش در میان
آواز های هیات ژوری گم شد. مودل اولی
آرام و بی تفاوت بود و ساجق می جوید اما
مودل دو می عصبانی و نا راحت بود کسی
حرف او را گوش نمیکرد. سلمانی اولی یک
نمره باخته بود. اعلام کننده مسابقه باز هم
سدا کرد :

آماده باشید قسمت دو م آغاز می یابد
شماره ۴۸ مود قرن ۱۶ یک، دو، سه ..
باز هر دو سلمانی با شدت بکار آغاز
نمودند. مودلی که ناوقت آمده بود از
عصبانیت سرخ شده بود. با صدای توقف باز
هم هر دو دست از کار کشیدند سپس عملیات
۱۸ و بعد از آن عملیات ۱۳ شروع شد .
ریش و پروت هر دو مودل بشکل دایره
نازکی در اطراف دهان شان درآمده بود. به
زودی با آغاز قسمت دیگر اثری از ریش
و پروت در صورت های هر دو مودل باقی
نماند. مودلی که ناوقت رسیده بود فریاد
زد:



یک چهره هنری در قیافه امام الدین نسیمی شاعر آذربائیجان :

موجودا تیکه منبع...



يکتن از کارگران عقب ماشین مصروف کار است

و هم خواهم ما زنان کارگر از کمیته انسجام زنان افغان اینست که تبلیغات خود را گسترده تر ساخته و فعالیت خود را به همه اکناف و اطراف کشور تو سعه بخشند تا این گونه خدمات بزرگ از مراکز شهرها بروستاها و قریه ها نیز تو سعه یابد.

وقتی از وی خدا حافظی مینمودم چشمانش آنطور مراهماند که گفتنیها بسیار دارد مگر فرصت گفتن را ندارد این فابریکه واقعا يك فابریکه مدرن، مجهز و فعال است دارای شعبات مختلف چون تصفیه پنبه، نخ تاب، شانه، بافندگی، رنگ آمیزی، تا به اتوکاری و غیره که همه امور آنرا جوانان افغان چه دختر و یا پسر به عهده دارند.

اکنون یکتن از میرمن های کارگر باشما صحبت می کند: وی که تقریبا چهل سال دارد خانمیست خوش تیپ، صمیمی و مرتب.

او که میرمن صدیقه نامیده می شود درباره زندگی چینی گفت: در جوانی شوهرم را از دست دادم و فعلا هست طفل دارم و مجبورم برای آنها غذا، لباس، قلم، کتاب و غیره وسایل زندگی را مهیا سازم.

وی اضافه نمود: شش سال است که اینجا مصروف کارم. معاشم نهصد افغانی است و با همین معاش مجبورم برای خود و هست او لادم بقیه در صفحه ۵۷

شناخت اشخاص از روی اثر آوازشان

طی جنگ دوم جهانی دونفر متخصص مسائل سمعی گری و کوپ در صدر افتادند تا به وسیله بستر و گرام یعنی «عکاسی از آهنگ صدا» آوازهای رادیوهای دشمن به غرض کشف حرکات قشون از نقطه یی به نقطه دیگر ثبت نمایند. هر چند در آنوقت به غرض انجام این منظور

امروز با بکار افتادن ماشین های الکترونیکی نظریات آن دسته از دانشمندانیکه بار اول در صدر این کار برآمدند عملی میگردد. زیرا صدای ما آنقدر شخصی و مشخص است، که روزی بوسیله آن شخصی را از

بین میلیونها نفر تشخیص خواهند داد. طوریکه امروز به اثر انگشتها این کار را انجام میدهند. اخیرا یک نفر متخصص مسایل سمعی موسوم به لورنس کزنستا موفق شده است، فهرست بسیار حقیقی و مناسبی از اثر آهنگ صدا ترتیب بدهند. این اثر «آهنگ صدا» عبارت از اشکال بسیار خورد هر کلمه جدا گانه مورد مطالعه و صحبت ماست. این اشکال موقعی که روی صفحه کاغذ ترسیم میشود مشخصات صدای طبق درجه شدت آن بما توضیح میدارد. طی تجاربتیکه به عمل آمده

بین میلیونها نفر تشخیص خواهند داد. طوریکه امروز به اثر انگشتها این کار را انجام میدهند. اخیرا یک نفر متخصص مسایل سمعی موسوم به لورنس کزنستا موفق شده است، فهرست بسیار حقیقی و مناسبی از اثر آهنگ صدا ترتیب بدهند. این اثر «آهنگ صدا» عبارت از اشکال بسیار خورد هر کلمه جدا گانه مورد مطالعه و صحبت ماست. این اشکال موقعی که روی صفحه کاغذ ترسیم میشود مشخصات صدای طبق درجه شدت آن بما توضیح میدارد. طی تجاربتیکه به عمل آمده



بایزید روښان

جانان یودی

په ظاهر باطن چې کوری سبجان یودی
صورتونه ډیر لیده شي جانان یو دی
د کسرت په حسابو نو غلط مه شه
مومنان هر خومره انبوه دی ایمان یودی
په صدق کی در خالص په مارکی زهر
بارنده په هر خای ابر نیسان یودی
رنگارنگ گل څینی پیداشی په پتی کی
چې گیاه پری زرقوایی باران یودی
که لیکر حشم یی ډیر لیده شي خه شو
چې په حکم یی عمل شي سلطان یودی
دمشوق عاشق جا مه واغوندي راشی
عشق باقی شاهد مشهوری گومان یودی
پری مومن کافر ماهی چونکینه زیست کا
پاک دریاب بی حده لوی بی پایان یودی
دمجاز په خو غادرکی یی مخ پت کسا
د «دولت» دږه ازیس پت عیان یودی
«دولت روښانی»

دیار مهر

څکه دږه دی دسوخته په مینه موږ شه
دخزان د لمبو مخ پری باندي جوږ شه
په هجران کی له جمله هوسه پوږ شه
د ژوند ون زراعت و رسید پروږ شه
بی بسا عمر نفس په نفس خوږ شه
چې گرمی پر باندي زیات شوه په خوږ شه
دکثرت په حساب تیر تړل وکروږ شه
ددربین نظر کوتاه و څکه دوږ شو
چې گومان یی پریقین باندي مروږ شه
دمخلص له دله محو کول اروپ شه

پاک الله لکه چې دی هسی به تل وی
اوهرزاه ارواح خوان په صورت زوږ شه

مرزاخان روښان

درزه باب

په لطیف کی الطف گوره
که دی فتح د ږه بساب دی
دا الطف د حق هستی شوه
پری بنیاد عارف اوساب دی
هم یکی هم تری چا پیسه
دی ماسی هستی یی آب دی
ماهی هر لورته چې گرځی
واوبو ته یی مآب دی
سپری هر لور ته چې گرځی
پرله لور د حق جناب دی
«علی محمد مخلص روښانی»

دتوروزلفو بند یوان

پریوتم عالیه په زندان د توروزلفو
طوق می دگردن شوه دوه ریسمان دتورو زلفو
ږه می مثال گوی کي په میدان دعا شقی کی
دانوودلیرانو په چوگان د تورو زلفو
سره گل می کسانه داستا دحسن په بوستان کی
راغی پری د پامه شېستان د تورو زلفو
خلاص دی بی دردان د ستا له زجرله توبیخ
خویندی په دی حال کس بند یوان د توروزلفو
سره گلونه اوری له تفریقه دکاکلو
شه شکل یار نه ده ابر نیسان د تورو زلفو
کیسو شرف بسا موند د زلفینو له پرتو
څکه په سیاهي گوری جهان د تورو زلفو
دریغه موته نشی د وصال صبح صادق
غرق په شوق شام غریستان د تورو زلفو
لپ په لب یی آه وی نسیم په تیر باندي
طواف په خزانه کسا بناماران د تورو زلفو
ماوی چې دمنکوتافه واشوه یاغی بډی
بوی راغی «ورکزیه» له جانان دتوروزلفو
«ورکزی روښانی»

خو بنی

ترکلی کلیات زما دی خپل دلیر خوښ
بیا دده دزلفو بوی می ترغیر خوښ
هغه سرجی ستا ددریبه خاورو خوښینه
ستا په سرچوونو به نه شي په افسرخوښ
چې په داحیات می جام دچم حاصل که
په نسیم اوږو په نشم دکوثر خوښ
بی سران به په داهسی جام مستی کا
دغه جام دهغه دی چس په سرخوښ
بی خبر به ترسبا بی غمه خوب کا
ژنده دل به همیشه وی په سحرخوښ
دواړه کونه په یوه وجودکی وینم
تودغه به می زیات نه وی بل باور خوښ
کریمداد دخراسات صدر نشین دی
ریاکار زاهدان پاس شوه په منبرخوښ
«کریمداد روښانی»



متصدی : ژس

روښانی ادب

دنیری اوونۍ په شرو کیدو سره دهیواد
دیوبل نومیالی زوی بایزید روښان دمړینس
دخپلور سوومي کالیزی دتجلیل بین المللی
سیمینار زموږ دخوان جمهوري دولت دکلتوري
مترقی پالیسی له مخی پیل شو .
بایزید روښان او روښانیانو تقریبا ۱۵۰
کله دافغان دیو آزاد حکومت دجوړیدو په منظور
دپانډنی ښکیلاک سره مبارزه وکړه او یو ډیر
شمیر مینو یی په دی لپاره کی سروته کښیښول
اوددی کارنامی زموږ دملی تاریخ زرین باب
دی دی ډلی په ملی مبارزه سر پیره زموږ ادب
اوفرهنگ ته هم په ږه پوری خدمتونه وکړل .
په پښتو اودری منظوم اومشور آثار یی منځ ته
کړل چې له مشورو آثرو څخه یی خبرالبیان
دپښتو دمشورو لرغونو آثرو لومړنی بشپړ
کتاب دی او په نظم کی یی هغه بشپړ دیوانونه
چې دزمانی له چپاوونو خوندي پاتس دی .
دپښتو دمنظومو آثرو لومړنی بشپړ دیوانونه
کېل کپړی .

دوی ټول په پخپلو آثارو کی دوحدت الوجود
غامضه او باریکه لپار په بڼه توگه رانغښتی او
منظوم اومشور کلام یی دسلوک او معرفت
د فلسفی جامع دی دژوندون مجله دی سیمینار
سره دهمکاری په منظور دادی د ادب لوی
مخ په دی اوونۍ کی ددی ډلی دشاعرانو او
ادیبانو په ښکلو مرغلرو پی .

حقیقی واصل

خو زما رضا یوه وی دتابله
په دوی کی به مانه مومی واصله
ته په کوم دلیل زما دچار غمخواری
ای مدام له ما پر دیه دځان خپله
دانسته دی لاس له نورو خلقو رانیو
تروجی ځای دغرض نه وینی نه نیسله
که اصلي وجوددی زه یم له مانه څه
که غرض دی خپل گومان دی یسی خفله
ای «واصله» حقیقی واصل هغه دی
چې زی یادیم ځان یی هیروی تل تله
«واصل روښانی»

امین افغانپور

د یوې لویې لارې لارویان

«تورگل» بداسې حال کې چې په دخیل بندې خو له یې دخیل خپره او په خاورو ککړ لاس په شا باندي تو پډله ورو ناری کړی :
«هملکه درکش کړه !»
«خمت» چې په یوه لاس دسلواغې پر پرې نیولې ؤ او بل لاس یې په گنډه کې ؤ، دهغه غږ وانه و رید . هغه دکوهې شاو خوا کتل او چرت یې واده ، چې «تورگل» بیا غږ کړه :
«درکش کړه ، زوی دی لوی شه ، ورځ دی را باندې بیگا کړه ...» (خمت) لدې گواښ سره په خود شو او ژر ژر یې د درندې سلواغې پرې کش کړ . سختی زورندې یې ورسره و هلې او ستمیده . خو بداسې حال کې چې سلواغه یې راکښله دتله کوهې ته یې وکتل چې لا هم خاوره و چه ده ، او له شکلني خاوري سره سره هماغسې ډېری راوځي ، او چه د «یا الله خیر» سره یې سلواغه یوه خوا گوزار کړه نو یې خاوري ته و کتل او په زوره یې «تورگل» ته غږ کړه :
«زوی یې مړ کړی ، داخو لاهم وچه ده ... لکه چه لدې کوهې نه او به راونه وځي ...»
او ژر ژر یې رسمي دخیلر خپرو او تهاکولا سو نو له کوتو څخه دغه کوهې ته و خړوله .
درسمې دخر هاری غږ کت مېدمار دخیلر غږ ته ورته ؤ ، او چه «خمت» بیا کښته کوهې ته وکتل نو یې «تورگل» و لید چه په لنډه کې یوم باندې دکوهې تل خپری اوخاوره یې درا استلو لپاره شکوی .
«خمت» چې لا ډیر ځلمی ؤ، دژبې په څو که یې څرک لاپی تو کړی . خپل ټنګی یې چه ول ول په غاړه کې پروت و ، له غاړې نه وویست او بیا یې دیوې غرنې سندری نغمه په شکېلې کې سوز کړه ...
د«خمت» په دوږو او خاورو لپړې مخ باندې نوی ژرپ وپښتان راشنه شوی وو ، دهغه دنګه ونه او غټ غټ لاس اوپښې وو ، له جګې پوزی خو کښته کښته تللو ستر گو څخه یې دژوند نا خوالی له ورايه څرګندې وې ، دملېشه څر کالې یې اغوستې ؤ ، خو پرتو کت یې څوڅو ځایسه شلېدلې او پیوندی ؤ .
ډېر ژر که پیوندونه یې چه مور په ډیر احتیاط او خاصی یا ملرنې سره وړ گنډلې وو ، دبېلا بیلو تو کرانو څخه وو ، لا بله سلواغه نه وه ډکه شوی چه یوه پیغلو تی یې تر څنګه ودریده ، په احتیاط سره دځاه ژي ته

ور نژدی شوه او کښته یې وکتل دپښو
له څوکو سره یې یو څو شکې کښته کوهې ته ورتویې شوی او دکوهې له تل نه «تورگل» غږ کړه :
«پام کړه او خناوره ...»
خو د «خمت» پام نشو چه ملګری یې څه وویل ؟
هغه په مینه مینه پیغلوتی ته وکتل او بیا یې و ډاره کړه :
«گوره چه کښته وړغو څاره نشی ... نه و پنی چه کو هسی څومره غوج دی ؟»
پیغلوتی کت کت وځنډل او «خمت» یې و پوښته :
«دا کوهې څله کینی ؟؟»
«خمت» دارپا نتیا په دود دوا پر سترګی وړ ته تنګی تنګی کړی اوویې ویل :
«توبه می دی وی خدایه ! کوهې سپړی څه له کینی ؟»
او بیا یې په پیغلوتی پوری ملنډی شروع کړی :
«عجبه ده ... که دی نن واده کړی نو کال وروسته به دی زوی په تی پوری وی خو ته کم عقله پدی نه یو هیږی چه کوهې څوک دڅه لپاره کینی ...»
او بیا یې خندا لا پسی زور واخیست .
کښته دکوهې له تل نه «تورگل» په غوصی سره غږ کړ :
«او دکم عقله زو ... څه ته خاندی سلواغه در کش کړه !»
او لدې گواښ سره هغه را په سډ شو او ژر ژر یې لاس رسمي ته یو ووږ . څو واره یې دلاس په خپرنو رغه وو تو کړل او بیا یې دسلواغې په را کښلو پیل وکړ . خو همدا چه سلواغه یې بیرته کوزه کړه نو یې په پیغلوتی پوری بیا ملنډی پیل کړی . پیغلوته ترینه مروړه شوه او «خمت» یې و ټنګنځه :
«شما پره خو له دی میرات شه ... غاښونه یې گوزه دپاروگانو په شان ...»
او روانه وه .
هلته «تورگل» په ډیر زور سره دځمکې زړه ، داوبو دپروانه غوږپونو او لپو او بالاخره سلواغو لپساره کیندله . په ټول ځان یې درد ؤ . په سره تبه کې سوزیده ، داسې لکه چه په ټول ځان کې یې هیږ تانه ځی او راځی .
خو پر له پسې یې یو مونه وهل او سلواغې یې له شکلر خاورو څخه دکوای .

او غلی شو .
یو سمیره او دکر کجی بنی خاوند
سری غز کره :

- « دا چیری خنبوی ؟ »
تولو کلیوالو ورته وکتل . دسری
په سترگو کی مرگ خبی و هلی .
هیچا خواب ور نکړ . سری وشر مید
او غلی شو . هغه دکلی قبر کن و .
خو د « خمت » توجه دقبر کن خبری
جلبه کره . له خانه سره یی فکر
وکر . او بداسی حال کی چه لا یی
دآذان غز په غوږو کی گړنگیده دا
اندیشنه ورته پیدا شوه :

- « پاکه ربه ! پخپله « تورگل »
خومره کوهیان کنیدلی او اوس به
موږ هغه ته قبر شکو ... »
اوبیایی فکر وکر :

- « خومره خمکی ددی لپاره
کیندلی شویدی چه تری زپونه یی په
اوبو خړو بی شی . او خو مره شاه
کانی ددی لپاره شکولی شویدی چه
دژوند او هستی یوه په زړه پو ری
ماده ، او به ترینه داری وو هی ... »
اوبیا یی خپله اندیشنه بشپړه
کره :

- « آه خدایه که دا خاکانی او
کندی نه وای ز ودا و دانی به هډو
منځ ته نشوی را تللی ... »

او بیا د « تورگل » دمرگ په
ترازیدی باندی دما بنام دتر وږمی
خادر راو کښل شو . هغه هم پدی
سریرزی چه دا تور خادر دهغه لپاره
ابدی روږمی وه ...

هرات ، دپارک هوتل د۱۳۵۲ کال
دلیندی پنځمه .

په مرسته د « تورگل » جسد له کوهی
خخه وویست ، دلانده خیشته واسکت
جیب یی چه خو له یی گندله شوی
وه ، و سپړه او لانده خیشته نو تونه

یی ترینه را وویستل . دستر گو په
رپ کی یی له نظره تیر کړل .
پنځه زره رو پی و ی .

دکلی له جو مات خخه چه په
دښته کی پروت و دماز دیگر دلمانځه
آذان تر غوږه کیده :

- « الله اکبر الله اکبر ... »
او « خمت » له اوبنکو نه په ډکو
سترگو خپل ملگری ته وکتل . او
دآذان له غز سره یی مری لا پسې
ډکه شوه .

یوه کلیوال غز کره :
- « غریب گوئی شپید شو ... »
او بل ناری کره :

- « خوارکی مساپر و ... مساپر !
او خدا زده چه و لی « خمت » ته
هغه پیغلوتی اوبیا د « تورگل » انجل
ور یاده شوه .

په کړیکو کړیکو یی وژړل .
کلیوالو خبری کولی :

- « موږ ټول ددی لاری مساپران
اولاز و یان یو ... »

یوه بل کلیوال خپل نصوار تو
کړل او پوښتنه یی وکره :

- « دکومی لاری ؟؟ »

لومړی کلیوال کاږه کاږه ورته
وکتل او په زړه کی یی دهغه کلیوال
په بی عقلی باندی غوصه ورغله او
توضیح یی ورکړه .

- « دمرگ او مړینی دسفر ... »
هغه کلیوال وویل :

- « او هوم ! »

او چه « تورگل » خو یومه خاوره
واړو له نوی خبره رښتیا شوه :
- « پاکه ربه ! دا خوبیا ډبره
را ووتله . »

خو شیمه پس چه یی د ډبرې شاو
خوا و کیندله نو یی و لیدل چه
خاوره لږ خه نم جنه شویده ، او
ډبره هم ورته کاواکه وبرینیدله .
چیغه یی کره :

- « خمت ترنگی را کښته کره !
« خمت » هم خپه غوندی شو . خکه
هر وار چه هغه ترنگی غوښته نو
هرو مرو ډبره راوتله .

اوپه ملاکی یی خپیکه شوه .
ترنگی یی په پری پوری و تاږه
او کوهی ته یی ور کوز کړ .

خو واره یی دیوم په زی باندی ډبره
او « تورگل » ترنگی سنبال کړ .

کاواکه کره او بیا یی اوچته
را واړو له ډبره به داوو ، اتو یا
لسو منو وه . ښه یی په ترنگی کی
وتړله او بیا یی پر خمت باندی غز
کره :

- « درکش کره بچو ! »

او « خمت » دترنگی په کش کو لو
بوخت شو . همدا چه « تورگل »
ترنگی و لید چه په یوه کوچنی دایره
کی په جور لیدو جور لید پا س
خپړول کیږی نوخو شاله شو او بیا
یی دخوری په اړ و لو پیل و کړ
خاوره په کافی اندازی نم جنه شوی
وه . داسی چه دیوم په شا باندی به
یی واړو له نو داوو خاڅکی به
را غونډ شول ، له خوښی نه په جامو
کی نه خاییده . آخر کوهی کی او به
راوتلی وی . خو یو وار خر هاری
شو . خر ... خر ... خر ... اوورپسی
یوه زړه خراشونکی چیغه .

« تورگل » دو مره احساسی کره چه
دآسمان ستوری یی دستر گو په رپ
کی سترگو ته و گډیدل او بیا تپه
تیاره ...

او چه « خمت » په وار خطا یی سره
کښته کوهی ته وکتل نو یی و لیدل
چه نیم گز او به په کوهی کی ولاړی
دی ، او د « تورگل » وینوپه خړو اوبو
کی لیکي ایستلی . له « تورگل » خخه
غږ غوږ و نه خوت . پرتله هماغی
یوی کړیکي خخه به ډبره بیړه کوهی
ته ور کوز شو . خو همدا چه
« تورگل » ته یی وکتل نو له سر او
اور میړه خخه یی وینوداری وهلی ،
چه هرڅه یی په زړه لاس کښنود ،
دژوند خه ښه یی پکښی و نه
لیدله .

« تورگل » به حق رسیدلی و .
ماز دیگر و چه « خمت » دکلیوالو

دهغه چرت ډیر خراب و . هغه
دیرش کلنی ته رسیدلی و خولا
تر اوسه یی کور او او واده نه و .
له کلی خخه دیغورونو په وجه شړل
شوی و . هغه ته به هر چا ویل چه
غیرت نلری ، خپله انجل نشی
و دولی ... دو لور ډپوره کولو
لپاره یی ملا ماته ده او داسی
نور ...

او ده لوړه کړی وه : تر هغو به
کلی ته نه ستنیږی چه خو می دو لور
پیسی نه وی پوره کړی ... دا دری
کاله کیده چه هغه خپله ادی یی نه وه
لیدلی . بداسی حال کی چه په ژورو
سو چونو کی ډوب و ، دخمکی سخت
زړه یی را سپړه او شکلنه خاوره یی
په سلواغه کی ډکوله ، چه « خمت »
یی پاس کش کړی .

شپږ میاشتی کیدی چه خمت
ورسره ملگری شوی و . په ډبره
ساده توگه : بازار کی یی یو رنگ
خوان لیدلی و . ورته ویلی و چه

وز گار یی ؟ او خوان سر ور ته
ښورولی و چه هو ! او ده هم له خانه
سره دکوهی کیندلو او کو هلی
پاکو لو لپاره ملگری سږی و
« خمت » ښه خوان ورته ښکاریده ،
خو تل به یی گواښ ورته کاوه چه ان
خه سر بداله یی .

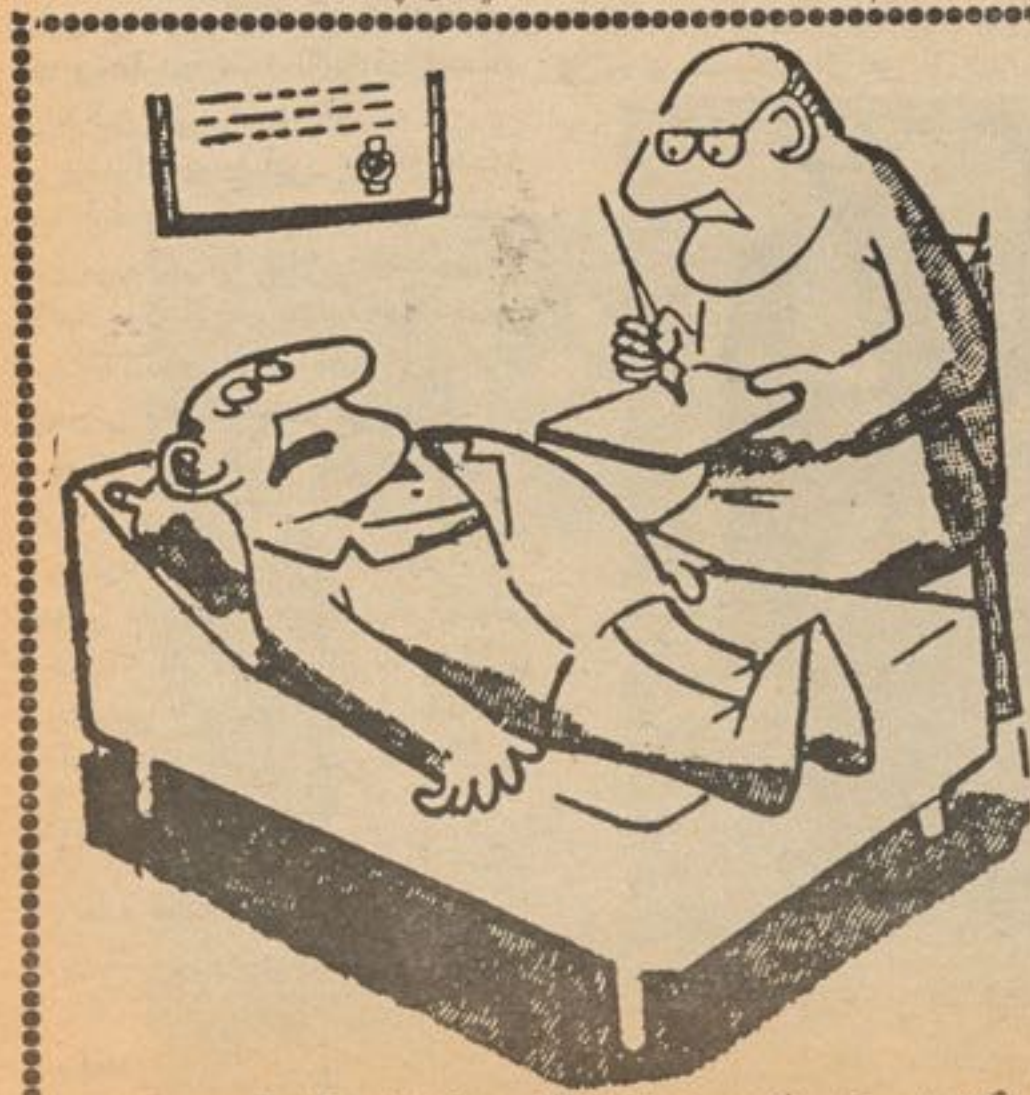
خو دا ورځ « تورگل » سخت
خوریده ، تبه یی وه او کلکی خمکی
هم ورسره جفا را اخیستی وه ،
« تورگل » پدی ډاریده چه دکوهی په
تل کی ډبره راونه وځی چه ټولگی هلی
خلی به یی له تورو خاورو سره
برابری شی .

هغه تجربه در لوده . خوڅو خله
همداسی د کوهی په تل کی له ډبرو
سره مخامخ شوی و . داڅو یمه ورځ
وه چه هغوی کار کاوه او ایله چه
ننه گزه کوهی یی کندی و . یوخل
بیا « تورگل » سلواغه ډکه کره . خو
چه به « خمت » یی غز کره نو هغه
چرت واده :

- « او دبی ننگه زو ... زه خو دی
پاک لیونی کړم بیخ دی و خپړه
درکش کره ... »
او ایله چه د « سر ډاله خمت » پام
شو . خو چه سلواغه یی و کښله
بیا یی هم د ژبی په څوکه خرت
لاړی تو کړی او له خانه سره یی
وویل :

- « نن بیا پده باندی خه تکه
راو لیدلی ده . . . همداسی را ته
غایي ... »

او ژر یی سلواغه کوهی ته
ورکښته کره .



اگر، مرده هم باشی مه خونسخه خوره نوشته میکنم !

قربانیان بیگناه در دام شکار چیان

بی رحم

زمینی در هر جامعه و کشور برای انتظام حیات و رشد زندگی انسان علی السویه برای همه آنها نافذ ساخته است.

در افغانستان امروز خوشبختانه زن توانسته است از رهبری های خرد مندانه ای که زندگی را باید شکل بدهد و دوش بدوش مردان به پیش برود استفاده مطلوب بنماید. ولی با کمال تأسف باید یاد آور شد که هنوز هم در بعضی گوشه ها و کنار های کشور چشم های که نتوانسته است واقعیت را ببیند و مغز های که نتوانسته است واقعیت را قبول کند، بعضاً تحت تأثیر افکار عنودانه و شیوه های انتقام جو یانه، حیثیت و حرمت مقام زن را آراموش میکنند و در گیر و دار های شخصی و اعمال جنایت کارانه از ظلم و تعدی بر زن دریغ نمیورزند.

ولی از آنجائیکه پایه های سست و لرزان خیانت کاران و استفاده جویان پایدار نیست، این گروه به سر منزل مقصود نرسیده در پنجه قانون گیر می آیند. اینک ما جسر و داستانی از صفحات زندگی ننکین

در آنجا، در کنار آن نهر سرکش و پر تلاطم، در آن صبح که تاریکی آخرین نفس هایش را میکشید و بدنبال شب از چشم ها نا پدید میگردد، گروهی به تاراج آمده بودند... گروهی، مسلح و غارتگر! در این میان در گیر و دار این چور و چپاول در آنز مانی که سکوت صبحگاهان از فریاد و شیون کودکان میشکست و نوی آسمان، کوه ها و دره ها را به کمک می طلبیدند، ناله های زنیکه کمک می خواست و صدایش به آسمان بلند بود در گوش کسی نمی رفت و در لابلای سفیدی شیرین رنگ صبحگاهان نا پدید میشد چشمان بی رنگ و کم نور پیر زنی نظاره گر این صحنه غم انگیز بود و ناله میکرد..... در آن سو در میان شعله های تپنده آتش کودکی چیغ و ناله میکرد و ناله هایش همراه بانگ آبی های دیوانه در یادریک لحظه مبهم زمان، سکوت گنگ وادی را می شکست و همزمان با این هیاهو، شیون و فریاد پیرزن و فحشه های او را کسی نمی شنید، تنها میتوان گفت صبحگاهان شیرین رنگ که در سکوت آرام در بستر خویش آلوده بود شاهد این فاجعه بوده است و بس.

ناله های طفلی را که برای مکیدن در بستان مادرش بیرون میشد، در نورش از مرز های حجاز بیرون تابید حلقومش خفه میکردند و بر او خاک میریختند هنوز خاطره وحشت زای دیروز برای تمدن امروز است زمان همچنان به مراد آنها پیش میرفت و صفحات سیاه تاریخ بشر را می ساخت... تا اینکه در گیر و دار این فلاکت و بد بختی از افق تاریک

بیداد خاکستر شد. از آنروز به بعد زن حق زندگی یافت و بدنبال آن صاحب همه حقوقی شد که دساتیر آسمانی و قوانین

انارگل، مرد سنگدل و فاجعه آفرین.

زمان آبستن تحولات و ماجراهای شگرفیست. فراز و نشیب های را در پیشرو دارد و ماجرا های را خلق میکند و زنده میسازد و بعداً آنها را در خود حل و مزج می نماید... و باین تر تیب است که حوادث درد ناک و خاطرات غم انگیز در غبار فراموشی گم میشود مگر...

بر میگرددیم به آن زمانیکه هنوز جهانلت و تاریکی چشم های حقیقت بین مردمان قرنهای قبل را پوشانیده بود و آنها چون گرگان درنده خو، چون گرسنگان دیرینه به جان، مال و ناموس یکدیگر چشم می دوختند از هیچ گونه تعرض و چور و چپاول، غارت و دزدی در برابر هم دریغ نمی کردند. در کمین آن بودند تا ناموس دیگری را بر بایند او را بر قصابند، کام دل بر گیرند و بعد از سودجویی از پول فروش آن بی باکانه و بی شرمانه حواچ یک زندگانی ننکین را تا مین نمایند.

آن آوائیکه تولد دختر ننک بزرگ و لطمه بس عظیم برای انسان بادیه نشین بود و ظالمانه و جابرانه



یک دسته از آنها نیکه در ماجرای اختطاف عمرخيله و میاخيله همدست یک دیگر بودند.

ژوندون

اینگونه جنایت کاران ...

زنی آخرین نگاهش را به خیمه های نیمه سوخته و درهم و برهم می باشد، چشمان او پر اشک و پر تمناسست. تلاش می ورزد سعی میکند که خود را از چنگ گرگ صفتان آدم نما بر هاند و لی موفق نمیشود و تلاشش به جای نمیرسد. او را می برند. به قریه های نا آشنا و بیگانه، به آن جائیکه صدایش بگوش کس فرو نمی رود و نا بر آمده خفه میشود. شما اکنون ترازیدی را مطالعه میکنید ترازیدی انسا نهائی را که توسط انسان های دیگر، ساخته شد و فاجعه ای راببار آورد.

ماجرای از کجا نشئت میکند: دو قبیله اند یکی لکنخیل و دیگری ناصری. در میان این ها دو تن یکی بنام حلیمه از قوم ناصری و مرجان قریه دار قوم لکنخیل روی موافقه یکدیگر خود از دواج میکنند و لی از آن جائیکه سود جویی و اندیشه نا پاک برخی مردم را اغوا میکند، ناصری ها به غرض منفعت شخصی به این و صلت موافقه نداشته به این اساس فامیل حلیمه را تحت شکنجه و تهدید قرار میدهند. چون بعد از یک سلسله مذاکراتی که بین دو قوم صورت میگیرد به موافقه نمی رسند ناصری ها این موضوع را بهانه قرار داده به تعداد تقریباً

هشتاد نفر مسلح بر لکنخیل ها که در کنار دریای شکر دره چادر زده اند حمله می برند و بی رحمانه یک تعداد زیاد از ریش سفیدان و پیر زنان لکنخیل را مجروح و لت و کوب میکنند، چور و چپاول می نمایند، زنان فریاد میکشند که به حریم ما دست نزنید، کودکان این طرف و آنطرف برایشان سر پناهی می یابند. پیر زنی گریه میکرد، کودکی می نالید و مادری فریاد بر آورده بود که: زای به کمکم بیاید؟

اختطاف کنندگان به این هم کفایت نکرده کودکی را که غرض تضرع بسوی شان آمده است زجرش میدهند و بعد زنی را بنام «میاخیل» که دارای دو طفل است بصورت کشیشان ربوده فرار میکنند. زن را با خود می برند. از دره های پر پیچ و خم از صخره ها و از تپه ها و دامنه ها فرار میدهند لباس هایش باره باره و نیمه برهنه میشود، بدون آنکه گناه و تقصیرش را بداند. بالاخره زن را به دره دو سرادر شکر دره به خانه سوزگل ناصری رسانیده در آن جا لباس دیگر به تنش میکنند و باز هم به سمت دیگری برآه می افتند. وقتی یو لیس از این موضوع اطلاع می یابد در صدد دستگیری این جنایت کاران می بر آید همه جا را جستجو میکند، زیر پا می نهد

چون همه نقاطی را که اینان گذر کرده اند راه و حشت زاو پر پیچ و خم و اکثراً دارای فراز و نشیب می باشد برای پیدا کردن آنها پولیس بامشکل روبرو میشود...

اختطاف کنندگان زن بی نوا را که یکه و تنها از قومش از آغوشت دوطرفش بدور مانده از بالای کوه ایکه دره شکر دره را از گل دره جدا می سازد عبور میدهند و در آن سو در خانه های یکی از اقوام دیگر که بنام «لناگل» یاد میشود «میاخیل» را نا پدید می نمایند.

یو لیس باز در تکاپو و جستجو می افتد، با اقدامات جدی تری دست بکار میشود اما از آن جائیکه نقشه شوم اختطاف کنندگان پیچیده تر است باز هم بدر یافت آن موفق نمیشود.

در منزل «لناگل» اختطاف کنندگان در می یابند که «میاخیل» صاحب شوهر و دو اولاد می باشد. نقشه شان نقش بر آب میگردد و با پلان عمیق تر و پوچ و بی اساس تر زن را گرفته بطرف قریه غازه به منزل «ملک دین محمد» در حرکت میشوند «میا» در این منزل تقریباً شش شبانروز را می گذراند نا له هایش هم، خاموش شده جز به سر نوشت خود و تسلیم به حوادثی که در کمین اوست نمی اندیشد و هرآن انتظار فاجعه تازه تری را میکشد. در این بقیه در صفحه ۶۰



«عمرخیل» دختر یکه اختطاف کنندگان او را وادی بوادی آواره ساختند.

مترجم: جمال فخری

یخ شکن ها

میشود که در زمستان، هنگامیکه هوا سرد است و دریاهای سطح بحر یخ بسته اند یخ را میشکنند و آبیازی می کنند.

ستون سیماب ترما میتر درجه حرارت را منفی زده نشان میداد و جوان بلند قامتی که بالا پوشش پوست قشنگی به تن داشت و دستانش را از سردی کف میکرد فریاد برآورد: و بالاخره چه وقت آغاز میشود؟! «مورژ» جوانی که مایوژی آبیازی بشن و کلاه پلاستیکی آبیازی به سر داشت رو به طرف جوان کم طاقت کرده مثل اینکه سعی می نمود او را نرم سازد گفت: کم طاقت نشوید حال آغاز میشود.

واقعا بعد از آنکه دسته آرکستر به صدا درآمد و آواز مستی آور

شماره ۴۳

شیپور به هوا بلند شد جشن «مورژ» در حدود دوصد نفر مجلس با لباس ها آغاز شد و به این ترتیب همه ساله در شهر مسکو «فصل شنای زمستانی» افتتاح میگردد.



«مورژ» ها در اطراف حوضچه باده کثیری از تماشا چیان

ویلن سحر آمیز

لیلیت

دختر دوازده ساله ای که لقب نابغه به اودادند

ترجمه: جفر همد

یار اول لیلیت رادریک نمایش تلویزیونی دیدم که ویلن مینواخت. لیلیت ویلن بدست وارد استیج شده پس از تعظیم کوتاه و بی پیرایه به نواختن پرداخت.

او پارچه ای «مندلسون» را تیار گرفته بود.

این ویلن نواز کو چک باقدواندام باریک خود واقعا جلب توجه تماشاچیان رانموده چیزی که بیشتر از همه باعث تعجب گردیده سن او بود.

اما شخصالیلیت رادریکی از روز های تابستانی سال ۱۹۷۲ در میدان هوایی بین المللی کیندی ملاقات کردم.

لیلیت دختر بیست دوازده ساله که کنسرت هایی را موفقانه در بعضی ممالک اروپا پی اجرا نموده بود و اکنون با دیگر اعضاء فامیل خویش یکجا به اقامتگاه دائمی شان یعنی لاس انجلس برگشته است.

لیلیت کیست؟

لیلیت دختر بیست باریک اندام و مقبول قدر سا، بازوان سفید و پا های سفید دارد؛ دستهای او دراز اند بطوریکه بند دست از کف دست فرق نمیشود که در کجا از هم مجزا میگردند.

وقتی از دست ها سخن به میان آمد لیلیت گفت: «دست های من مشابه دستهای پاکابینی (موسیقی دان معروف) است». «فورا عکس دستهای پاکابینی را که در دیوار خانه آویخته بود نشان داد.

چگونه لیلیت به موسیقی علاقه پیدا کرد؟

مادر لیلیت میگوید: وقتی لیلیت به سن اول بود از مکتب تنها بطرف خانه می آمد. در خزان همان سال لیلیت روز به روز نواز قست و نواختن تر به خانه برگشت. تا آنکه در یکی از روز ها بعد از ساعت پنج عصر به خانه وارد شده گفت که میخواهد درس ویلن نواختن را نزد معلمه ای شروع کند.

پدر لیلیت که فزیک دان است از این اظهار لیلیت خنده اش گرفت چنانچه متوجه نبود که دخترش حتی ساده ترین آهنگ موسیقی را صحیح و درست زمزمه کرده نمیتواند شب همان روز خانم الیزابت میلز معلمه درس ویلن به مادر لیلیت تلفون کرده پرسیده بود که چه وقت لیلیت درس را نزد او شروع میکند؟

بالاخره معلوم شد که لیلیت در راه بازگشت از مکتب چندین روز پیهم نزدیک خانه خانم میلز توقف نموده و موسیقی شنیده بود تا آنکه روزی در کوفته و از خانم میلز پرسیده بود که آیا میتواند نزد او درس نواختن ویلن بگیرد.



موزیک دانان معروف از طفلی به موسیقی استعداد داشتند

دسته‌های من مشابه دسته‌های پافانینی موسیقی دان معروف است

بعقیده مادر لیلیت اگر برای دخترش اجازه میداد که در نمایش تلویزیونی سهیم میگرفت و مانکن میشد عایداتش چندین برابر میبود، ولی مقصد آنها این نبوده آنها به هنر لیلیت علاقه بیشتری داشتند. بعقیده لیلیت اگر کسی میخواهد کانسرت بدهد مجبور است طولانی حرکت کند. او میگوید: «وقتی می بینیم وضع طاهر اجرا کننده کانسرت خراب است چشمها را میبندیم» اما وضع طاهر اجرا کننده کانسرت تا تیرکلی در تماشاچی دارد چه اگر وضع طاهر خوب نباشد کسی کانسرت اورا نمی شنود. لیلیت میگوید: «بعضی مردم در موقع کانسرت چشمها را میبندند به این فکر که منظره نوازندگان هیچ رابطه با موزیک شنیدن ندارد.»

لیلیت می گوید وقتی غلطی یا سهوی را در موسیقی مرتکب میشوم، برای اصلاح آن آلتدرد زیاد تمرین میکنم تا زمانی که کاملاً نقص مذکور رفع شود. چه وقتی يك کار را انسان دوست دارد هیچ وقت از آن دل زده نمیشود.

هارمونی لاس انجلس لیلیت را «(طفل عالی)» مینامید. در حالیکه رهبر آرکستر مد کور او را بنام «(طفل نابغه)» یاد میکند. اگر این موضوع را عمیقاً مطالعه کنیم می بینیم که تمام موزیک دانان معروف از طفلی استعداد داشتند. شایانی نشان دادند. مثلاً وزارت در چهار سالگی بدون آمادگی قبلی پیانوی نواخت. مندلسون به سن هفده سالگی آهنگ «(لولولوی اطفال)» را کمپوز کرد.

تنها (وگنر) و (شتراس) از این قاعده مستثنی اند چه آنها در عنوان جوانی و حتی بعد از سن بیست سالگی شهرت یافتند.

نظر لیلیت درباره موسیقی چیست؟ لیلیت: به (موسیقی یا پولی) چندان علاقه ندارد. با آنها در جواب سوالی راجع به بیتل ها چنین جواب گفت:

بیتل ها؟ نمیدانم هیچگاه موزیک آنها را نشنیده ام. تمام این گروه های موسیقی با هم مشابه اند.

لیلیت بعضاً شتا میکند. به بازی تینس می پردازد اما ندانم چه خودش میگوید: بازی تینس برای ویلن نواز نیست.

لباس های او را مادرش انتخاب میکند. او دامن و جاکت به تن میکند.

لیلیت به مد علاقه ندارد. از لباس های مقبول او یکی هم پیراهن (هاوانایی) است که از طرف رهبر آرکستر ای خود بدست آورده بود.

لیلیت بیان میکند: «کسی که موزیک تحصیل میکند باید راجع به آلات موزیک معلومات کافی داشته باشد. بیوگرافی کامبو زیتور هارا مطالعه کند همچنین ساختمان يك آرکستر را بداند. به علاوه صد ها کلمات ایتالیایی را که به قسم اصطلاح در موسیقی آمده مانند: اندانته، آداجیو، پزیکاتو را بداند.»

مادر لیلیت میگوید: «(هیچکس باور نمیکند که کانسرت های لیلیت به ما قیمت تمام میشود)».

او میگوید: «(حق الزحمه يك ویلن نواز ابتداء می آید کم است که حتی یو لری را که درین راه مصرف شده اعاده نمی نماید. برای صرف غذا و کرایه اتاق مجبوریم از جیب خود برداریم)».

پس از صرف صبحانه به تمرین می پردازد. وقتی لیلیت هشت سال داشت میخواست به آرکستری جوانان لاس انجلس شامل شود. دیری نگذشته بود که نفر ممتاز گروپ خود شد یعنی به مرتبه ویلن اول ارتقا یافت به عبارت دیگر نهم دوم بعد از رهبر آرکستر بود.

مدتی نگذشته بود که لیلیت مریض شد وقتی پس از مریضی دوباره به آرکستر مراجعت کرد نتیجه چنین شد که روزی شخصی به مادر لیلیت تلفون کرد که دخترشان هنوز بسیار کوچک است برای مقام ویلن نواز اول در آرکستر لذا به مقام دوم اجازه اش دادند. تا آنوقت لیلیت آنقدر هانسپرت نداشت.

در یکی از روز های بهار که آرکستری لیلیت کانسرت میداد آرکستر دیگری نیز در آن شهر کانسرت داشت.

مادر لیلیت و دیگر اعضا فامیل شان میخواستند کانسرت آرکستری دو می را تماشا کنند.

مادرش به لیلیت گفت «(هیچ چیز واقع نخواهد شد اگر امروز در آرکستر حاضر نشوی و همراهی مایه کانسرت بروی ویلن ترا که کسی نمیشود)».

لیلیت به غرور بطرف مادر خود نظر انداخته گفت: «(میدانم، اما مجبورم بنوازم چه خودم خوب میشوم)».

لیلیت وقتی ده ساله شد در کانکور موزیک نوازان جوان در لاس انجلس قهرمان شد. در کانکور مذکور اغلب جوانهای بالاتر از سن ۱۸ اشتراك کرده بودند. لیلیت پس از طریابی در کانکور از آن به بعد به حیث سولیست در آرکسترو ویلن می نواخت و در پروگرام کانسرت خود اکثر پارچه هایی از موزیک نوازان معروف مثل کانسرت «(ای مول مندلسون)» کانسرت اول بروخ، کانسرت اول ویلن گی-مول، کانسرت نمبر ۴ موزارت و کانسرت دوگانه آمول (براهمس) را داشت.

با آرکستری معروف مثل آرکستر فیسل هار مونی، تیویارک، آرکستر فیل هارمونی لاس انجلس و آرکستر سمفونی ویانا همراهی کرده بود.

در رشته های هنری غالباً واقع شده که انسان قبل از سی سالگی به اوج شهرت میرسد ولی بعضاً استعداد های عالی قبل از سن بلوغ و یا در کوچکی ظهور میکنند با وجودیکه مطابق به تنوع طبیعی حس زیبایی شناسی بعد از مرحله بلوغ انکشاف می یابد.

بصر هنری محله تیویارک تایمز میگوید: «(لیلیت از آله موزیک امواج زیبا و لغات دلکش و روح انگیزی را با وجود می آرد که در صورت نمیکند)».

«(زوبین هتا)» آمر عمومی آرکستر فیسل



لیلیت بعد از اجرای یکی از کنسرت ها
مورد نوازش مادرش قرار میگیرد

خانم میلر که عموماً اشخاصی نیمه بالغ و اشخاص بالغ را درس داده بود و درین اواخر متود جدید تدریس ویلن برای اطفال را در جاپان آموخته و به وطن برگشته بود درک کرد که زمینه خوبی برای تجربه نمودن متود مذکور بالای لیلیت میباشد بدین لحاظ خانم میلر با مادر لیلیت به تماس شده و او را واداشته تا به دختر خود اجازه آموختن ویلن بدهد.

متود مذکور که بنام متود (سوزی) یسار میشود عبارت از یک سلسله تمرینات ساده ایست که بازی اطفال را ایجاب می آرد.

ازین متود حتی اطفال یکساله هم میتوانند استفاده کنند.

مادر لیلیت که (حواگامیل) نام دارد و تحصیلاتش در رشته (بیالوژی و کیمیا) است مثل شوهرش (لیو نارد گامیل) هیچگاه به کدام آله موسیقی دسترسی نداشته و به نوت آشنایی ندارد. اما همیشه ویلن را زیاده خوش داشته لذا چون خودش نواختن یسار ندانست میخواست دخترش ویلن نواز شود. روی این مفکوره به دختر خود اجازه داد تا نزد خانم میلر به آموختن درس ویلن شروع کند.

بنام تمام فصل خزان پدر و مادر پتیه به گوش زده به تمرینات ویلن لیلیت گوش دادند.

وقتی بهار فرا رسید پدر و مادر لیلیت به تماشای شاگردان خانم میلر رفتند.

آنها گمان میکردند که لیلیت کدام نغمه طفلانه را بنوازد ولی برعکس او پارچه (وایولدی) را نواخت که بسیار باعث تعجب و خوشی والدین خویش قرار گرفت.

خانواده گامیل دمپلین خاصی را بالای دختر خود تطبیق میکنند شمناء موافق اند که کسی تقسیم اوقات لیلیت را بر هم نزند. لیلیت خودش سخت در تطبیق تقسیم اوقات روزانه پاینده است. او از یک طرف اشعاری را که در مکتب درس داده میشد از بر میگرد و از جانب دیگر خوش دارد ساعت ها ویلن بنوازد. لذا به بسیار میل شفق داغ از خواب بر میخیزد و



لیلیت موقعیکه به درس های موسیقی خویش رسیده گی می کند.

ثروندون معرفی می کند

درد امنه های با

دره علینگار

ثروندون معرفی میکند

کشور آفتاب بی آسمان شفا فو - لاجورد بنفش، با کوه های پر مه بت و -
فرور ش، با آب های زلال و خر و شاش، باوادی ها و دره های شاداب و زیبا بش، با -
خاک های غنی و حاصلخیزش، با طبیعت معتدل و اقلیم گوارایش و با بهترین ثروت
و دارایش یعنی مردمش، مردم ساعی، دلیرو باشا متشکل از مین جالو -
جلال، نعمت و زیبا بیست.

برای آنانی که مشتاقند گوشه ها و کنارهای وطن ما را با خصوصیات و ممتازات -
محلی و خاص هر منطقه آن بشناسند اینک ثروندون افتخار می یابد این خدمت را انجام
بدهد درین شماره یکی از دره های مناطقی شرقی افغانستان عزیز را که در فور می که
به روش و سوه نشریات ثروندون مناسبت سازگار باشد معرفی میکنیم، اکنون که در
بسیاری ولایات کشور در صفا ت مرکزی شمالی و غربی کشور برف برکوه و دمن
سیمنا ب تار کرده است و در بسیاری نقاط سرماو یخچندان زمین را گرفت و افسرده
نگه داشته است در صفا ت شرقی کشور هوا معتدل و درختان پر برگ و بار جلوه
میکند از همین لحاظ در آغاز از همین گوشه هایی کشور صحبت میکنیم..

نارنج، لیمو، مالته و انجیر به فراوانی یافت میشود در بای علینگار که در حصص بیشتر بر تنسب و سنگینیش به تندی و خروش زیادی تنش را میکشد آینه دار مبارزه پیکر مردم



پلی که مشاهده می نمایند بالای دریای علینگار ولایت لغمان ساخته شده بود (از تاسیسات گدشته).



پل ولسوالی قرغی مر بوط و لایت لغمان (از تاسیسات جدیدی)

از کوهستانهای مرکزی و شمال شرقی افغانستان تا میدانهای شمالی غربی، جنوب و جنوب غربی آن همه مهید پرورش مردمیت که بنا بر ارتباط ساده و اولی اجتماعی، بنا بر همبستگی تولیدی بدون هیچگونه تفاوتی با هم و در کنار هم زندگی به سر میبرند و برای بهره برداری از

منابع طبیعی و زیست برادر وار همواره یکی بوده اند. در این هفته از گوشه شرقی کشور، نظری به یکی از دره های ولایت لغمان می اندازیم و با معرفی عنعنات و رسوم مردم آنجا، تلاش شان برای یک زندگی بهتر و شرایط طبیعی آن ناحیه کوچک که در آغوش آن مردم

کوشش و زحمات شانرا انجام میدهند امید داریم در معرفی افغانستان امروز، گامی جلو تر افتاده باشیم.

لغمان در پهلوی جنوبی کوه های با عظمت هندو کش افتاده است و همواره زیر تاثیر بادهای مرطوب هندی میباشد و بدینرو زمستانهای ملایم و بی برف و تابستانهای خوش هوا و سردی دارد. دره های لغمان آکنده از انواع مختلف درخت مانند سرو، ارچه، نالجو و غیره بوده و جنگل های جلغوزه قطعه های بزرگ زمین آن سامان را پوشیده است. دودریای علینگار و علینگار چون دوفیتیله سربری در میان سبزی این دره ها

عظمت هندو کش

(لغمان)

کتابهای امیر حمزه، لیلی و مجنون و دیوان خوشحال ختک و رحمن مسی بر دارند تابستان در دیره ها در ساریه درختان جمع میشو ندوزستانها در حجره ها به روز آتش گرد مسی آیند .

هنوز هم شیرین بویه، ترخ، بادبان و جوانی دوا های قابل اعتماد مردم است

دره علینگار از وجود مکاتبات ابتدائی و تاسیسات بلند تر عرفانی بر خور دار بوده مردم نیز با حساسات عرفان پروری و علم دوستی در تقویسه و مساعدت به موسسات عرفانی همکاری می نمایند .

دختران خورد سال ازین ولسوالی در مساجد و هم در مکاتب مبادی علوم دینی، سواد و معارف عصری رافراه میگیرند زیارت نور لام در دامنه کوه زیارتگاه مردم است، مردم عقیده دارند که مهترلام و نور لام برادر

مردم علینگار نیز از جوار نور لام صورت میگیرد .

مردم به موسیقی و شعر علاقه فرا و نی دارند، محمد نور شاغر محبوب آن سماعان است، این شاعر نیم سواد

یکی از برجهای قلعه سراج ولایت لغمان

میان مردم علینگار نیز محبوبیت فراوانی دارد و دیوانی از اوپیا دگار مانده است بر علاوه اشعار ملنگ جان میان مردم دوستداران زیادی دارد .

زمین رادر معرض آب جاری قرار میدهند بذوق شالی را در آن یکه میکنند برنج دیره دونه گرمه و سرده اعلی ترین جنس برنجیست که در آنجا به فراوانی کاشته میشود و علاوه بر آن انواع دیگر چون برنج پاره پندی کنه و غیره یافت میشود .

سر گرمی های مردم راستنگ اندازی، کشتی گبی میسازد خوسی بازی مخصوص شان است .

طوریکه هر یک ایستاده پای راستش رابه سمت چپ گرفته و بالای دیگر رفقای بازی حمله می برد و با مشت و شانه یکدیگر را می زنند نکهتداری باشه برای شکار پرندگان کوهی از سر گرمی های نهایت معمول مردم است .

در شب های زمستان به خواندن

در بهار ها سیملابی میشود . زندگی مردم از راه هقانی، ماهیگیری و صنایع دستی کوچک تامین میشود ماهیگیران حرفه ای باتور و جنگک رو زها رادر کنار دریا شام میکنند روز جمعه روز بازار است و در آن روز تمام ضروریات خود را از بازار میخرند .

مزد دهقانان پنج یک و شش یک است و اگر گاو از خود هقانی باشند در آن صورت سه یک حق می برد .

تاجدی احتیاجات اولی مردم از راه مالداری هم برآورده میشود و بیشتر غذای شانرا فرآورده های شیر می سازد زبان مردم پشتو بوده و از نظر لهجه ها به لهجه ننگرهار تعلق می گیرد در حصص کوهستانی لهجه های دیگری چون کلمانی و کوهستانی که از هم کمتر تفاوت دارد یافت میشود .

مسائل اجتماعی شان باجرکه ها حل میشود، در دامنه کوه ها هنوز میراث دوره های قدیم باقی مانده است طوریکه پدر نکهتداری کودک را به عهده میگیرد و ما در از جنگل چوب می آورد و بنیر و ماست برای فروش به بازار می برد و در مرکز زنان به امور خانه مصروف اند لباس عموم مردها راجیلی، قدیفه و دستار تشکیل میدهد و کلاه مخصوص شان کلاه لعل پوری نامیده میشود .

در ماه عقرب و قوس که شالی را درو میکنند بلا فاصله به کشت گندم می پردازند و بدین صورت از زمین شالی دو یا بیش از دو بار حاصل بر میدارند گندم در ماه های ثور و جوزا درو میشود و به عوض طوریکه معمول است .



درخت های خرما در ولایت لغمان



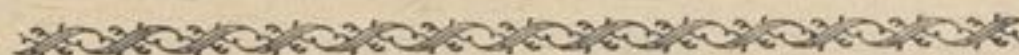
رویین

دایور از: حکیم فوژان

در گذشته شاعر در یک

محدوده قرار داشت

حافظ هم شاعر دیروز است و هم شاعر امروز



- در شرایط امروز کار شعر و شاعری مشکل گشته است.
- عده ای از شاعران جوان ما بیشتر به محتوی می پردازند.
- شعریا پدیده های اجتماعی رابطه ی مادی و معنوی دارد.
- در شعری خوب پیامی است و ندایی
- شاعر گاهی بانها ن خویش معشو راست.

معرفی شویم :

رویین (۲۶) سال دارد. تاصنف سوم پوهنشی ادبیات درس خوانده و فعلا معاون مجله عرفان می باشد.

رویین از سیزده سالگی اش پدیسو شعر میگوید. و با ادبیات سرو کار دارد و گاهی به مجله های ادب و عرفان حرف های درباره شعر می نویسد.

از او تاحال مجموعه نشر نگردیده ولی درین اواخر مجموعه از اشعار خود را بنام (باران) جمع آوری کرده است. امید وارم تا بزودی ازین مجموعه خویش مستفید شویم تاحال ازدواج نکرده و بگفته خودش (فعلا بفکر ازدواج هم نیست) همین ویس.

از او می پرسیم : تاحال هر شاعری بزم خود از شعر تعریفی نموده و حالتی از شعر ترسیم کرده است. تعریف کلی که شما شعر را معرفی می نمائید چیست ؟

در قدم نخست وقتی بخوایم تعریف از شعر ارائه نمائیم این خواهد بود که : شعر انعکاس عاطفی جهان بینی شاعر است.

طوری که تاریخ ادبیات در طولی سده های پیشین نشان میدهد شاعر نظریه موقعیت های اجتماعی خودش همراه با انگیزه های عاطفی و ادراکی اش پرورده های ذهنی و چکیده های خود را شکل بخشیده است و انسان که واقعیت تاریخ ادبیات گذشته ما را برخورد با اندیشه های شاعرانه ی شاعران در خود نهفته دارد تاکنون بصورت کلی دودسته از شاعران را می شناسیم :

شاعرانی که زیر تأثیر و نفوذ عوامل مادی و زندگی فردی خویش شعر پرداخته اند. بیشتر به اساس جهان بینی که در وجود شان خلق شده است اندیشه های را که بسیار خصوصی و جدا از جامعه بوده به عنوان شعریه جامعه خود سپرده است و دسته ی دیگر از شاعران بیشتر بدانچه که شرایط اجتماعی جامعه اش بر او اثر گذاشته پدیده های عاطفی

شعر گذشته بود و اما در قسمت دروی وینا محتوای شعر با ید گفت که پیش شاعران گذشته ماهیان سان که در مورد پرستش اول تان تذکر دادم. شاعران گذشته ی ما از موضوع رسالت خویش دو گونه برداشت داشتند :

برداشت غیر اجتماعی و نفسانی و برداشت اجتماعی چرا اینکه بعضی از شاعران گذشته مانند ناستند همراه با نیازها و ضرورت های محیط زیست شان حرکت کنند و بعضی تا حدودی توانستند خود را با زمان شان و با ضرورت های زمان شان هماهنگ سازند خود مسئله ایست جداگانه.

و اما امروز که گردونه زمان اسبابها و آدم ها را به سرحدی رسانده است که در ساحه اندیشه و تفکر شان خلاهای گذشته را پر کرده و ندای زمان را با آگاهی بالنسبه کامل شنوده در ساحت هنر و ادبیات موقف دیگر دارد. امروز شاعر می بیند که جامعه و ضرورت های جامعه یگانگی و پیوند او را خواستار است تا آنکه با آگاهی کاملتر تبارز دهند کلی نیازها و محرومیت های اجتماعی اش باشد ازینروست که مسئله ی تعهد و التزام و ازین قبیل مفاهیم امروز دیگر از دایره محدود اندیشه های پای فرتر نهاده ست.

و شاعر همراه با برداشت های اجتماعی اش و همراه با نیاز های درونی اش ناگزیر آنچه را که می بیند و آنچه را که می شنود باز تاب میدهد.

شعر زمان مابین خصوصیت را بیاز آورده است که : شاعر حیره نشین تفکرات درونگرایانه و متحجر نباشد بلکه تفکر پیونده و رسالتتند داشته باشد.

از رویین می پرسیم : شاعر امروز چگونه میتواند همین رسالت و تعهدی را که شما تذکر دادید پسر برساند ؟...

احساس مسئولیت در برابر خواستها و تمایلات اجتماعی شاعر را و امید دارد تا جامعه ی پیوندد و این کار نخواهد شد مگر آنکه خود شاعر عنصر پیش آهنگ و روشنگر باشد و رقت احساس خود را با هماهنگی واقعیت های اجتماعی دزهم آمیخته و آنرا هنرمندانه عرضه کند.

انکابه فرهنگ پرمایه ی گذشته از یکسو که غنای زبان شاعر را باعث می شود از سوی دیگر رسالت اش در پیوند با تکامل اندیشه های فرهنگی دوران گذشته بصورت بهتر نمودار می سازد.

یک دوران پرافتخار کوهساران کشور ما مهد پرورش استعداد های شگوفان و سخنورانی که می زبید بزرگشان بنایم : نظیر زردشت ما فردوسی ، جامی ، بهزاد ، و دیگران بود. واقعا زجر دهنده است که با همچو غنای فرهنگی که از گذشته به ارث برده ایم از رشد شایسته در هنر و ادبیات خویش بی بهره مانده ایم.

و هنری خود را بخاطر رسالتی که جهان بینی او ایجاب میکرده پرورده است که از شمار چنین شاعران می توان . فردوسی ، ناصر خسرو و حافظ را نام برد و در دسته نخست شاعرانی چون انوری ، فرخی و عنصری قرار دارند.

بصورت کلی آنچه از شعر میتوان ادراک کرد نفوذ عاطفی شاعر و ادراک های مشخص در ساحه جهان بینی کلی او میباشد در وی پرورده شده است.

و اما در شرایط امروز با وجود آمدن تحولات بالنسبه دگر گونی که در جامعه ما روی داده است و بخصوص جهان بینی های گونه گون فلسفی و هنری راه های مختلفی را در برابر شاعران ما قرار داده است. که هر کدام با دید خاص و انکا به روند های مختلف هنری - کار هنری خویش را دنبال میکنند.

در شرایط امروز کار شعر و شاعری تا حدودی پیچیده گشته است با آنکه در مساحت شعر امروز ما و بخصوص در جریان کار شعر نمیتوان جریان های هنری بسیار از هم دوری را مشاهده کرد که مانند بعضی کشور

های همسایه گنج کنند باشد با آنهم شعر ایجاب میکرده پرورده است که از شمار چنین شاعران می توان . فردوسی ، ناصر خسرو و حافظ را نام برد و در دسته نخست شاعرانی چون انوری ، فرخی و عنصری قرار دارند.

بصورت کلی آنچه از شعر میتوان ادراک کرد نفوذ عاطفی شاعر و ادراک های مشخص در ساحه جهان بینی کلی او میباشد در وی پرورده شده است.

و اما در شرایط امروز با وجود آمدن تحولات بالنسبه دگر گونی که در جامعه ما روی داده است و بخصوص جهان بینی های گونه گون فلسفی و هنری راه های مختلفی را در برابر شاعران ما قرار داده است. که هر کدام با دید خاص و انکا به روند های مختلف هنری - کار هنری خویش را دنبال میکنند.

در شرایط امروز کار شعر و شاعری تا حدودی پیچیده گشته است با آنکه در مساحت شعر امروز ما و بخصوص در جریان کار شعر نمیتوان جریان های هنری بسیار از هم دوری را مشاهده کرد که مانند بعضی کشور



رویین با خبر نگار مجله در حال گفتگو

دملي نڅاوو پيدايش



د ژوک نڅا په ملاوي کې شپرت لري

ولاديمير کوربت وايي،

کله چې پنځلس کلن وم نـوـد لومړی ځل دپاره داماتوري آر کستر دهيات دغړي په حيث مسکو ته سفر وکړ، له دغه سفر څخه زما خاطرې واقعا له هيچان نه ډکې دي. هغه وخت موزد چايکو فسکي په تلار کې نندارې ښودلې وې.

په مسکو کېنې به يې يوه شوم چې واقعا زما ټول ژوند په هنر پورې اړه لري.

څه موده وروسته ده کار اچاښد کای داماتوري نڅا دېلې په لارښودنه پيل وکړ. په ۱۹۵۷ کال کېنې دغه انسامبل دمسکو ځوانانو او زده کوونکو په بين المللي فيستوال کې برخه واخيسته. د(وروکولي فرار پلور) واخيسته. د(وروکولي فرار پلور) (آهنگرانو) بتوتا دويچيا خورا او نورو نڅاوي چې د ولاديمير کوربت له خوا تنظيم شوي وې په فيستوال کېنې د زيات اوتود هرکلي وړ وگرځيدې.

دغه ځوان هنرمند ډير ژړاو په لنډه موده کېنې دملداوي دسوسيالستي شوروي جمهوري هنر د افتخاري هنرمند لقب وگاټه اود (ژوک) ددولتي انسامبل دلاړښود په نامه وټاکل شو. ده څه دپاسه درې زره ملیي هنګونه راټول کړل اود هغو څخه يې ډير ښه وټاکل، اوځينې مشهورې نڅاوي چې دمخه هم ورته اشاره وشوه دده له خواتنظيم شوي، چې ټولي يې ددغه هنرمند دفرادي استعداد څرګندوي دي. وروسته يې د (ملداو نيا سکا) کړي سټکه رسه شياسکا او کسار پاتسکا پاسيوتا او ځينې نورې نڅاوي هم برابرې کړې، دښو روی

د ژوک په نامه دملاي دمشهور ولاديمير کوربت غلې آرام ناسته. نڅا دملې کنسرت روانه، تندو او اوډه په خاصي پاملرنې او ژور دقت سوزوونکو نڅاوو خپل ځای آرامو سره ئې دهنرمندانو حرکات څارل ظريفو او خيالي پاروونکو نڅاوو ته هغه ددې شاعرانه نڅاوو مبتکر او پريښود، دملاي ډول ډول جامو او

غني ملي موسيقي په نندار چيانو کېنې توده احساسات راپارول. بيا د کوربتور په نامه دنجونو شاعرانه نڅا ډيره عالي او زړه راګڼونکې وه. د سروې په څېر دلوړو قدونو خاوندانې پيغلې پخپلو اندامونو سره لکه دځوانو نيالګيو په څير په سپينو جامو کېنې آرامو او زړه راګڼوونکو حرکتونو سره ګډېدلې اوکله کله به يې ديوستر گل په څه پانې په خاصي ښکلا سره دنرم او مطبوع نسيم په وسيله ټوليزې غوره کوله.



دځوانې نڅا کوونکو نڅا يوي نمونه

ننداره کوونکو په زياتې علاقې سره دهنرمندانو دپاره خپل احساسات څرګندول، دنداره کوونکو په ډله کېنې يوازې دملې لارښوونکي

که په سوريي، لبنان، مکسيکو او برزيل کېنې وي دتل دپاره دنداره کوونکو دپاملرنې وړې او هغوی مجذوب کړي دي. ددغه هنرمند اود ملداوي دباله دڅا داستاد هنرې فعاليتونو دملداوي دملې فرهنگ د روښانه اوطلايې مجموعې بڼه غوره کړې ده.

ولاديمير کوربت دکوچنيوالي له وختونو څخه دملې موسيقي سره علاقه پيدا کړه، ده زيات وخت دخپل پلار سره په ودونو، ملي او کليوالې جشنونو کېنې ګډون کاوه.

ولاديمير په نهه کالني کېنې په ښه وجه شپور غږولې شو او په لس کلني کېنې يې د موسيقي ځينې پارچې ډيرې ښې اورولې شوي اود موسيقي سره علاقه ددې سبب شوه چې دغه هلک دموسيقي په مدرسه کېنې ځان شامل کړي.





از آنسوی قریح و سالها

علیشیر نوایی

تا اینجا داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به هرات و انتصاب او به عیث میر دار دولت چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تفرافال نیک میگردند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد موفق میشود زائر خجانت برخی از سر گردگان و بیگها. شهر هرات را اشغال نماید و بر تخت بنشیند.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میهنه سر انجام شبانگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته. او باره بدست می آورد و میرزا یادگار را به قتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس فرمانی علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد. این اقدام در عین حالیکه حس کین نوزی مخالفان را بر می انگیزد مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

اثر: م. ت. آی بیک

ترجمه: ع. ح. ایلدزم

...

و نزاکت در آن به نحو متناسبی با هم آمیخته بودند. نو جوانی در حدود پانزده، شانزده ساله بود. از چشمان سیاه خاکی از اندیشه والهاش، حجب و حیا نوعی معصومیت مخصوص به روی بی بزرگ و پاک جلوه گری داشت. چهره شاگرد... در برابر شاه عیر نامور و شخصیت برجسته دولت از انفعال به سرخی گرائید.

نوایی آنها را به اطاق خود برد. میرک نقاش جزو دانی کهنه را گشود و تصاویر شاگرد خود را که روی پارچه های جداگانه کاغذ کار شده بود، از آن بیرون آورده یکا پس یکا بشاعر تقدیم نمود. نوایی نخستین و رفی را در دست گرفته لحظه ای بدقت از نظر گذرانید و نگاه معنی داری بسوی میرک نقاش افکند. چشمه را کو چک ساخته باز هم روی تابلو چشم دوخت و مدتی از آن نگاه خود را برداشت. آنچه این پسرک بسا انگشتان افسونگر خود کشیده بود: گلپای

نوایی به دیوان رفت و به اجرای وظایف همه روزه مشغول شد. خواججه افضل را بسا سبب فرسان عالی تبریک گفت و از وی خبر انتصاب مولانا شهاب الدین را بحث قاضی شهر شنید. این خبر غیر منتظره او را بسی خوشبین ساخت تا حدیکه نتوانست عمیق قضیه را مورد تفحص قرار دهد. از دیوان خانه برآمد. براسپ نشسته به تماشای آرایش داخلی کاخها و گوشه گهای ((باغ جهان آرا)) که بدستور حسین بایقرا در تحت ساختمان بود مصروف گردید.

چون نزدیک عصر به منزل برگشت، میرک نقاش باشاگرد خود در انتظار او نشست و بودند.

نوایی با کمال الدین بهزاد چون بسرا در بزرگ صمیمانه احوال پرسی کرد. رسام خردسال با قامت بلند و اندام باریکی که پختگی

میرک نقاش در اثنای صحبت یکی از شاگردان فوق العاده مستعد خود را یادآوری کرد و با غروری صمیمانه خاطر نشان ساخت که شاگرد او نسبت به نقاشی به رسامی تمایل بیشتر نشان میدهد و یکصدین تصاویر شکفت انگیزی آغاز نموده است. نوایی به این موضوع خیلی علاقمند شد و تمام صحبت را یکسو نهاده درباره او به پرس و بال پرداخت.

میرک نقاش گفت: کمال الدین بهزاد ما پسرک یتیمی بود از شهر هرات. دلم بحال اوسوخت. با مید اینکه اگر بتواند در قطار سایر شاگردان از هنرم چیزی بیاموزد، راه زندگی پسرک یتیم گشود. خواججه او را بشاگردی خود پذیرفتم. چون ذهنی بغایت عالی و انگشتانی طلایی داشت سرعت درین فن پیشرفت کرد. نوایی از جای برخاست.

جناب، بیایید مارا بخود ببرد و از نزدیک باشاگرد خویش آشناسازید. میتوان گفت که ماناگون در رسامی استادان و اقبسی نداریم!

میرک نقاش از محبت و غمخواری عمیق نوایی نسبت به اهل هنر واقف بود. با آنهم ازین حرکت او متعجب شده، چشمان خود را که جسارت و غرور ویژه اهل هنر در آن بر ق میزد، گلاتر باز نموده بشاعر دوخت. نوایی بالا رزاشامندی پرسید:

آیا آنچه گفتید حقیقت دارد؟ آیا جناب شان گاهی راجع به دروغگوئی این کمینه چیزی شنیده اند؟ پس برای چه دچار تردد شده اید؟

میرک نقاش گلهه نوک دراز خود را اندکی بالا نمود. سرش را خارید و خنده گلان گفت:

خوب، حاضریم شمارا با وی آشناسانیم. اما هیچ دلیلی نمی بینم تا جناب شماسرگردان شویید. من خود بهزاد را در اینجا می آورم. دیدار شمارا برای اوقات فراغت بزرگی است.

نوایی از وی التماس کرد تا حتما عصر آروز شاگرد خویش را بیاورد و سپس درباره نگاره های گوشه ((بنفشه باغ)) داخل صحبت

ریز ریز، برگها و خطوط دقیق، با نفاست، جاندار بودن و شعریت بی مانند خود، گو یس چشم و روح او را مسحور ساخته بودند. رنگهای بدیع در اوج هماهنگی بسان انوار نامدادی که برافشای تازه زرنگارگون میدود، با کمال دقت و لطافت موج میزد و نوایی آرام اما آمیخته با شور و هیجان، نفسی عمیق کشید و تصویر دوم را در برابر نظر قرار داد. این تابلو نیز باین روح اما با زعم نفیسترویی محتوای بود... تصویری از صحنه شکار بود. چنین احساس میشد که همین حالا آهوان از روی ورق میچند و رقص گنان پایه فرار مینهند. هر نقطه آن بسان چشم، جاندار و متحرک بود. نوایی در حد و ده تصویر را با کمال ذوق و علاقمندی تماشا کرد.

کمال الدین بهزاد با قلبی آکنده از هیجان سر بریزر افکند و و گاهی از کنج چشم تگاهی دزدانه بسوی نوایی می افکند. میرک نقاش هم این تصاویر را که اکثر آنها از سر نظر خود وی ایجاد گردیده بود، مثل اینکه برای اولین بار می بیند، با شور و حرارت تماشا میکرد و میکوشید با نوایی در باره آنها تبادل نظر نماید. بالاخره شاعر با مسرئی که از چشمانش پدیدار بود، برسام کو چک تبریک گفت:

ناگون چشم روزگار کهن هنرمندی نظیر تو ندیده است. مهارت و زیبایی خامه ات برتر از هر گونه ستایش و تمجید است. اکنون بر توانست تا صمیمانه در راه ارتقای این هنر بهمدار عالیتر آن تلاش بخرج دهی.

بر چهره کمال الدین بهزاد نوعی شکفتگی پدید آمد و بالبان لرزان گفت:

تمییدانم در برابر این لطف بزرگ شما بکدام زبان عرض شکران و سپاس نمایم. این تصاویر محصول عشق و تمرین ایسن شاگرد کوچک شما است. خامه ام بهر هنمایی و آموزش استادان بزرگ فن خیلی نیاز مند است.

نوایی گفت: هیچگاه نباید از آموختن منصرف گردی!

ویرشکوه و درگیر و دار ضیافت‌ها، بز مہا و
وماجرا هایی که فقط در الماسه هاشنیده بود
دررنج و عذاب جانگاہی بسر میردلخته ای
هم‌خوشی واقعی درقلش راه‌نمی‌یافت.

زنانی هم وجود دارند که عشق خود را تا
سرحد مقتدات خویش عالی می‌شمارند اینگونه
زنان بغاطر آرمان قلب خویش، کلبه مغرو به
جوان فقیری را بر تراز کاخهای خسروانه
میدانند و حاضر نیستند چوپان زنده‌بوشی را به
و حاضر نیستند به معاوضه نمایند. آنها با تمام هستی
اروتمند ترین مردم معاوضه نمایند. آنها با تمام هستی
و موجودیت خویش بسوی یک هدف می‌شتابند
هرگاه نتوانند به آرزوی خود دست یابند درد
جانگاہ آنرا تا پایان زندگی دردل نگه‌دارند
دلدار نیز نوع همینگونه زنان بود حیاتی که
درمان امواج تجمل، می‌گساری، موسیقی، فحش
و غیبت از دیگران زیر و رو میشد، نمیتوانست
کل عشقی را که بتازگی در قلب او شگفته
بود پرپر نماید.

شیانگاہی خادمان مخصوص، دلدار را از
منزل مجدالدین به‌سرای انتقال داده در خانه
آراسته زیبایی جایش دادند. دلدار از تجمل
و شکوه خانه، از پیشامد دختران همسال خود
باقیدار

سفید، در حدود بیست تن از زنان جوان باقی
مانده بودند.

بهار بود و موقع شگوفه ... کوشک‌های
بزرگ و کوچک در میان درختان سر بگلش
گشیده سرو و چمن زارهای پراز درختان میوه
دار و آراسته با گل‌های رنگارنگ نوعی مناظر
رویایی و خیال انگیز به‌وجود می‌آوردند نگاره
های کوشک‌های گویی در پر تو آفتاب با مناظر
پر تحرک چمنزار عارفانه بت می‌نمایند در امواج
شعله‌های رنگین خود میرقصید هرگاه کسی
از فاصله دور ساز میان درختان متحرک باوژش
تسیم ملایم بدانسو نگاه میکرد، دیوارهای
پراز نقش و نگار کوشک را ادامه همان گلزار
می‌پنداشت ...

آرروز دلدار که باتر تمارش در مراسم مجلل
خروج خدیجه بیگم از سرای اشتراک نکرده
بود در یکی از اطاق‌های منزل پایین یک عمارت
بسیط دو آشیانه، نزدیک دریچه‌ای گشوده،
تنها می‌نشست او مثل اینکه قلبش فشرده
شده باشد بانوعی احساس درد آلود فرا ق
خمیازه میکشید.

دلدار که زمانی از طرف پروانه چرخ‌سرای
سلطان احدا گردیده بود در آغوش حیات مجلل

اورا زود زود ببیند و به سرش بیفزاید
سپس میرک نقاش را از صحن حویلی به‌دعوت
فرا خواند آهسته بگوشش گفت:

— فردا حتما نزد من بیایید!

— چشم!

نوازی افزود:

ساین استعداد خارق العاده نیازمند چه
چیزهایی است بخاطر تربیه او چه کارهایی
باید انجام گیرد این مساله را مفصلاً مورد
بررسی قرار خواهیم داد.

سفر بغایت معقول است، شامگاهان
حتماً اینجا میرسم. میرک نقاش باخبر شدی
به‌صحن حویلی قد گذاشت.

فصل یازدهم

آرروز محظ حرم آرا موقارغ از سرو صدا
بود. زنان سلطان که در عمارت جداگانه اما
نزدیک هم‌دیگر حیات بسر می‌بردند، به‌مغل
عروسی یکی از شیزادگان منسوب به‌خاندان
فرمانروا رفته بودند. چون اکثر دختران
کنیزان معیت خدیجه بیگم همسر محبوب سلطان
را داشتند، در (باغ سبیده) غیر از زنان سر

شاعر پس از شام ضیافتی بافتخار میرک
نقاش و شاکرد عجیب اتر تیب‌داد. هنگام صرف
غذا در اطراف مصوران هرات صحبت کردند.
پس از برجیده شدن سفره بازهم نسوایی
تابلو‌های پیرادرا در پر تو شمع از نظر گذراندند.
طرافت میرک از خطوط و امواج رقیق
رنگ‌های هر کدام رامو شکافانه تحت مداقه
قرار داد.

برخی نواقصی را که ممکن بود اشخاص
عمیقاً وارد بفن رسامی و صاحبان ذوق سلیم
بر آن انگشت بگذارند، به‌پیراد خاطر نشان
ساخت و بوی توضیح داد که قدرت خامه و
نقاشی تابلو‌های بی نظیر او در کجا نیفته
است. پیراد که توانایی راتا آنوقت فقط بحث
یک‌شاعر می‌شناخت، از صحت قضاوت و
دوستی اندیشه‌های او در زمینه فن رسامی
سخت شکفت اندر شد. بنابر آن حواس خویش
را متمرکز ساخت تا با قلب و روح خود به عمق
سخنان شاعر پی‌برد.

صحبت آنان خیلی دوام یافت و بعداً
هنگامیکه میرک نقاش بارسانم جوان آماده
برگشت شدند، نوازی به‌پیراد خاطر نشان
ساخت که باوی عمیقاً آشنا شده است و می‌باید





دختران و زنان در ولایت هلمند تحت تاثیر تحولات اجتماعی، عوازی باسهمگیری در خدمات اجتماعی و آموزش و تعلیم از آموختن هنرهای ظریف و کارهای مورد علاقه خود نیز بهره مند میشوند

اطفال مر ستون کابل در پهلوی درس نظری به کارهای عملی نیز می رسد
اینجا گوشه از شعبه نجاری مرستون را می بینید باین ترتیب جامعه عناصری را مفید و فعال بار می آورد و از آنان حمایت میکند که در صورت بی التفاتی شاید راه زندگی و سعادت را گم میکردند.

عکس های این صفحه از صفحات مختلف مشغولیت ها و مصروفیت های هموطنان ما حکایت میکند. هموطنانیکه با عرق ریزی و پشت کار و سعی مداوم در جهت آبادی و رفاه جامعه سهم میگیرند و عرايه زمانه را به نفع پیشرفت و معموری کشور می چرخانند و برای خود و دیگران مصدر کار مفید میگردند.
تصاویر یکه از اینگونه صحنه های زندگی در وطن ما را ژوندون تهیه و تقدیم میکند اگر از یک طرف در معرض مردم سازی و خدمتکار جا معه مفید واقع گردیده موجب تشویق آنان می گردد و برای یکمده عناصر یکه تکالیف خود را در جامعه هنوز نشناخته و بی چایب خود آشنا نیستند مایه عبرت می شود و آنان را به ر منزلت کار و کسب مزد از طریق زحمت و کوشش آشنا می سازد از جانب دیگر این صحنه های گویا ثبت تاریخ گردیده بجهت یاد کار های زندگی مردم امروز خاطراتی را برای نسل های آینده انتقال میدهد که به مورد نیاز آنان خواهد بود.

ژوندون

عالمشاهی نقطه

تقریظ و انتقاد

کردند (صحیح آن (گردد) است.

(۱۵) در این مجله (شاعران ...

نشسته بودند ، صبح آن آذر بایجان و سپهر طبعیتست.

(۱۶) در این جمله: (شخص تهیدست باید چه زحانی آزار خود را ببرد) صحیح آن آزار) و سپهر طبعیتست.

(۱۷) در این جمله (ساعتی باید بد خنجر محبوب خویش نامه عاشقا نه نوشت) استعمال کلمه (دختر) بیشتر دلالت بر ولدیت داد با حذف آن این شبیه رفع میشود.

(۱۸) در این جمله (بنابه علم ما برای هر روز آفریدگار يك ستاره سلطان و يك ستاره وزیر میباشد) باید قبل از کلمه (آفریدگار) اضافه میشود. مانند (بحکم پایه امر آفریدگار) اضافه میشود. (ب) آنچه مربوط صفحه (۳۱) است.

در این صفحه پنج اثر منظوم تحت عناوین (شمع مجلس) (نوی هم آهنگی) (میاژار) (شمع و پروانه) (بلاخره) (بهر از تمام شعر ها) نشر و طبع گردیده است و تقدیرات خود را راجع بهریک عرض می رسا نم.

اولا- راجع به اثر (شمع مجلس) این اثر مربوط به استاد (دهی معیری) است و در آن سپهر طبعی ذیل موجود است:

(۱) در این مصرع (توئی مهر و منم اختر که می میرم چو میانی) صحیح آن (می میرم) است

(۲) در این بیت کسی از داغ و دردمن نیرسد تا نایرسی توئی بر حال زار من نبخشند تا

می پیوندند . میزنند ، فرا گرفتند (دو عوش جمع خبر مفرد افاده کند.

(۶) در این جمله (بدقت نگاه کرد و آشنایوی زینا) صحیح آن (آشنا) و سپهر طبعیتست.

(۷) در این جمله (هنرمندان تعدا دشخا ص با استعداد) صحیح آن (تعداد) و سپهر طبعیتست (۸) در این جمله (بلاخره او مطمئن شد) صحیح آن (بلاخره) و سپهر طبعیتست.

(۹) در صفحه (۲۵) در این جمله (دوازده آهسته کشود شد) صحیح آن (کشوده) و سپهر طبعیتست .

(۱۰) در این جمله (اکثر تصاویر ... فاقد حرکت طبیعی بودند) باید خبر مفرد باشد.

(۱۱) در این جمله (دوستان توانایش ... رباعیات رنگین رنگین مینوشت) چون مبتدا جمع و ذی روح است خبرم جمع و (مینوشتند) باشد .

(۱۲) در این جمله (اوئل بهار) صحیح آن (اوایل بهار) و سپهر طبعیتست .

(۱۳) در صفحه (۶۲) در همین مضمون در این جمله (شاعر ... هدایت میدهند) باید خبر مفرد و مصدر حد باشد .

(۱۴) در این جمله (انواع حلوا تی تهیه

ژوندون مخصوصا صفحه (۲۴) تحت عنوان (علیشیر نوایی) و صفحه (۳۱) بلاخره صفحه (۵۵) که در دو صفحه اخیر چند اثر منظوم نشر شده تذکراتی دارم که از نظر اغلاط طبعی و هم تناسبات معنوی قابل توجه است و تذکرات خود را در سه حصه مربوط بهریک از صفحات متذکره به ترتیب عرض می رسا نم:

الف آنچه مربوط ب صفحه (۲۴) تحت عنوان (علیشیر نوایی) است.

(۱) در حصه خلاصه از گذشته داستان در این جمله (حسین با یقرا پس از مدتی آوردگی در بادغیس و میمنه) کلمه (آوردگی) در بدل (آوارگی) آورده شده است و سپهر طبعیتست (۲) در این جمله (کوچه های گل آلوده ... سفت شده اند) چون مبتدا غیر ذی روح است باید خبر مفرد و (شده است) باشد .

(۳) در این جمله (بیکار نمی نشست رو یا میخواند یا مینوشت) کلمه (رویا) باید (اویا) باشد و سپهر طبعیتست .

(۴) در این جمله (اندیشین ... بودند) چون مبتدا غیر ذی روح باید خبر مفرد و (بود) باشد .

(۵) همین طور در این جملات: (کلمات ...

آثار صنعتی ، علمی و ادبی هر دوره نماینده سویه استعداد هر ملت و هر مملکت بشمار میرود قدرت علمی و ادبی را از روی آثار منتشره هر دوره میتوان فهمید و نیروی صنعتی هر دوره را از روی مصنوعات آن درک میکنند. کار و ش گوناگون و حرفیات و پرانه ها بروی همین منظور است تا بداند مللی که در آن عصر زندگی مینموده اند از نگاه صنعت بچه پا به و درجه بوده اند .

همه روی اساس فوق مافدرت علمی و نیروی ادبی دوره سامانی را در مناطق ما وراء النهر و بلخ و دوره تیمو ریها را در مناطق هری و خراسان و دوره غزنویها را در مناطق غز نین و دوره مغول ها را در مناطق هند از روی آثار منتشره آن استفاده و ارزیابی مینمائیم.

بنابراین مادر عصری که زندگی دار یم باید متوجه آثار منتشره زمان خود باشیم که همین آثار معرف نیروی علمی ، ادبی و حسن طبعیت ما دانسته میشود. ما قبول داریم که جراید و مجلات مایه اشخاص مناسب تقویض و پیوسته از نگاه سوری و معنوی رویه بهیو دی میسرود و بروی همین عقیده تصور یکنیم تقدیراتی راجع به نواقصی اگر دیده میشود با اهدا ف کارکنان و مسئولین محترم نشراتی موافق است و بجهت یکنخدمت و همکساری تلقی می گردد .

این جانب با مطالعه شماره (۳۹) مجله

ت و مردم



آنانیکه میخواهند از طریق زحمت و کار
نامن زندگی نمایند وقتی نتوانند در ساحه
خدمات تولیدی مصدر کاری شوند باتوسله
پیشه های آزاد نمی گذارند عاقل و سر بار
جامعه تلقی شوند .



در فارم مالداري عده دز قسمت تهیه و
جمع آوری علاقه برای حیوانات فارم ، امروز
وسایط ماشینی استخدام می شود و کارگران
در زمین ها به سرعت آشنا می شوند و
بیش میروند .



يك نمونه از خدماتیکه در چوکات پروژه
اکتشاف دهات انجام شود اینجا آغاز کار جهت
ساختمان یکپل در پروژه اکتشاف دهات پروان
ملاحظه میکند .



گوشه از ورکشاپ ترمیم و ساختمان
الات تغذیگی پروژه نفت و گاز ساحه خواجه
گوگردک ولایت جوز جان .



نیشانی) باید نبخشند) و مفرد باشد زیرا اولاً اضافه
شدن (ن) لغات در وزن پیدا میکند و ثانیاً
مبتدا در مصرع اول مفرد است .

ثانیاً) راجع به اثر (نوی هم آهنکی)
۱) در این مصرع (بگو بمزگان خارره نظاره
مباش) چون سکنگی دارد باید باین صورت
تبدیل میشد (بگو که ای مژه خارره نظاره
مباش)

۲) در این بیت (به ساز عشرت (جمهری)
درهم آهنکی نوی دلکش بی ریب ماومن زده ایم)
چون غرض وحدت و دوری از تبعیض است
لازم بود مخاطب هم در نظر گرفته شده و باین
صورت تبدیل میشد (نوی دلکش بی ریب تو
من زده ایم)

۳) در این بیت (وطن زماو تو اعمار خویشتن
طلبید ، مگو که دره اینار خویشتن زده ایم)
چون خیر (زده ایم) در مصرع دوم مبتدا ندارد
باید به این صورت تبدیل میشد :

(مگو قدم بره نفع خویشتن زده ایم)
۴) در این مصرع (رعشق ماو تو افسانه
نکوماند) در عوض کلمه (افسانه) که بیشتر
جنبه تخیلی دارد و تناسب ضمیر متکلم با مخاطب
که مفرد است باین صورت باید تبدیل میشد:
(رعشق من و تو نقش نگو بجا ماند)
ثالثاً) راجع به اثر (میازار)
این اثر مربوط به استاد ناصر خسرو بلخی
است .

زیر این بیت (به لطف مرحمت دلها نگهدار
کسی از دست زبان خود میازار)
در دو مصرع دو سهو طباعتی موجود است .

بقیه در صفحه ۵۶

پروانه‌ها هوای میسو جوانانیکه بکشندو

عکس های دراماتیکی که درین جا
بملاحظه می رسد از ماجرای خونین
وسخت سه فدایی فلسطینی حکایت
میکند که در بیت شان قمر بانی شدند.
چندروز پس ازین ماجرا سر دسته
این سه کو ماندوی فلسطینی گفت:
مادر هر سلسله از مراتب خویش
حداقل يك صدمتن افراد دا ریم که
برای قبول پذیرش مرگ آماده می
باشند.

وی بدون آنکه ازین سه کو ماندوی
فلسطینی نامی بگیرد و آنان را معرفی
کند در مورد حمله بیت شان گفت:
این سه مرد کو ماندو از چندین روز
قبل در خاک اسرائیل پیاده شده بودند



محصلان عربی در حال سنگ باران پولیس اسرا نیلی و نعره های «همه قدرت به عرقات»



پولیس اسرا نیل این زن را بچرم اینکه د ختر ش در منطقه عملیات فدائیان دید ه
شده گرفتار نموده اند

ی‌در آزادی زند رفتند که بمیرند

آنها در نزدیک بیت شان فعالیت‌های خویش را متمرکز ساخته بودند و در خفا بسر میبردند وظیفه‌ی که به آنها سپرده شده بود گرفتن گروگان بود و این گروگان را تا وقتی بایستد نگه میداشتند که حکومت اسرائیل چارده نفر زندانی را که هم‌اکنون در زندانهای اسرائیل بسر می‌برند آزاد میکرد. برای بازگشت این گروگانها ها هیچ طرحی ریخته نشده بود. بهر حال پاسی از شب گذشته بود که این سه تن کوه‌اندوی خشم گین مجهر با بمب دستی ماشیندار و کاردار وارد یکی از ساختمانهای بیت شان گردیدند چند دقیقه بعد تر بود که تراژیدی آغاز شد. چار



سه تنیکه گشتند و گشته شدند.



از فدائیان این کسان هستند که تصمیم به حمله بیت‌الشان گرفتند از «چپ» براسمتممدوح، آدمانی و فیرارلی

وام خو رشید

احمور نگاه تو به کف جام بگیرد
 همچون نوحه کز زخرد نام بگیرد
 کی گرم تواند که کند بزم جهان را
 خورشید اگر سعله زمن وام بگیرد
 کف بر لب و مستانه چو سیلاب روانم
 یارب که غنائم خرد خام بگیرد
 آکه نشود شیخ ز اسرار حقیقت
 از لعل مینا اگر الهام بگیرد
 دارم دل مفروز که باتشنه لبیها
 از دست کسی جام به ابرام بگیرد
 اقبال اگر سرزده آید به سرا غم
 گوید خبر از من گمنام بگیرد
 بس شهره آفاق دلم شد بصفا بی
 امروز زاینده کسی نام بگیرد
 تنها به نویدی چه نما بی دل من شاد
 کس لالت دیدار ز پیغام بگیرد

زبان شعر

شعر صدای روح و انعکاس نو سائنات و عوطف لطیفی است که در نهاد آدمی سرشته شده، آدمی هنر مند، آدمی صاحب دل، آدمی ای که زبان موجودات را میداند بانالهها، با شکوه ها، غمها، شادمانی ها و سر انجام با فعل و انفعالات روان و تالرات همه آشناست و از چگونگی پنهان و مبهم روح آدمی میتواند زمزمه ها و راز های گنگ و پوشیده ای را ترجمانی کند. زیبایی هارا از طبیعت کائنات از طبیعت آدمی می گیرد، و شعر می سازد و بما می سپارد، هنری با چنین ساز و برگ تسکین و آرامش، نشاط و دلجویی همراه می آورد. هنر جهت است که ما آنرا شعر و گوینده آنرا شاعر می شناسیم اینک نمود های از آنچه باید شعروش خواند و در لای زیر و بم آهنگ روان پرورش لحظات دور از جریان زندگی عادی با خود دم ساز شد.

نافرمان

آرام و بی صدا کنار هم نشسته اشعه
 لرزان آفتاب را بر گلبای باغچه میگریستیم
 دنیا صفا می نمود و برقی دوستی در چشم و دل
 ما تابناک می زد من شعر می خواندم و تو بانگاه
 میپوشانده نفس میگردی لبان خموش روییم
 نشسته انگشتان و بیایت بیباک بارشده غای
 کیسوی اشعه ات بازی میکرد و در آن ساعت
 هر چه از جمال و زیبایی در جهان بود بر خاطر
 میریخت و دنیای خیالم را می آراست... تصور
 میکردم وجود و هستی من دیوان شعر یست که
 در کف من بود و آنچه آنرا جان و جمال می
 بخشید آهنگ خیالگر و ریست که آرام آرام از
 نازهای زلف تو بر روی خیزد همانطور از صیقل
 نشسته ریز ساعر کیف میکردم و بیوی نقش های
 گرم تو مست بودم سه طفل کوچک شوخ و زیبا
 روی خیالهای باغچه بازی میکردند (مپوش)
 فریبای تو که گاه خستگی و اندوه چون غم
 صحبت میرسانی دل ما را راضی میساخت نیز
 به آنان بود گاهی چون پروانه های گلپرست
 و سرا سینه خود را به گلبر های زدو گاهی که از
 این حرکت نازا حتی مرا احساس میکرد آبیاش
 کوچکش را بر آب مساخت و دوان دوان بر
 چهره گلها میزد
 از آنروز روزها گذشت (مپوش) زیبا زیباتر
 شوخ و شوخ تر شد چشم به سرو برزیلای و خیره
 بی ندی ولی من اصرار داشتم روح نافرمان
 و سر کش مپوش زیبا و زیباتر باشد این
 اختلال نظر که کم نزاکت پیدا کرد و رشته
 دوستی و صمیمیت ما را نازک و نازکتر ساخت از
 بیم آنکه مباد از هم گریزان شویم و آن سعادت
 را که با دولت چون سایه ها از ما پوشیده مانده
 و دنبال آن سرگردان می تپیدیم از ما فرار کنند
 به زار و خواسته تو تسلیم شدم از آن لحظه به
 بعد رفتار و کردار مپوش از من پنهان ماند
 و هم مشوره مرا نمی خواستی این بی میلای
 های کوچک رفته رفته بزرگ شد و یگانه فرزندی
 ما را بسبب سرو بیباک بار آورد تا آنکه در یکی
 از بهاران گلشنه که مپوش از یاد همین بهار
 زندگی مست و مفروز بود اتفاق افتاد و چشم
 از جهان پوشیده از تو فرمان لبر و بخود سری
 و بیباکی داری خواب او را با سبزه سریش گرفت
 و باغچه فرزند نافرمان داغ دل است...
 مادران و پدران داشت نادان تربیت فرزندانشان
 از اتحد فکر و نظری هم بهره برند...

خاطره

سالها پیش بر کنار هرود	و آنکس روی رودمی افتاد
نیچه شب پای این چنار کهن	در خم و بیج موج می لغزید
در فروغ سپید ماه خزان	...
خفته بودیم روی فرش چمن	سر نهادم بروی سینه او
...	از سربوی خودی و سر هستی
باد لرزان و سرد یانیزی	چهره ام شد به چاک پیرهنش
میوزید از درون جنگل نار	غرق در آن بلندی و پستی
می شد از ناله شبانگه باد	...
مرغ کن روی شاخه ها بیدار	رفتم از خویش و کرد بیپوشم
...	عطر عطش آفرین آغوشش
برگهای فسرده گلها	در ختم سبیل بوسه های عوس
بر چمن پیش باد می رقصید	بر لب و غنچه و بر دوشش
	(محمود فارانی)



آخرین لحظات غروب یک روز زمستانی آرامش وادی خا مو شس با بیان را سنگین تر جلوه میدهد .

جورنگ

قدیمی ترین مکتب موسیقی

درین مکتب اطفال بین سنین هفت تا یازده سال شامل گردید و مدت تحصیلات بیشتر از ده سال را در پذیرفته میشوند.

بر میگیرد . شاگردان خارجی نیز درین مکتب

این مکتب که در ماسکو میباشد شامل اند علاوه شعب متعدد دارای در شعبه اساسی بوده که یکی آن شاگردان را در رشته پیانو تربیه نموده و دیگر آن در قسمت آرکست . که آرکست شامل ویلون، ویلون سل و غیره بوده و شاگردان ناگزیر است که یک یادونوع ازین آلات موسیقی را بیاموزند شاگردان در صنوف اخیر، موسیقی را بشکل تکنیکی آن می آموزند و بدان مهارت پیدا می نمایند این باز نمایند.



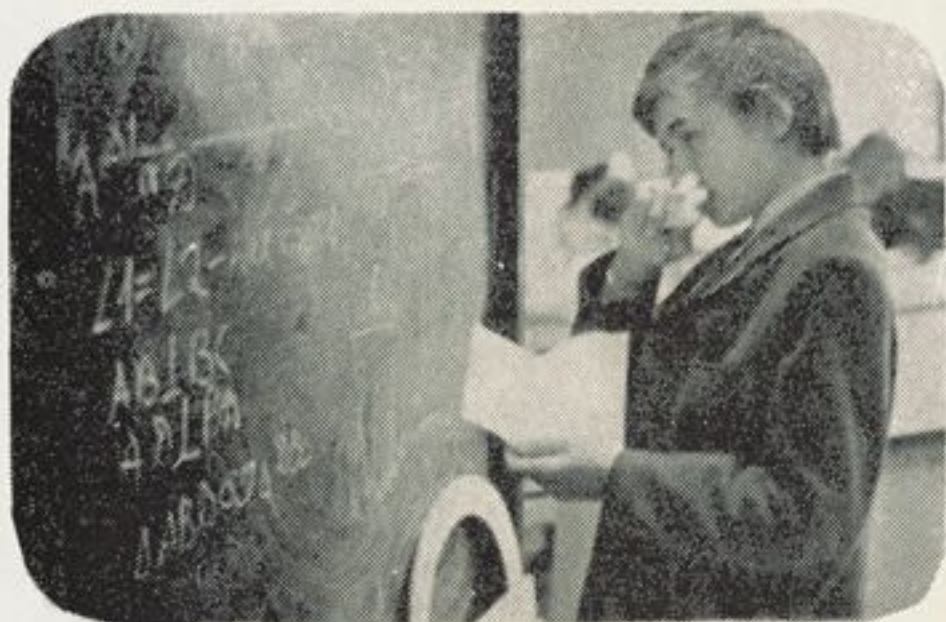
بخندید تا عمر در را داشته باشید

اگر به زیبایی خویش علاقمند هستید، اگر به صحت و سلامتی خود می اندیشید، و اگر میخواهید که عمری درازی داشته باشید پس بخندید و غم و اندوه را بدل راه ندهید.

درین شکی نیست که زندگی با تمام زیبایی و خوبی هایش مشکلاتی نیز دارد، مشکلاتی که باعث خستگی و ناراحتی انسان میگردد. ویکانه راه درمان ازین خستگی تد ر یجسی خندیدن است و خود را خوشحال نگه داشتن . نمی خواهم بگویم که در مقابل مشکلات زندگانی بی تفاوت و بی توجه باشید بلکه با صبر و حوصله با شکیبایی و از خود گذری بر مشکلات فایز آئید و به زندگی بخندید و خود را گرفتار و هم و خیال و ترس نسازید .

اگر در گذشته شما شخص بسی حوصله و عصبانی بودید از حالا به

(مسعوده)



در احوال اول امتحان موسیقی مشکل و پیچیده بنظر می آید



استادان موسیقی با دقت تمام از شاگردان این جا ن میگیرند

نویسنده: محمد کریم افضل زاده

نقش جوانان در پیشرفت جامعه

دریغ نه ورزند. زیرا جامعه که آنها در آن زندگی کرده ورشد نموده اند. ازین نهال های بشر رسیده خود انتظار و توقعات زیادی دارد.

این جوانان هستند که میتوانند افراد جامعه خود را غرض ترقی و پیشرفت تنویر کنند با عوامل پس مانی عقب گرایی مبارزه نمایند.

این جوانان هستند که در صورت داشتن روحیه وطن پرستی اخلاق ترقی و ملی صمیمیت با مردم، در قلوب مردم وطن خود جای بگیرند و با همکاری های که ضد منافع ملی ضد همبستگی مردم سر تاسر کشور ما میگردد و اندیشه های خرافاتی را که مانع ترقی و تکامل جامعه ملی گردد مجذبه و بگیرانه مبارزه نموده رسالت روشنفکری و وطن پرستی خود را انجام دهند.

باید گفت که قشر جوان در یک جامعه نیرویست که جامعه به فعالیت وطن پرستانه آنها اشد ضرورت دارد. و نباید این قشر روشنفکر مسوولیت عظیم تاریخی خود را کنار زده و مکلفیت های خود را فراموش کنند.

آنچه جوانان را به این مسوولیت بزرگ شان تشویق و متوجه می سازد همان مطالعه کتب و آثار ترقی می باشد زیرا با مطالعه کتب و آثار که غنای معنوی برای جوانان تلقی میشود باعث گشایش آنها در امر خدمات وطن پرستانه شان می شود.

امیدوارم قشر جوان بخصوص منورین و وطن پرستان متوجه این رسالت عظیم خودگشته نقش ارزنده خود را تبارز دهند. تا با شد که جامعه مادر را به تکامل تاریخی به اهداف عالیه خویش نایل شده و به سر منزل مقصود نایل گردد.



محمد کریم افضل زاده

جوانان باید در امر پیشرفت جامعه خود فعالیت

سهم بگیرند.

واضح و مسلم است. که جوانان امروز چه دختر یا پسر دو شادوش هم دیگر در موسسات رسمی و دستگاه های شخصی با صمیمیت کار می نمایند و در راه ترقی و تعالی جامعه خود مجذبه سعی می ورزند.

از آنجاییکه جوانان امروز نهال بشر رسیده جامعه خود هستند باید آنها نقش رسالت تاریخی خود را بشکل واقعی در لواز هیچگونه ایثار و فداکاری در راه ترقی جامعه خود

در جستجوی دوست

عبدالباقی محصل صنف دوم پوهنخی فار منی مایلم تا با علاقمندان مطالعات مسایل زندگی مکاتبه نمایم. آدرس - عبدالباقی محصل صنف دوم پوهنخی فار منی پوهنئون کابل.

.....

محمد فاروق مایل به مکاتبه با خوهان و برادرانیکه به مسایل تخنیکي علاقمند باشند. آدرس - لیسه تخنیک محمد فاروق متعلم صنف یازدهم.

.....

محمد شریف مایلم باخواهرا ن و برادران افغانی خویش که با نویسندگی علاقمند باشند با لسان های دری، پښتو، انگلیسی مکاتبه نمایم. آدرس - پوزه فروشی محمد یعقوب دروازه هرات - قندهار.

.....

میر محمد ظاهری یکی از خوانندگان همیشه ژو ندون میخوام با کسانیکه به جمع آوری تکت پوستی و مسکوکات علاقمند باشند مکاتبه نمایم. آدرس - ورکشاپ فلیپس یعقوبی محمد جان خان وات - یاسین مارکیت

.....

مایلم به مکاتبه با خواهرانیکه علاقمند و دوستار ورزش اند میباشم. آدرس - لیسه عایشه درانی نسربین متعلم صنف نهم.

.....

میخوام در باره هنر رسامی معلومات تازه جمع آوری نمایم کسانیکه درین قسمت میتوانند مرا کمک و رهنمایی نمایند لطفاً به این آدرس مکاتبه کنند. آدرس - لیسه نادریه - نجیب الله متعلم صنف هشتم.

صنعت کلالی و کاشی کاری

کاشی کاری های قدیم افغانستان که بیشتر آن در هرات، بلخ، غزنی و دیگر شهر های افغانستان دیده میشود شهرت زیادی ازین هنر است.

این صنعت از خیلی قدیم در کشور ما رایج بوده و دستهای هنرمندان ما، اشیا و ظروفی میساختند که هر کدام آنها موئید استعداد و ذوق آنها بوده است.

این صنعت همچنانکه در دیگر ممالک از صنایع بسیار قدیمی است در مملکت ما نیز قدامت دارد و تا امروز در طی تغییرات متعدد که زاده احتیاجات و اقتضا آت عصری است رایج میباشد چنانچه در نقاط مختلف کشور ما این صنعت رواج داشته و یک عده از مردم ما بدان مصروفیت دارند.

تاریخ قطعی این هنر بصورت دقیق معلوم نیست، اما از روزیکه انسان برای رفع گرسنگی و تشنگی خویش احتیاج به ظروفی پیدا نمودند که این مشکلشان را بر فوع سازد از آن تاریخ به بعد این صنعت شروع شده و بعداً آهسته آهسته در طی قرون انکشاف نمود.

امروز این هنر را سرامیک میگویند و برای ساختن و شکل دادن به اشکال مختلف و سایل عصری و متعددی بوجود آمده است که کار صنعتگران امروزی را آسانتر ساخته است. هنر کلالی انکشاف نمود. چنانچه



او معلم سابق و نویسنده کتاب
ها، الن جنسن بود!
بروی ویکتور باغضب فریاد کرد.
«بکن آنچیزی که برایت گفتم».
ویکتور مردد بود - دهانش باز
شد و کلمه «گل ها» از آن برآمد
تقاضا کردم.
«ویکتور به گیش گوش نکو،
راجع بمادرت فکر کن، او ترا دوست
نخواهد داشت اگر بمن ضرر
برسانی».
او بطرفم روی گشتاند، وازچهره
اش دانستم که نیست سوء ندارد.
به آهستگی رویش را بطرف جنسن
گشتاند.
«راست می گوید. مادرم این
کار را دوست ندارد» جنسن صدا
کرد.
«احمق نشو - مادرت چیزی را
می خواهد که من می خواهم».
«تو میدانی که مادرت خفه خواهد
شد با تو هیچ ارتباطی ندارد.
جز اینکه او ترا کلان نمودتانا م
خانواده والاس ننکین نشود».
در حالیکه ویکتور از فرط بهمت
با دست های که بدو طرفش کشال
مانده بود بجایش خشک شد، صدای
همیشه دریا بخوبی شنیده میشد.
اکنون بر من بسیاری مسایل روشن
گردید.
مرد ریش دار امر کرد!
«مرا اطاعت کن واین دختر را
از سنگلاخ بزیور بپرداز» ویکتور
سرش را تکان داد.
«این کار را بکن تا بقدر کافی
کسی را تاکنون نیاززدی».
«من نمی خواهم کسی را آزار
بدهیم جنسن».
«تو با تو لذت زندگی جیسی را
ویران کردی و پدرش بر آن شد تا
خود را بکشد تا از دست بد تا می
رهایی یابد».

«احمق نشو. در آن وقت دیگر
دلیلی برای مشاجره شان و جسد
نداشت. جیسی می خواست ازدواج
کند. سر کثنت خواست او را رد
نمود، بهر ترتیب او از مردی که
دوست داشت حمل داشت» او در
حالیکه آتشی شده بود با انگشتش
مرا تهدید کرد:
«او به شفاخانه نرفت، خانواده
اش نمی خواست بد تا م شوند.
وقتیکه وضع حمل کرد چون داکتر
وجود نداشت پسرش زخم مغزی
برداشت».
خاطره ها چون برق در مغزم راه
یافت، کثنت او را دیشب دیده بود
که بخانه کرو سداال رفته بود و
صبح هم آنجا بود پس حتما شب را
در خانه زن گذرانده بود.
ولی سعی کردم هنوز صحبت را است.
ادامه بد هم.
«پس تو فکر می کنی که فقط
او رویش را بطرف ویکتور نموده به
او اشاره کرد با ناامیدی فریاد
کردم.
«صبر کن! تو تا حال نکفتی که
چرا می خواهی از سر من رهایی
یابی من چه کرده ام؟»
به این گپ توجه نکرد و صدا
کرد: «ویکتور»
ویکتور زیر لب غم غم کرد:
«هو»
«سخن های بی معنی بس است
گوش کن؟ از دست این زن خود را
نجات بده»
ویکتور سرش را تکان داد.
«نی جنسن»
«احمق چیزی که گفتم انجام
بده»
«من اینکار را نمی کنم اوزنزیبایی
است»
جنسن فریاد کرد، بسویم هجوم
آورد و ویکتور را از سر راهش دور

نوشته: هوگ کو

ترجمه: رهپو

جزیره خاطره

قسمت آخر

سعد او رفیق من است.
«اوه»
«فرق نمی کند - مادرم خوش
نخواهد شد اگر...»
جنسن فریاد کرد:
«چپ شو - اگر تو احمق نمی
بودی می دانستی که او مادرت
نیست».
برای مدتی خاموشی همه جا پال
گسترده. این سکوت چنان سنگین
بود که من صدای دریا را که بر
بسترش راه می پیچید می شنیدم.
بعد ویکتور تکانی خورد و چیغ
زد.
«جنسن چه گفتی؟»
جواب داد:
«گفتم که مار لین کرو سداال
مادرت نیست، مادر تو یک والاسی
است. جیسی والاس! و پدرت کسی
است که پدرش نکنداشت با او
زدواج کند» مار لین کرو سداال
بودی؟»
سعی کردم با مداخله مسا له را
کشال تر بسازم بنا بر آن پرسیدم.
«تو یقین نداری که مرگ
سر کثنت یک خود کشی بود؟» به
این تر تیب کو شنیدم که بایافتن
کمی فرصت داکتر از خلیج موانعت
به نجاتم بیاید. او گفته بود که
بزودی برمی گردد.
این جال ها برای لحظه بی کارگر
شد.
جنسن با سردی گفت:
«مرگ سر کثنت یک حادثه
نبود، او و داوید با هم نزاع کردند.
داوید او را از اینکه جیسی فرزند
نا مشروع دارد ملامت کرد. بعد از
آن سر کثنت دست بخود کشی
زد».
با تمسخر گفتم:
«توجه می دانی که داوید چه
نوع استدلال نمود، تو آنجا
بودی؟»
بخاطر ملامت داوید بود که سر کثنت
دست بخود کشی زد؟»
«پس شو فضول».
دفعتا فکر کردم، اگر ویکتور
اطاعت نکرد که مرا بکشد، او حتما
مانع فرارم نخواهد شد. در حالیکه
دست های جنسن را دور می کردم
فریاد کردم:
«ویکتور کمک کن - ویکتور
کمک!»
و ناگهان بدام افتادم.
مرد ریش دار بزودی خودش را
برویم انداخت از پای هایم گرفته و
با وجود مقاومت مرا بسوی لبه
پرتگاه برد. او قوی بود، قوی تر
از آنچه فکر می کردم - هر قدریکه
سعی میکردم دستم را برویش
برسانم و آنرا را «پرت» بکشم او
عصبی برمی شد و سعی میکرد
مقاومت را بایان بخشد.
در کنار خلیگاه اوسعی کرد از
کمرم بگیرد و مرا برانو در آورد و
فقط یک حرکت آخری به مقاوت منم

پایان می داد. لحظه بعد دست قوی
بسر جیسی والاس مانند انبوری
از شانه جنس گرفت و او را از من
جدا کرد.
دیگر نمی دانستم، که در آن لحظات
چه بسر من گذشت. یگانه اندیشه
این بود که هر چه زودتر خود را از
سنگلاخ بدور بکشانم.
بدست ها و یا روی سنگلاخ
چارغول کرده از بین جنس و ویکتور
که با هم می جنگیدند، عبور کردم.
فضا را صدای نبرد جو بی شان
پر نموده بود. در کنار جنگل قدری
توقف کردم و بعقب نگریستم، آنها
در کنار پر نگاه در آنجا بیکه جنس
سعی داشت. مرا به پایین بیندازد
قرار داشتند. دست های دراز
ویکتور بدور مرد ریش دار حلقه
زده و او را بسختی می فشرد. ولی
جنس مقاومت می کرده بازو هایش
هنوز رها بود و با مشت ها بر
چهره ویکتور می کوبید.
دیدم که ویکتور احساس ضعف
نمود و روی زانو هایش افتاد و چنان
معلوم میشد که توسط مشت های
جنس گنس شده باشد. دیدم که
جنس رویش چرخ زد و با حرکت
وحشیانه او را بطرف لبه پرتگاه
انداخت، ولی ویکتور هنوز مقاومت
میکرد، با وجودیکه قدری دور پرتاب
شده بود ولی با دست زانوی جنس
را گرفت و گرفت و جنس و او یکجا
بدانسو پرتاب شدند.
چیزی از اعماق پرتگاه بلند شد
و ممکن من نیز به آن فریاد گسوده
باشم نمی دانم، با چشمان بسته و
در حالیکه دست هایم صورتم را می
پوشاندن پر گشتم، و بعد زمانی
گذشت و لحظاتی که برایم مفهوم
نداشتند، تا آن وقت صدای
فریادی هارا از پایین شنیدم.
بپا ایستاده شدم و بزودی گروهی
از دهستانی ها که از پایین آمده
بودند بطرفم راه باز کردند، مارلین
کرو سیدال اولین نفری بود که خود
را به آنجا رساند، نفسش سوخته
بود. در حالیکه به وحشت به عرسو
نگاه میکرد پر سید. «ویکتور
کجاست؟»
به طرف پر نگاه اشاره نموده
گفتم.
«آنجاست» او چنانم را نجات
داد، او مانع جنس شد که می
خواست مرا بکشد.
ترس از چشمانش بیرون راه
کشید.
«خدایم، تو می گویی....»
«بلی، هر دویشان».
برای لحظه ای فقط بخاموشی
بسویم نگریست. همه نگریستند.
بعد در حالیکه بین خود زمزمه یی
کردند بسوی لبه پرتگاه رفتند و
برخی به پایین نگریستند.
بسوی مارلین رفتم و دستش را
گرفتم.
ناتمام



آخرین نوازش

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-ذر شماره گذشته خواندید :

طرح دوستی ریخته است. داکتر میگوید که مادر ژبال بیش از چند ماه دیگر زنده نخواهد ماند. لیلیا (پال) تصمیم میگیرد تا نزد پدرش رفته او را مجبور سازد که دوباره بغانه‌اش برگردد. روز بعد او این تصمیمش را عملی ساخته و پدرش را میبیند، اما پدرش که نمیخواهد لحظه‌ای از (سیفانی) یا این زن زیباروی جدا باشد، ابتدا حرفهای (پال) را پشت گوش نموده بعد وعده میدهد که حتما بغانه نزد زنش میاید، (پال) با استفاده از موقع میخواهد بداند که چرا این زن به پدرش علاقه دارد. ناآرامی اصرار (پال) بالاخره (سیفانی) حاضر میشود که پدر «پال» را نزد زنش بفرستد و (پال) فوراً از این موضوع مادرش را مطلع میسازد و اینک بقیه داستان :



این ایمن و خفیه را (نخام نزار) (۱۵)، بلکه آن زن دین لطف را کرده است.



سلام، چه خبر تازه؟
پدرم بخانه برگشته است.



تو قطعاً مراد دوست نداری، اما چون به نزدیکم هستی، در عالم تنهایی نمیتوانم مرود.



«پال» موضوع صحبت را تغییر میدهد.

اتاق پیدا کردی؟

هنوز نه.



«پال» جریان ملاقاتی را با سیفانی - این دختر قسم میکند -
پیش او زن مهربانیت
بله، بسیار.



مادرت چه طور است؟

خوب، شکر، تو چه طور هستی؟



موقعیکه آنروز از بیم جدا میشوند، «دانیل» میرسد.

سلام.

سلام، دانیل.



زبان الكن و قلم آزاد

تيمور فاروق هنرمند

ژرفا نديش و جستجوگر

داپور از: مهر



فاروق تيمور در حال نقاشي

امروز به منظور تجديد بهتر حيات معنوي و انقلاب فرهنگي در کشور ما جدوجهد صورت گرفته و در شرايط نوين روند تکامل هنر نيز راه خويش را به جلو باز کرده و موافق خواسته هاي امروزي همگام تحولات پيش مي رود و با استفاده از امکانات بهتر و موثر تر شاخ بالنده هنر رشد مي کند و شکوفان ميشود.

اکنون به منظور انکشاف بيشتر هنر، معرفي هنرمندان خيلي مهم تلقی ميشود تا از يکطرف استعداد هاي خلاق ايشان با تشويق و ترغيب بيشتر تبارز نمايد و از جانب ديگر حسن تعامل ميان توده هاي مردم و هنرمند برقرار گردد.

ما بهمين منظور گامي در رهگذر معرفي هنرمندی گذاشته ايم که انقدر زبانش گويي و گوش هايش شنوا نيست اما با آنها هم او با چشمان کاوشگر خويش زندگي مردم را با جزئياتش ميبيند و با کک و پنجه هنر افزين خود صحنه هاي بدبختي و اندوه را از روزگار پيشين و شادي نشاط را در شرايط نوين تر سيم مي کند.

او تيمور نام دارد و فاروق تخلص مي کند جوانيست خيلي پرکار و دقيق هنر منديست با احساس ژرف انديش و جستجوگر.

وي سالهاست که با قلم رسامي توده هاي کاغذ و رنگ هاي مرغوب سر و کار دارد و در عقب ميز کارش تابلو ها يکي پس از ديگر انباشته شده و درين تابلو ها خصوصيات رياليزم را ميتوان سراغ کرد اين خصوصيات به تابلو هايش جان مي بخشد و آنها را زنده ميسازد.

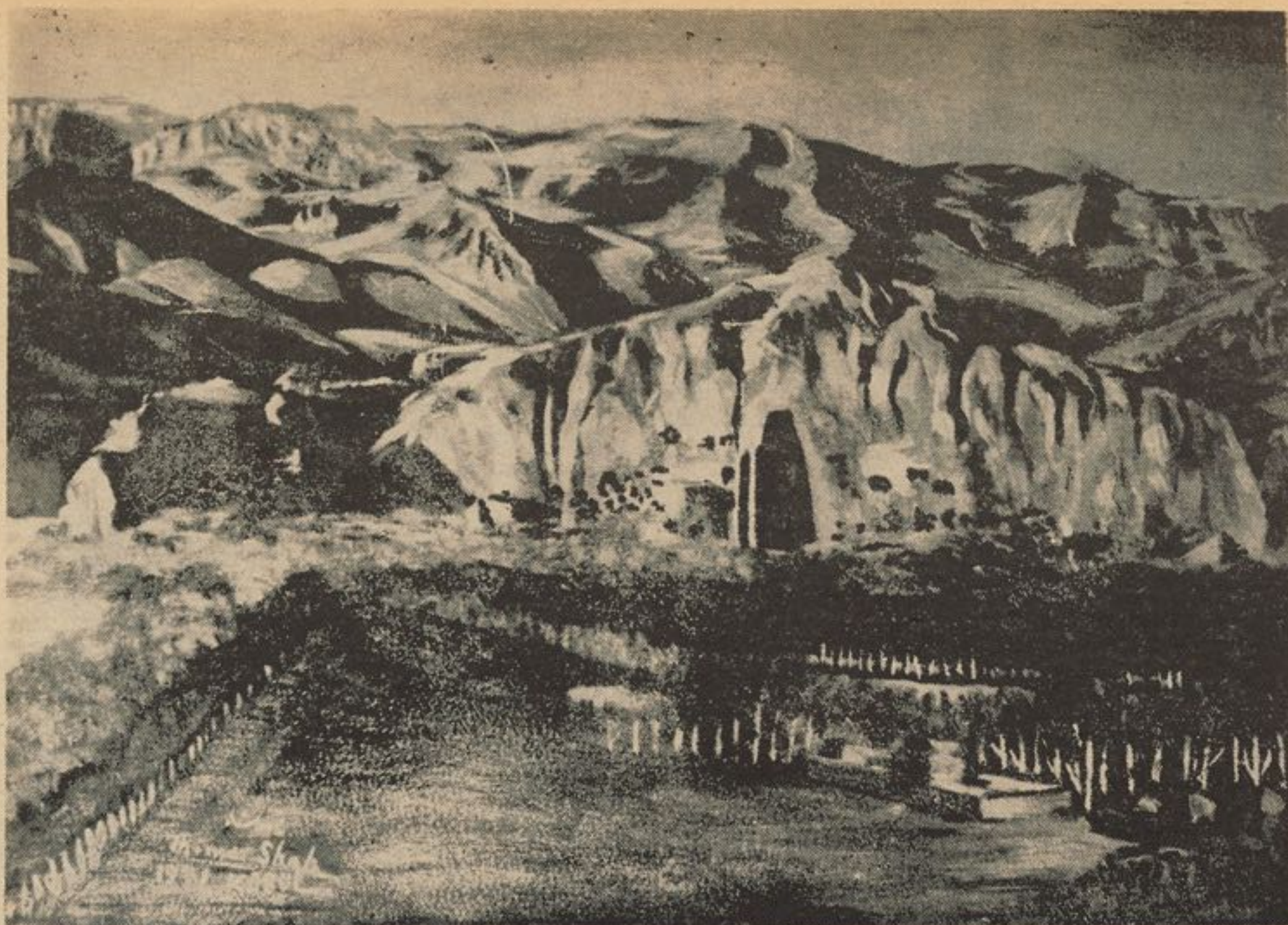
لطافت و زيبائي ها در تابلو هايش نهفته است. من لحظه به آنها خيره ميشوم و بنظرم ميرسد که شايد اين

چون من به مشقت و دشواري ميتوانم چيزي بگويم و يا چيزي بشنوم قلبيدا تصميم گرفتم که زندگي را با چشم و هوش درک کنم و در کوره راه زندگي هنر رسامي و مجسمه سازي را انتخاب کردم در مکتب صنايع در اثر تشويق استاد محترم غوث الدين خان و يک استاد مجسمه ساز الماني به هنر رسامي و مجسمه سازي خيلي علاقه مند شدم و با علاقه سرشار اين رشته را تعقيب نمودم تا بالاخره در سال ۱۳۴۸ با شور و شوق بسي شايه فارغ التحصيل شدم.

از تيمور ميپرسم تاکنون چقدر رسامي و مجسمه سازي شامل شدم تابلو هاي تان را در معرض فروش



تابلویي ازین هنرمند ژرف انديش



تابلو از رسامی تیمور فاروق جوان با استعداد

تابلو مفاهیم عمیقی نهفته است که میگوید . بازگو کننده و نمایانگر زندگی مردم ماست. درین اثنا سکوت حکم فرما میشود بالاخره تیمور با (اهنگ) صدایش سکوت را می شکند و دیگر چیزی نمی برسی بدون وقفه میگویم . میبرسم . من آخرین سوالم را چنین مطرح میکنم بنظر تان پیروزی يك هنرمند عمیق و ژرف می اندیشد حتما اثریکه در عرصه هنر بیشتر به چه بستگی می افزیند تاثیر گذار است و ایس دارد او میگوید پیروزی در نوآوری و تاثیر گذاری در آگاهی و رشد شعور ابتکار است هنرمند يکه به نیازها اجتماع خیلی متمر و ارزنده میباشد و درد های واقعی انسان های زمانش و بر عمر اثر هنری اش می افزاید .

نوشته : رفیع الله

خشم چیست ؟

خشم هم مانند ترس از حس صیانت ذات ریشه می گیرد و عبارت از حالت تعرضی موجود زنده است برای مقابله و مجادله با عواملیکه منافع و مصالحش را تهدید مینماید .
علام و آثار خشم :-

الف- علام و آثار جسمانی خشم که همه کس میتواند آنها را ملاحظه نماید اجمالا از این قرار است -

۱- رنگهای پشیمانی و گردن کلفت میشوند خون بمقدار بیشتری در سطح بدن به جریان می افتد و ازینرو رنگ صورت بر افروختگی و چشمها سرخی پیدا میکند .

شماره ۴۳

ب- آثار و علام روانی خشم -
 ۱- حس و انفعال را ضعیف میکند چشم و گوش تا اندازه از کار می افتد اشخاص و اشیاء و گفته ها و آواز ها درست دیده و شنیده نمی شود شخص غضب ناک از ضرر پشیمانی که به او

بقیه در صفحه ۶۱



بہو تان یاد روک جول

تہیہ وترجمہ دیپلوم انجینر کہندا

از اهالی هند وارد این سر زمین
شده با سعی تمام مذهب بودایی را
درین کشور رایج داد که تا امروز
مردمان این کشور دین مذکور را حفظ
و محترم دارند و آنرا استقبال میکنند .

بھوتان قسمت کو ہستان شرقی
ہمالیای پر پرف و یخچال را در بر
گرفته از شمال و شرق باتبت چین
هم سرحد است کہ با چندین کوتل
صعب العبور بہ از تفاعات ہفت ہزار
متر بھوتان را مانند زنجیر احاطہ
کردہ است در جنوب غرب باجمہوریت
ہند متصل و یک قسمت از طرف
مشرق با سیکیم ہند ہمسرحد
میباشد . چنین موقعیت جغرافیایی
بھوتان را از کشور های ہمسایہ اش
بکلی جدا ساختہ است از اینروچنین
موقعیت بھو تانرا کمتر بہ پیشرفت
وسروی امور انکشافی و معادن موقع
دادہ است .

بموتان به چنین علاقه های قسمت شده است که مردمان آن تقریباً یکقرن با هم در تماس نبوده و از همدیگر خبری نداشتند از شمال بجنوب بموتانرا وادی قشنگک و دلچسپ همالیه بزرگترین و بلندترین کوههای جهان دو شق کرده که از

بهوتان یا (دروک - جول) که
بمعنی « کشور ازدها » بوده اسم
رسمی این کشور کوچک و دلچسپ
آسیایی میباشد از اینکه کلمه بهوتان
یا (بهوستان) از کجا نشئت گرفته
است علمای نژادی چنین عقیده دارند
که پسوند (سان) بمعنی کشور بوده
از قبیل افغانستان ، هندوستان و
غیره از اینرو بهوتان یا بهوستان
معنی کشور مردمان بهوتانی یا
ازانیه می کند .

در نوشته های سانسکریت قدیم چنین تذکر شده است که بهوتانی ها اصلا از نسل بهوتی (زن هوشیار کاسمیا به) بوده که کشور و سر زمین شان ، بهوستان یا بهوتا وارا مسمی گردیده است ، در اوایل قرن هفت میلادی سکال دیپ که نزد مورخین فاتح بنگال و سر زمین بهار شناخته شده است در بهوستان حکومت داشت . وی اقوام این سر زمین را دور هم جمع و آنها را بهم پیوست . در قرن هشتم میلادی (پادشاه سمنهوا)

در هما لیاى سر قى بهو تان بين هند، چين و سيککيم هو قعيت دانسته يکى از کشور هاى
لجسپ و قديمتر ين ديمو گراسى آسيايى بشمار ميرود. داراى رقبه ۴۷ هزار كيلومتر
مربع و ۷۳۶ هزار نفوس مىباشد که در يك كيلو متر مربع ۸ نفر سکونت دارد.
تقسيمات ادارى به ۸۵ ولايت و پايتهخت آن تيمبو داراى ۳۵ هزار جمعيت است
زبان رسمى اسلام، تبتى و دين بودايى. نود و پنج اهالى اين سر زمين بزراعت و ريه
چرانى مشغول اند تقريباً سوم حصه ساحه کشور تحت زراعت بوده برنج، چوادرى
ارزن، گندم و کچالو از حاصلات عمده زراعتى آن بشمار ميرود از تر يه حيوانات مرکب،
اسب، کرچک کوهى غش گاو و از معاونان دولومست، برونچ گرافيت و زغال
سنگ را نام برد.

فابریکات سمنت گوجرد، کاغذ و پوشیدهای برق بکجک هند ینها تاسیس گرد یده است.

بول راج رو پيه هندي كه در پهلوی آن بول بهو ثاني نيکونگ مساوی به ۵۰ پيسه درجند است.

بلند ترین نقطه کوه کو له کا تگـری ۷۵۵۴ متر و مشهور ترین دریا ی آن ما نازو
سانگو ش شمار می رود .

برق دارای رنگ زرد و سرخ که وسط آن سمبول اژدها در حال طفیان دیده

یخچالهای همالیه شروع و بجنوب
اعتداد یافته است که در بین دره
مذکور اکثرا آبادیهای سکنه ایمن
کشور دیده میشود و مناطق زراعتی
آن بکلی از هم جدا و متفاوت اند
و وادیها طوری افتاده اند که اکثرا
مردمان آن در طول عمر وادیهای
مذکور را نخواهند دید زیرا علاوه
بر اینکه صعب العبور و خطرناک اند
ممايز خاصی دارند .

از تریه جنانات این کشور
پیشة عمومی مردم این کشور را
زراعت تشکیل میدهد که در وادیها
انواع قابل آبیاری کشت برنج، گندم
ارزن، جو و جواری، باساس طرق
عنعنوی صورت میگیرد . در جنوب
انواع ماته و نوع مخصوص کیله
از میوجات مهم و مشهور این کشور
محسوب میشوند .

از تر یه حیوانات این کشور
غش گاو، گوسفند، اسب تبتی معروف
بهو تانی با یابوی تاتو و غیره را
میتوان نام برد .

اهالی این کشور دایما بمقابل انگلیسها
مجادله کرده مردمان صلحشور
ودلاوری اند. بهوتان تا امروز آزادی
خود را حفظ و در جهان یگانه
کشور است که بشکل عنعنوی سیستم
اداری خود را بیش ممبرد.

از سال ۱۹۶۰ باین طرف بهوتان جنبشی جهت انکشاف و ترقی کشور خود نموده و در پی عقب مانی های خود بر آمده است در همین سالهای اخیر بهوتان به ساختمان سرکهای اساسی اقدام و در بین دره ها صخره های صعب العبور هما لیا

نسبت اختلافات در ساختمان
راضی بهوتان از شمال بجنوب بسا
نواحی اقلیمی بر میخوریم که از هم
فرق فاحشی دارند باین معنی که در
کوههای بلند اقلیم شدید، در حصص
مرکزی اقلیم آبی و در وادیها بین
ارتفاعات ۱۰۰۰-۲۰۰۰ متر معتدل
ربالا خره در نواحی پست جنوبی
خوشگوار و دارای بارندگی خیلی
زیاد (بیشتر از ۲۰۰۰ میلی متر
سالانه) میباشد.

قسمت اعظم بهوتان و جنگلات غلو
و خطرناک سوپ ترو پیکل پوشانیده
است که مملو از درختان قوی و بلند
با حیوانات وحشی و درنده ی
میشد .



اهالی بهوتان همیشه با استفاده از عنعنه‌های بخصوص شان، دسته جمعی به صرف غذا

می پردازند

با کشور از دها

سرکهای احداث کرد که بهوتا نرا، دارد.

بهینه وصل میسازد در حالیکه قبل از آن کشور مذکور سرکهای درست نداشته ترانسپورت خیلی ضعیفی داشت و علت آن همانا کوهای شامخ و جنگلات غلو بود. او لیسن سرک اساسی خود را این کشور در سال ۱۹۶۲ بطول ۳۰۰ متر کشید که بین شهرهای یو نستو لنک و تیمپو احداث گردیده است. این سرکها آنقدر سهولت را در حیات اجتماعی و ترانسپورت این کشور باز آورد که در سابق فاصله ای که بدو هفته طی میشد امروز صرف هفت ساعت را ذریعه موتر دربر میگیرد. در طرف

پانزده سال اخیر بهوتان توانست چهارسرک اساسی را از سرحد هند باتماما نقاط داخل کشور در میان کوها و جنگلهای خطرناک آباد کرد. اعمار واحداث چنین سرکها در تجارت خارجی بهوتان مخصوصا با هند رول مهمی را بازی میکند و لی با آنها در موسم سرما در اثرافتادن سخره ها سرکها آنقدر مساعد نبود توقف بروزها و حتی هفته صورت میگیرد بطور مثال یکی از سرکهای ۱۴۵ متره آن دارای ۱۵۰۰ کجی دارد.

تجارت بنا بر نبودن قطار و سرک های کم مشکلات زیادی را در ترانسپورت این کشور وارد کرده است. سابقا تجارت این کشور از طریق تبت بچین صورت می گرفت ولی امروز سمت خود را تغییر و به هند سوق داده شده است اسب

کوهی و پوست زالوی بهو تانسی در هند بازار خوبی دارد. صادرات و واردات بهوتان شکل ابتدایی را داشته و مردمان سر سخت این سر زمین اموال خویش را با حیوانات بار بر در مدت چند روزی طی مسافه بهند رسانیده تبادل جنس بجنس میکنند مسکونین شمال بهوتان از سرحد چین عبور و گندم خود را در آنجا نمک عوض میکنند. ابریشم و نمک هندی در بهوتان از زش خوبی

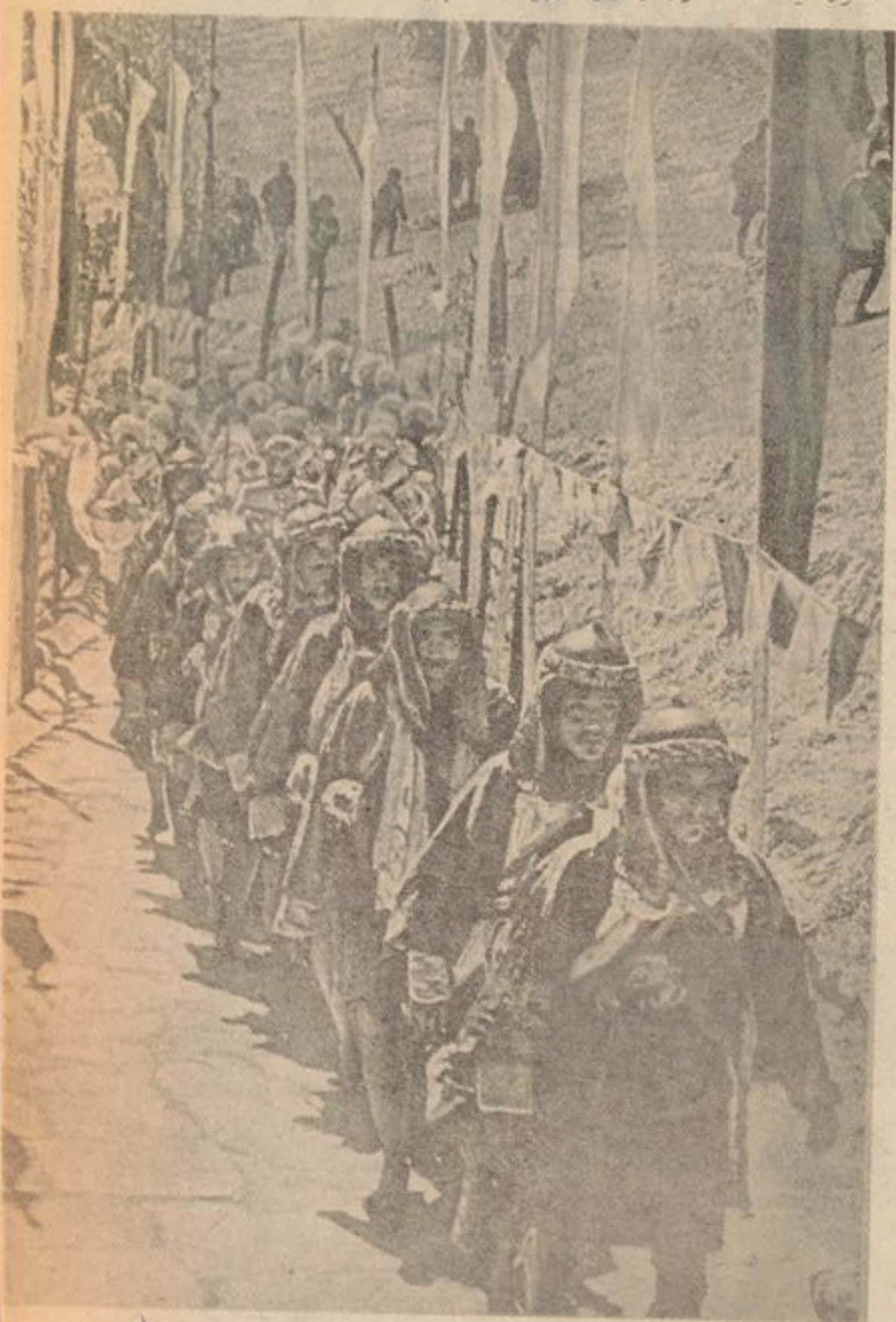
بیشتر رایج است.

این کشور بسته از چهار طرف وراز دار آسیا بران سازی اقلیم و ساختمان طبیعی سر شماری درستی ندارد و از طرف دیگر طوری که قبلا ذکر شده حیات مردم در بین چنان دره های افتاده است که خیلی مشکست آنها را سر شماری کرد.

بهوتان در هیچ يك از جا معدهای جهانی شامل نبوده يك کشور بسی طرف محسوب میشود. رنگ ملی سرخ و زرد در بیرق علاوه بر این دو رنگ ازدهای در حال طفیان دیده میشود. شمشیرهای طلایی و لباس ابریشمی خوردن غذا در ظروف نقره ای از عنعنات مردم این کشور بشمار میرود.

عبادتگاه ها دارای بزرگترین مجسمه ها و معماری های بوده، نمایندگی از معماری عنعنوی این کشور میکند. دخول زنان و خارجیان

در این کشور هتل و سیمپاح آنقدر وجود نداشته کلام خارجی که وارد این کشور میشود حتما مهمان بقیه در صفحه ۵۵



عکس يك گروه از عساكر بهوتان را نشان میدهد که تفنگ های ساخت خود شانرا که از پوست غر گاو ساخته شده است حمل میکنند.



موفقیت های چشمگیر قهرمان پنگ پانگ

کریم الله امیری برنده ۳۱ کپ و دو مدال نقره



کریم الله امیری

وی اخلاق ستوده، حوصله و پناه بردن به خداوند را از جمله خصایص یک ورزش کار میدانند و غرور و تکبر را رد کرده گفت در سفرم به فرانسه، خواستم بایک نفر فرا نسوی که در پنگ پانگ سابقه طولانی داشت مسابقه نمایم ولی وی از غرور خاص خودش حاضر بامن نمیشد ولی به اساس اصرار زیاد در مقابل من حاضر شد و خوشبختانه غالب شدم و وی را ملتفت ساختم که غرور خصیصه یک ورزشکار نیست.

مصاحبه با نسرین

انور زاد، سر تیم

باسکتبال

عایشه درانی

نسرین انور زاد شاگرد صنف دوازدهم و سر تیم باسکتبال لیسه عایشه درانی از شش سال به این طرف در سپورت باسکتبال اشتغال دارد.

بقیه در صفحه ۴۷

ممالك نیپل، کویت، کمبودیا، امارات عربی و بعضی ممالك دیگر مسابقه نمودند. موصوف در مسابقات انفرادی بریک عضو تیم کمبودیا، امارات عربی و کویت موفق شده است.

در مسابقات وی بایک عضو پنگ پانگ قبرس نهایت دلچسپ بوده و ۱۲ هزار نفر تماشاچی با هلهله ها از وی بدرقه کردند و این بازی مدت ۴۵ دقیقه را در بر گرفت و جریان مسابقه از تلویزیون توکیو برای مردم نمایش داده شد. و در همین مسابقه بود که مورد دلچسپی تماشاچیان و هیئت ژوری قرار گرفت و لباس (کمیونو) و کپ طلا نصیب وی گردید.

موصوف سه بار به جمهوریت مردم چین برای مسابقات پنگ پانگ سفر نموده است و در فرانسه و آلمان نیز یک سلسله مسابقات را انجام داده است.

وی در شش مسابقه اخیرش در توکیو در سه مسابقه غالب شده است موصوف که آرزو دارد در رشته ادبیات تحصیلاتش را پایان بربساند، میخواهد تا دور دنیا را بگردد.



کریم الله امیری و کپ ها یش

های ور زیده ممالك اشتراك كننده داده ميشد و خوشبختانه از طرف وزارت اطلاعات جاپان به اساس مهارت و لياقت در بازی نصیب این ورزشکار جوان وطن ما گردید. در مسابقات اخیر جاپان، از کشور ما پنج نفر پنگ پانگ باز اشتراك كردو از جمله کریم الله عضو تیم ملی نیز در این مسابقات موفقیت های شایانی نصیب خود و تیمش نمود. وی گفت: تیم افغانستان با تیمهای

چهره ورزشی و قهرمان هفت ساله ورزش پنگ پانگ کریم الله امیری با موفقیت چشم گیرش از سفر ورزشی به جاپان و پس به کشور آمد. این قهرمان که بیست سال عمر و سابقه هفت سال ورزش پنگ پانگ را دارد تا بحال ۳۱ کپ، و دو مدال نقره و دو تقدیر نامه بدست آورده است.

کریم الله در اکثر مسابقات داخلی و بعضاً در خارج اشتراك نموده و طوریکه خودش گفت در ۳۰۰ مسابقه رسمی در داخل و خارج اشتراك کرده است.

مهمترین کپ های بدست آورده اش، کپ های است که در مسابقاتش در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ در داخل بدست آورده است. و امسال در مسابقات جاپان متعده توکیو که ۲۵ کشور از ممالك آسیای اشتراك ورزیده بودند، برنده کپ طلای دولتی و لباس (کمیونو) گردید. این لباس که از تحفه های باارزش و قیمت بها میباشد، میبایست برای بازیکن



کریم الله امیری تینس باز مشهور کشور

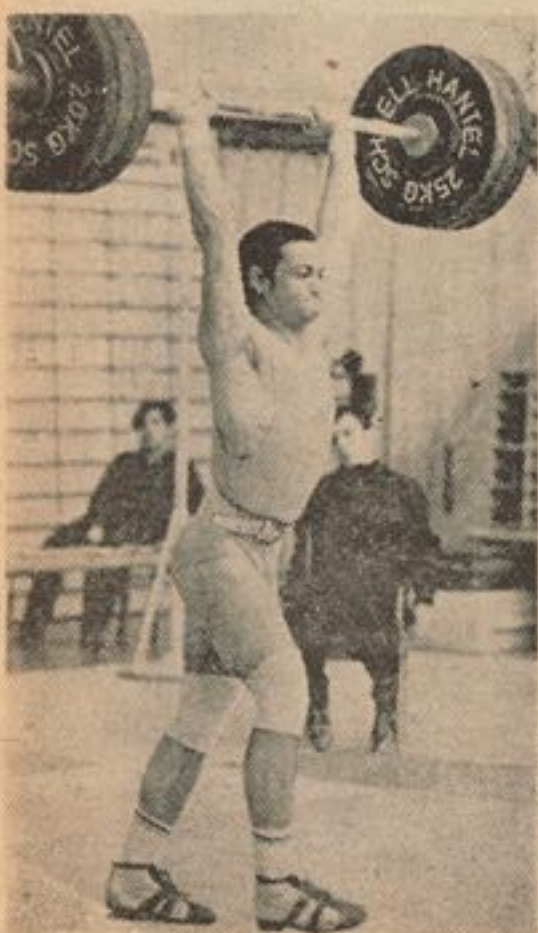
قهرمان آینده وزنه برداری جهان کی خواهد بود؟



قهرمان وزن برداری اتحاد شوروی

در مسابقات وزنه برداری مانیلا اکتون پیش بینی میشود که اتحاد شوروی (داوید ریگی) که در مسابقات ۱۹۷۴ مدال نقره را بدست آورد و ریکارد دوم را در جهان قایم نمود قهرمان آینده جهان وزنه برداری خواهد بود و همینطور واسلی الکسی قهرمان اتحاد شوروی حریفان خود را شکست داد و ریکارد دوم را در جهان بست. و در این مسابقات پولیند مقام سوم را گرفت.

ورزشکاران اتحاد شوروی اکتون انتظار مسابقه بین المللی سال ۱۹۷۵ را میکشند و کوشش دارند تا مقام اول را از نزد وزنه برداران بلغاری بگیرند و این مسابقات در ماسکو برگزار میشود.



وزنه بردار بلغاریانی

تینس چگونه بازی است؟

در جهان امروز ورزش نقش اساسی و حتی حتمی را در حفظ صحت مردم دارد ولی انتخاب اینکه به کدام رشته از ورزش مشغول گردیم اندکی دشوار مینماید ژوندون برای اینکه برای خوانندگان خویش در این زمینه کمک نموده باشد سر ازین صفت به معرفی هر یکی از انواع سبورت بطور مفصل می پردازد تا پاشند دوستداران و علاقمندان ورزش در رشته مورد علاقه خود به تمرین آغاز کنند.

و درین هفته بازی تینس را به علاقمندان محترم معرفی میکنیم.

تینس یکی از بازی های سبورتی بین المللی بوده در جهان امروز طرفداران زیادی دارد زیرا از آوان طفولیت تا سنین کهنولت میتوان با اطمینان خاطر تینس نمود.

زیرا تینس شادی روحی، صحت خوب، قوای جسمی، قوه دیدرانی آخرین لحظات حیات تقوی به بخشیده و حفظ میکند.

تینس یکی از بازی های اقلیتی است که دویدون به انواع مختلف وجهات مختلف میدان، خیز های اکروبا تیکی شوت به انواع و اقسام مختلف، سرویس حمله و دفاع را دارا میباشد.

تینس البته به انواع دیگر آن از سده های بسیار دور به اینسو رواج داشته و تعداد زیادی بازی هاییکه در زمانه های قدیم با توپ رواج داشته و برای بوجود آمدن بازی تینس بدرجه اول قرار میگيرد عبارتند از: «تریگو» که در روز قدیم یکی از سر گرمی های مردم را تشکیل میداد، بازی کتان تریگون کره (تویی) با اندازه سر طفل را از یک طرف بجانب دیگر میدان پرتاب می نمودند و بازی دیگری که در ایجاد تینس آنرا مهم می شمارند عبارت از «فولیس» که بازیکنان آن نیم کره خورد و سخت را از یک طرف به طرف دیگر میدان پرتاب می نمودند و عوض ریکت «دنده» دستکش مخصوص را بدست کرده از آن استفاده میکردند شبه بازی فوق در ایتالیا تا هم اکنون به اسم «پل لونی» حفظ شده است.

فرانسوی ها نیز این بازی را قبول نموده در یک میدان دارای سبزه که توسط ریسمان گردا گرد آن احاطه شده بود بازی میکردند که نام فرانسوی این بازی (لون پو لم) بود که «لون» به معنی چمن و پو لم به معنی کف دست بکار میبردند. و بعضی از متخصصین ورزش به این عقیده اند که شاید نام تینس از زبان یونانی گرفته شده باشد و شبیه به معنی فینه باشد که زمانی میدان توسط آن احاطه میشد و اظهار می کنند که تینس از یک کلمه فرانسوی یکی (تینین) که گرفتن معنی میدهد و بازی کتان به هنگام بازی به یکدیگر خطاب مینمودند گرفته شده باشد و دو کلمه «لون» و (تینس) یکی بوجود آمده اند. تینس امروزی در سال (۱۸۷۴) میلادی در انگلیستان توسط یک صاحب منصب نظامی بنام «والتر و نیک فلید» بمیان آمد. و امکان دارد از چندین بازی مشابه فرانسوی (تری - دی - یوم) «لانگک یوم» (کورت یوم) با مخلوطی از «تریگون» و (فویس) تینس را بوجود آورده باشد و اصل معنی تینس بازی باتوپ و ریکت در میدان سبزه دار میباشد ازین سبب نام این بازی را «لون - تینس» گذاشتند که در میدان سبزه زار بازی می شد ولی اکنون بطور معمول تینس در میدان مخصوص بازی میشود که فرش آن از سندله «مخلوطی خشت و گل زرد» یا سمنت می باشد.

حد اکثر مردم امروز بطور خلاص این بازی را بنام تینس یاد میکنند ولی نا گفته نباید گذاشت اسمی که «والتر فلید» روی این بازی گذاشته تا امروز باقی مانده است یعنی لون تینس.

بیلی مارتین تینس باز مشهور امریکایی بر توها س سمیت چکوسلواکی غالب شد

بیلی مارتین تینس باز مشهور امریکایی در مسابقات بین المللی تورنمنت بین المللی تینس به توماس سمیت تینس باز چکوسلواکی پیروز شده است.

مسابقه این دو تینس باز سه و نیم ساعت دوام نمود. در مسابقه شطرنج که به سلسله پنجاهمین تورنمنت بین المللی در هستنگ واقع انگلستان

دایر است شطرنج با زنان اتحاد شوروی در مسابقات شان با شطرنج بازان انگلیسی در سو مین روند با مقاومت شدید رو برو شدند.

در یک مسابقه دیگر ویلیم هار - تن ۸ برهان سابق شطرنج انگلستان برالبان پلانیو شطرنج باز مشهور یوگو سلاویایی غالب شده است.

هزار و یک‌گپ

تابلو ی شب بی ستاره یا شهکار دو ستم

بقلم شرمندگ

میگویند شخصی از دیک رسام که شیوه کارش کو بیسم بود وقت و گفت برایم یک تابلو رسم کن. رسام گفت: چه نوع تابلو می. آن مرد گفت:

«نبرد گاه می را رسم کن، که در آن هزاران نفر با سپر و شمشیر بجهان هم افتاده باشند. اسبها باشند و آدم های زخمی و هر چیز دیگر که لازم میدانم... اگر جنگ های ناپلئون را پیش نظر مجسم ساخته تابلو می بکشی خوبتر خواهد بود. رسام قبول کرد و گفت:

«بسیار خوب اما برای اینکار باید بمن وقت کافی بدهی. یک ماه بعد که مشتری به رسام مراجعه کرد و در مورد تابلو از وی پرسید، رسام گفت:

«هنوز هم در مورد طرح آن فکر میکنم و بکار آغاز ننموده ام آن مرد يك ماه دیگر نیز انتظار کشید و خلاصه یکسال گذشت یکسال بعد رسام با خوشحالی بوی گفت:

«تابلو می که میخواستی آماده است.»

مرد که فکر میکرد تابلوی زیبایی را به دست خواهد آورد باخوشحالی گفت:

«بسیار عجله کن تابلو را بمن نشان بده.»

رسام تکه را از روی تابلو برداشت و گفت:

«ببین چقدر قشنگ است.»

مرد به کافه سفیدی که فقط بروی آن يك (A) بزرگ رسم شده بود خیره ماند و بسیار تعجب پرسید:

«این چه است؟»

«این همان تابلو می است که می خواستی.»

اما من که تابلو می نمی بینم فقط يك

«چطور نمی بینی؟ این يك شهکار است شهکار.»
«عین (A)»
«این (A) نیست بلکه يك کوه است. خوب؟»
«دور عقب این کوه نیز دی در جریان است که نمیتوان آنرا تو صیف نمود، اسب ها، آدم ها، اسبها، اسبها سیر ها شمشیر ها خود و لباس جنگی...»

رسام که بیحوصله شده بود گفت: من که چیزی نمی بینم.

عکس جالب



از برکت سال ۱۹۷۵ بعد ازین ایسرادی خواهد داشت اگر ماهم یابیم دود کنیم



رسام ماهر

«بلی چون دید هنری نداری... حسن گفتم منظره که تو میخواهی در عقب این کوه وجود دارد.»
«آخر من از روی چه بدانم که در عقب این کوه...»
«تو که نمیدانی من برایت تشریح کردم.»

«بودیگر...؟»
«برای دیگران هم خودت تو ضیح بده. آخ که بعضی اشخاص چقدر دیر فهم اندوخته دید هنری ندارند.»

این فکاهی معروفی است که برای نقاشان سبک جدید اروپا ساخته اند و من برایم که چند روز قبل اتفاق افتاد این فکاهی را بخاطر آوردم، بخانه یکی از دوستانم که مدتها خارج کشور بسر می برد رفته بودم و وقتی که ریش و سرسبیده او را دیدم خیال کردم هیبتش شده است اما پس از آن از خلل کب هایش فهمیدم که او (بسیار هنر مندانه) دارد و در خارج چه علاوه از مشغولیت های دیگر بکار هنری نیز پرداخته است وقتی که مرا دید با لجه متغیر اما مانند سابق دوستانه اش گفت:

«اوه فلانی... نمیدانی چقدر از دیدت خوشحالم بیایا تاگب بزیم بخصوص می خواهی تابلوهایم را برایت نشان بدهم... گفتم:

«اوه بلی... تو از سابق ذوق هنری داشتی و بخصوص گاه ها می با می یک نقاشی و رنگ ها دست هایت را کثیف میکردی...»

مثل اینکه کب های مرا نشنیده باشد ادامه داد:

«آخ نمیدانی... افسه و من وارد هنر نیستی و نمیدانی که چه دنیای پنهانی دارد... خوب بیا که تابلوهایم را نشان

اولین سگرت

را چگونه و چرا کشیدید؟

پرنده ها را هم معتاد میکنند!

اگر از هر سگرت کشی ببر سید گسه چگونه به سگرت کشیدن عادت پیدا کردی. شاید به سختی بیاد بیاورد که اولین سگرت بدام.

بعد چند رسم خود را نشانم داده رسم های عجیبی بود مثلث ها مربع ها و دیگر اشکال هندسی برنگ های مختلف بمن گفت این تابلو را زن پرهنه نام گذاشته ام.

چشمم را بیشتر باز کردم تا در میان اشکال هندسی زنی را که او میگفت پیدا کنم. گفتم:

سمن که در اینجا زنی را نمی بینم. او خندید و گفت:

بلی دیدن آن دید هنری قوی بکار دارد بخصوص که تنها با دیدن من میتوانی ببینی. من همین اشکال در هم و بر هم را بشکل زنی می بینم. بعد پسران تابلو های دیگر آوردن. همه از همین قماش بودند. در آخر یک تابلوی او جالب تر از دیگران بود. فقط کاغذی بود که مثل تخته درسی مکاتب سیاه شده بود. گفتم:

بروی این کاغذ سیاه فکر میکنم برنگ سفید میخواهی رسمی بکشی.

او نگاه معنی داری بمن انداخت چون نگاه عاقل اندر سفید و گفت:

ای ساده جان این خودش یک تابلو است. دیشب تماشای کردم. با تعجب گفتم:

این تابلو است؟

بلی.

تابلوی چه؟

ساعتش را (شب بی ستاره) گذاشته ام.

نزدیک بود که بن بق خنده کنم ولی دیدم که به اینصورت بی هنر تر جلوه میکنم. ناچار گفتم:

ساده بلی. واقعا شب بی ستاره است چه عالی وجه زیبا... به به... بلا کردی

با این تابلو هایت. سمن گفتگو با او بیاد یکمده اشفا صبر.

افتادم که کلمات را پهلوی هم دراز و کوتاه چیده نامش را شعر میگذارند و اگر بگویم این

چه نوع شعری است کجایش شعر است. از بیخ گلوی آدم میگیرند و میگویند.

تو که دید شاعرانه نداری چرا حرف های بزرگتر از دهنت میزنی؟

چند مصطفی ما که سن و سال شان از ما بزرگتر بود میگفتند:

آقا دیشو قلبکی درس خواندیم. چهار پنج صفحه را میخواندیم و چون خسته می شدیم یک سگرت میزدیم و بعد بسا ز می خواندیم خلاصه بزور سگرت خود را بیدار نگه داشتیم و بیست صفحه تاریخ را از بر نمودیم.

این حرف های زهر آگین در من تاثیر عجیبی کرد. فکر میکردم که اگر سگرت بکشم بیشتر میتوانم درس بخوانم. همان بود که شب های امتحان یگان سگرت دود میکردم. ابتدا سرقه مرا می آزد و لسی

را چگونه و برای چه کشیده است ولی این چیز مسلم است که خود سگرت کشان نیز از سگرت به بدی یاد میکنند و لحظات طولانی در مورد سگرت بد گوپی مینمایند بعد در انشای گفتار خویش سگرتی را روشن می کنند و دنباله سخن را از سر میگیرند. یکی از دوستان گرامی ام قصه می کرد هنوز صنف یازده بودم و مانند هر بچه درسخوان دیگر توقع داشتیم در چه بهتری کمایی کنم و در صنف اقلادوم یا سوم - نمره شوم. وقتی که بچه های دیگر از درس خواندن خود قصه میکردند من بحرف های شان گوش میدادم.



اف سگرت چقدر تند است

بقیه صفحه ۴۴

مصاحبه بانسرین انور زاد

وی دو سال به تیم کودکان بعدا به تیم (ب) واز سه سال است که به تیم اول باسکتبال لیسه مذکور شامل است و اکنون وی سر تیم میباشد.

نسرین عقیده دارد که بایست اطفال و خورد سالان از کودکی به سپورت گماشته شوند تا در ایام جوانی بخوبی از عهده یک نوع ورزش بدر آیند و در مسابقات ملی و بین المللی موفقانه سپیم شوند. وی از توجهات جدی ریاست المپیک در بهتر شدن سپورت در کشور بخوبی یاد کرد و امیدوار است تهر چه بیشتر وضع سپورت در کشور بهبود یابد.

نسرین انور زاد دارای یک کسپ است و این کسپ را از بازیهای سپورتنی وی دو سال به تیم کودکان بعدا به تیم (ب) واز سه سال است که به تیم اول باسکتبال لیسه مذکور شامل است و اکنون وی سر تیم میباشد. نسرین عقیده دارد که بایست اطفال و خورد سالان از کودکی به سپورت گماشته شوند تا در ایام جوانی بخوبی از عهده یک نوع ورزش بدر آیند و در مسابقات ملی و بین المللی موفقانه سپیم شوند. وی از توجهات جدی ریاست المپیک در بهتر شدن سپورت در کشور بخوبی یاد کرد و امیدوار است تهر چه بیشتر وضع سپورت در کشور بهبود یابد.

نسرین انور زاد دارای یک کسپ است و این کسپ را از بازیهای سپورتنی

نسرین انور زاد



بسانتر عادی شد م بعد که شام پوهنتون شدم دیدم درین جا چون دختران نیز با ما درس میخوانند بایست در میان مصطفی ها خود را مهتر جلوه داد و بزرگتر لذا مانند بچه های دیگر سگرت کشیدن را در خدمت کاکه جلوه دادن خود گماشتم و همین است که حالا به سگرت معتاد شده ام.

من فکر میکنم آغاز سگرت کشیدن اکثر جوانها شاید ریشه نظیر قصه دوستم داشته باشد و عوا ملی شبیه آن در سگرت کشی شدن شان دخیل باشد.

وقتی که این عکس را دیدم خنده ام گرفت. پرنده ای سگرت پلب دارد (بخشید سگرت به نول دارد) و با تیغتر خاص روی برف ها نشسته است. عکاس که سگرت به

منقار او گذاشته و عکسش را گرفته نمیدانم چه منظوری داشته است شاید میخواسته عکس جالبی بگیرد ولی برای کسانی که مانند من فکر کشف عوا مل معتاد شدن مردم به سگرت می باشند میتواند جالب باشد.

در اینجا با پست تلگراف بد هم که حیوانات نیز ممکن است معتاد شوند یعنی معتاد ساخته شوند. وقتی که ما کو چک بودیم یکساز همسایه های ما زامی را نگاه داشته بود که

هیچگاه از پیش روی فرار نمیکرد بهر جایی که میرفت مانند کبوتر خانگی و دست آموز بزد او بر میگشت. میگفتند او را غش رابه تریاک معتاد کرده است.

درین مورد نمیتوان از انسان گله نمود. زیرا وقتی که انسانها با وجود داشتن عقل انکشاف یافته تر بدست خود خویشتن رابه دارو ها و یا مخدرات معتاد میکنند و تیشه بریشه خود میزنند چگونه میتوان آنها را به خاطر معتاد کردن حیوانات محکوم نمود.



ماهیگیر و...

ترجمه: ج. فرهمند

حتی سردی شدید زمستان و طبقه ضخیم یخ نیز ما هیگیران افراطی آبهای شمال آمریکا را مانع شده نمیتواند. چه طوریکه درعکس دیده میشود ما هیگیران مذکور مجهز با وسایل ابتکاری میباشند که ماهی بیچاره را در تحت آب نیز آرام نمی گذارند.

پس از برمه کاری طبقه ضخیم یخ ما هیگیر مجبور ساعات متمادی را در هوای سرد و شدید سر ما به منظور به چنگ آوردن ماهی به سر می برد. درین نوع سر گرمی از طفل هشت ساله گرفته تا زنان و مردان سالخورده اشراک میورزند. در حقیقت بکنوع «ویکنده» در میدان سفید یخ میباشند.



بچه با خود میگو ید: «آیا آنوقت خواهد رسید که ماهی هزارتوسط کراچی دستی حمل نمایم. نمیدانم فعلا که چیزی دیده نمیشود ولسی حوصله ماهیگیری برای چیست؟»
نوت: قزل آلا: نوعی از ماهی کوچک که بدتش خالهای سرخ رنگ دارد و گوشتش بسیار لذیذ است.



زن خانه که اقتصادی و پیش بین است حس اقتصادی و خواهش ماهی گیری به گو شش شعار میدهد: ماهی به چنگ افتد یا نیفتد، ساسیج گرم بهتر از ماهی قزل آلا در زیر آب خواهد بود.

بقیه صفحه ۲۴

در گذشته شاعر...

انعکاس زاستین دوران...

نگرشی در جریان های ادبی و هنری بیشتر به شکل گرویده اند. از آنجا که مکتب کنونی بصورت بارز می رساند که رومانسیزم های ادبی اروپا هر کدام با انکا به ایدلوزی قرون گذشته اروپا را نمیتوان در آلا هنرمندان و جهان بینی خاصی بوجود آمده است مانند: کشور مادید.

تا آنجا که آثار گویندگان کنونی، نشان میدهد بصورت عمومی معیار (استیتیک) گذشته مطرح است که بیشتر پیروی از سبک های خراسانی، عراقی و هندی مطمح نظر گویندگان ماست.

و اما در مورد شعر امروز، باید گفت: بصورت کلی گرایش به (ریالیسم) بیشتر است تا به (رومانسیزم) البته ناپختگی و عدم درک کلی «ریالیسم» که به چشم می خورد نمیتواند کامل باشد.

عده ای از شاعرانی جوان ما بیشتر به محتوا می پردازند و از یگانگی فرم با محتوا غافل

سوال دیگر باروین چنین مطرح میکنم: واز هم گسسته شدن روا بط فرسوده اجتماعی که به نظر شما مکتب های ادبی امروز با لای شعر امروز چه اثر گذارده است...؟
واو میگوید:

نپشتی که از قرن پانزده در اروپا پس از رومانسیزم و (رئسانس) بوجود آمد جز «کلاسیسیزم» چیزی نبود که با استفاده از روش ها و افکار یونان و روم قدیم درسه بعد بوجود آمد بعد زمان، بعد مکان و بعد موضوع و هنرمندان مجبور و مکلف بودند تا با پیروی ازین روش در خلق آثار خود بگوشتند. اما با بوجود آمدن مناسبات تولیدی جدید، شهری شدن زندگی افراد،

در اوایل قرن بیستم با پیمان آمدن مناسبات جدید اقتصادی دبستان بارور (ریالیسم) انتقادی و اجتماعی پابمیدان گذاشت با

صفحه ۴۸

و در زمستان

ماهی حیوانیست ذی فقار که همیشه در آب زندگی میکند در آب و جدار دریا تخم میگذارد انواع و اقسام زیاد دارد از آنجمله یکی هم ماهی خاویار است که درازی بدنش تا ۵ متر میرسد ماده آن تا سه میلیون تخم میریزد نوع دیگر ماهی قزل آلا است که درازی بدنش تا سی سانتی متر میرسد، گوشتش لذیذ است بزرگترین ماهی جهان بنام بیارکونا بیش از ۶ متر طول و صد ها کیلو وزن دارد.



در شکار گاه روی یخ جای کافی برای هر کس موجود است بشرطی که کالوری کافی جهت مجادله با خنک وجود داشته باشد.

اینجا کلمه سرشکفته

شوهر صرفه جو

راستی عجیب است. جیب پالی بصورت عمری حالا مود روز شده است. من نمیگویم در سر و پس ها کسمانی اند که مانند جیب خود جیب شما را می پالد و یا اینکه در بیرو بار سینما ها جیب های شما در اختیار دیگران قرار میگیرد نه... نه من ازین چیز ها اصلا هیچ سخنی نمیخیزم بگویم و حتی حاضر نیستم بگویم که در حمام ها اگر فراموش کرده باشید که پول جیب تانرا به حمامی تسلیم بدهید باز هم جیب تان از آن دیگران است حتی اگر در بدل نمره ای که از حمامی گرفته اید باز هم سراغ این توتة چوب بیکاره را دیگران میگیرند. مرا به این سخن های پهلوان هیچ حاجتی نیست که بر زبان آورم. من از خانه خود از اتاق خرابم میخواهم موضوع جیب بری را با شما در میان

گذارم. همینکه این نکته را یاد آور شدم همه تان میخندید و بید جیب خود میافتید که چگونه در منزل خود تان مورد چور و چپاول قرار میگیرد این جیب بر های ماهر و دلاور بعضی خانم های هستند که افکار انتیسک آنان بر این کار مجبور شان میسازد شاید آنها بگویند اصلا ما مردان بی تر بیتی هستیم که پول خویش را دو دسته تقدیم آنها نمی نمائیم. درست شاید همینطور هم باشد ولی اگر ما جراثیم دو دسته تقدیم کردن پول را ندانیم آنها هم نباید با یک دست، محتویات جیب ما را به تاراج ببرند.



یک دقیقه بگوش شما باشد منوت مکتوبی را که هدایت داده شده سکرتر از دوسیه می آورد و خلاصه مطلب را بشما میگویم.

جنگی ماندم و با هم گپ نمی زدیم. پس از یک هفته به سراغ پول های پس اندازم رفتم تا آنرا در جایی که پنهان کرده بودم بگیرم و خود شا نرا بدون آنکه جناب شان اطلاعی حاصل کند فلم تازه ای را تماشا نمایم. همانطوریکه خانم عادت داشت همه روزه جیب هایم را تلاشی کند من هم عادت سینما رفتن داشتم عادت او بنابر میلش نبود و از مجله ژوندون آموخته بود. زیرا در یکی از شماره های آن نوشته بودند که «باشوهرم چه کنم؟ زور ها میگذرد و یک پول برانیم نمیدهد. ژوندون هم با کمال همدردی نوشته بود - فرق نمیکند از طرف شب جیب هایش را خالی کنید.

عشقه تپ ه شد که غفج شد کند آلبیه و او هم همینطور می کرد. راستی کار حسابی میکرد. و من هم که به سینما میروم تنها نمی روم بادوستانم میروم و لی حساب سینما فیکتی فیکتی. لای کتابهایم را گشتم تا بیست افغانی که در مدت یک هفته ذخیره کرده بودم و در عوض کرایه سرویس پیاده گردی کرده بودم دریابم و لی بجای آن پرزۀ کاغذی را یافتم که در آن نوشته شده بود: «عزیزم. گرچه نمیخواهم باز هم روی مسایل مادی با تو صحبت کنم ولی از کم خرجی و اقتصادی بودنت تشکر می کنم. بیست افغانی ات را گرفتم بایست افغانی هفته آینده ات یکجا کردم و جراب جدیدی به عوض جرابی که در اثر پیاده گردی شارانده بودی برایت خریداری نمودم. میموسمت. خانمت. امضاء

معاش را گرفتم بخانه آوردم و بادر نظر داشت تهذیب خانوادگی همه آنرا پیش روی خانم ریختم. خانم هم انسان با نزاکتی است. اگر من این حادثه را می نویسم برای آنست که با شما خوانندگان (مرد) درد دلی بنمایم. از جمله معاشم بیست افغانی را برایم گذاشت تا خرج یک هفته خود را با آن تا مین کنم. من هم انسان مقتصدی هستم از اضافه خرچی بدم می آید. و یا بهتر بگویم حوصله اضافه خرچی را ندارم ورنه یگان سینما بادوستان و رفقا میروم این کار را هم سعی می نمایم در اوقات رسمی با همکاران شعبه ام بکنم زیرا بعد از آن مجبورم خودم را بخانم نشان بدهم. بیست افغانی را گرفتم و به جیبم گذاشتم. نه... نه آنرا در جایی پنهان کردم درین چند روز وقت تراز خانه خارج میشدم و کمی ناو وقت تر بر میگشتم خانم هرچه اصرار کرد علت را توضیح بدهم کم شنیدم. یک هفته متواتر پای پیاده به دفتر می رفتم و پیاده به خانه بر میگشتم. خانم هر روز در خفا جیب هایم را می گشت و لی اثری از پول نمی یافت. روز او لی که بیست افغانی را در جیبم نیافت پرسید: پول ها را چه کرده ام. جوابی برایش نگفتم و خود را به مطالعه مصروف نشان دادم. بعد از همان روز اصلا هیچ صدائی بین ما بالا نشد و گفتگوئی رخ نداد. من هم نمی دانستم چه اتفاقی رخ داده است. و لی هر دو

عکسها و مطلب ها

ششصد هزار کتاب



عطش مطالعه در ممالك پشرفته نه تنها فروکش نکرده، بلکه نظر باحصایه های دقیق روز افزون شده است. جوانان اروپایی علی رغم وسایل فراوان تفریحی که با اختیار دارند، مطالعه کتاب را هرگز فراموش نمی کنند.

باساس احصایه جدید، مطالعات انتشارات آلمان (بشمول برلین

غربی) از سال ۱۹۵۱ باینظر فیش از ششصد هزار کتاب بطبع رسانیده است باین حساب پیمانه تولیدات کتب خواندنی در آنجا از سال ۱۹۵۱ باینظر به سه چند رسیده و تا جایکه معلوم گردید، از هر ده کتاب، یکی آن بالسنه خارجی ترجمه شده است.

کمپیو ترانکشاف دهند مدنیت

یکت کمپیو تر برای هشت هزار کشتی

عصر جدید را اگر عصر کمپیو تر بخوانند، تلقی بیجایی نخواهد بود، زیرا کمپیو تر در همه ساحات حیاتی ومدنی کشور های پیشرفته جهان وظیفه حیرت انگیز و مرتبت عمده ای دارد.

در سلسله سایر امور انکشافی که بوسیله کمپیو تر اجرا میشود، سابقه، در راه افزایش ظرفیت حمل ونقل کشتی ها استفاده مطلوبی به عمل آمده است.

از کانالیکه در سالهای ۱۸۸۷-۱۸۹۵ در آلمان ساخته شده و دریای شمال را به شرق وصل میسازد، سالانه تقریباً هشتاد هزار کشتی مسافربری رفت و آمد میکند و ازین رو این کانال صد کیلو متری رایگی از راه های مصنوعی بحری کثیرالسفر می شمارند که زیاد مورد توجه قرار دارد. جهت بلند بردن ظرفیت آن، اخیراً یک دستگاه مجهز کمپیو تر از طرف زمینس فعال گردیده و سهولتهای رایبرای حمل و نقل کشتی های اموال ومسافران (به تعداد مضاعف) ایجاد کرده است.

تاژه طبیعی خود را بوسیله طیاره به کشور گلباز (آلمان) فرستاد. باین حساب سالانه بیشتر از ششصد میلیون مارك از درك صلور گلباز بجیب مردم کینیا میرزد.



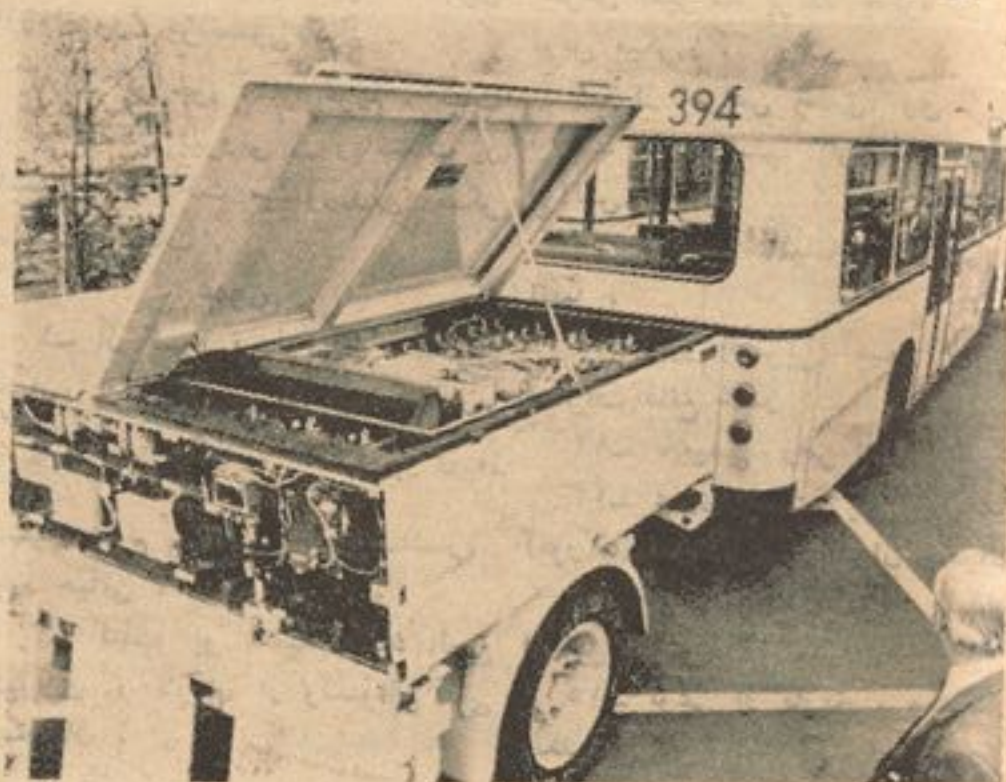
عرضه های نفیس و نازک محلودو محدود تر شد، تا اینکه سر زمین بر حرارت افریقا بداد اروپاییان نازک اندیشه رسید و گلباز تازه خود را دامن دامن (بوسیله طیاره) باروپا صادر کردند.

تقاضای مکرر اروپا، بازار گلباز تازه افریقا را گرم کرد و تنها «کینیا» در طول چندماه اخیر، هر هفته ۱۲۰ تن از زیبا ترین گلباز

موتورهای بی صدا بی دود و بی بخار

ترجمه: س. باریک

از منابع آلمانی



دارد. درلین متذکره، سالانه بیش از چهار میلیون نفر رفت و آمد دارند و این گونه بسپای کم مصرف و بی صدا، این احتیاج را بوضع مطلوب رفع مینماید.

گلباز به پرواز آمدند

زمستان اخیر با شدت بی سابقه اش، نه تنها گلچهره های آلمانی را افسرده ساخت بلکه گلباز خوش رنگ طبیعی را از میان برد.

گلباز تازه همیشه مورد نیاز اروپاییان است. از بسته های مطبوع و عطراکین گلباز تازه، هدیه های نفسی تهیه میشود و در محافل یادو بو دها، عروسی ها، ملاقاتهای خصوصی، تولدات، نامزد بازیها... پیشکش میشود. بنا بران ازین بدیده زینت بخش و معطر، بهر قیمتی مسرور آید در همه فصول سال استفاده میشود.

چون زمستان اخیر بهمه گوشه ها اثر گذاشته است، اروپای جنوبی هم در برابر تقاضای روز افزون نقاط منجمد اروپای شمالی، کم آمدن

احتیاج همیشه مادر و مولد ایجاد بوده است، حتی از آغاز پیدایش بشر تا امروز... تکنیک آلمان در اثر احتیاجات روز افزون، به پیشرفت های حیرت بخشی رسیده، برای جلو گیری از مصارف اضافی نفت، کارشناسان وانجنیران مبتکر آلمانی دست بشیوه نوی در راه بهبود وسایل حمل و نقل زده اند و در حقیقت احتیاجات روز افزون شان سبب ایجاد تازه شده است یکی ازین نوآوریهای تخنیکی، موتور ویا بهتر گفته شود، آمبوس جدیدی است که بدون بنزین (صرف به بوسیله بتری) حرکت می افتد.

هفت عراده ازینگونه بسپای شهری عجالتاً در یک لین بیست کیلو متری (بین شهر های مونشن وراین لند) بکار افتاده، کمترین سرو صدای از آن بلند نمی شود.

این بسپا بعد از هردو ساعت وارد یک ایستگاه معین گردیده، بتری خود را تبدیل میکند. محفظه بتری بزرگ آن طوریکه در عکس مشاهده میشود، در قسمت عقبی بس قرار

سرگرمی‌ها

جدول کلمات متقاطع

افقی

- ۱- نصف مزد، چهار صد مین سالگرد و فات او تجلیل شد، ضدراست،
- ۲- واحد مقیاس مایعات در طب، مقابل خیر، کلمه تاسف، حرف نهی عربی، خشک (پشتو) ... در گلرخان عطر است در گل
- ۳- حرف اشاره دور، نفس، حیوان شوخ اسب او (پشتو)، از جمله پوشیدنی ها، (پشتو)، سرک میان خالی، نصف زاله، امروز (پشتو)
- ۴- باج جفا، ازماه های عیسوی یکم، از جمله فلزات گرانبها، هنر ورپی هنر، از جمله درخت ها کسه سایه دارد لمر ندارد
- ۵- معکوس لر است، لکه ای که شعرا در وصف آن سخنها گفته اند، اثری از فرانس کا فکا، از مخترعین امریکائی، بالیدن، یک حرف مکرر، ۶- مادر عربی، مقابل صبح، از آن طرف خشک نیست پیوستن مهر

آمدنی بهار، مثل معکوس

- ۷- از مهره های سطرینج از پرزه جات میکر سکوب، خزنده است، ماضی گفتن، زانوی شکسته
- ۸- از خدا خواهیم توفیق اثری برجسته از جک لندن، احصائیه از فلم های هندی
- ۹- پرورش بی آغاز و انجام، نام یک مخترع
- ۱۱- خودم
- ۱۲- معکوس آن از غده های داخلی انسان است، سینمای بی سن اثری از او هنری
- ۱۳- حرف ربط، از آلات دهقانی
- ۱۴- از جمله ادویه یو نانی، نقصان، با افزودن یک حرف نسبت در آخر این نام، کتاب مجالس النقایس از او است
- ۱۵- اشک درهم ریخته
- ۱۶- مواظبت میکند، اثری از سایه (عربی)

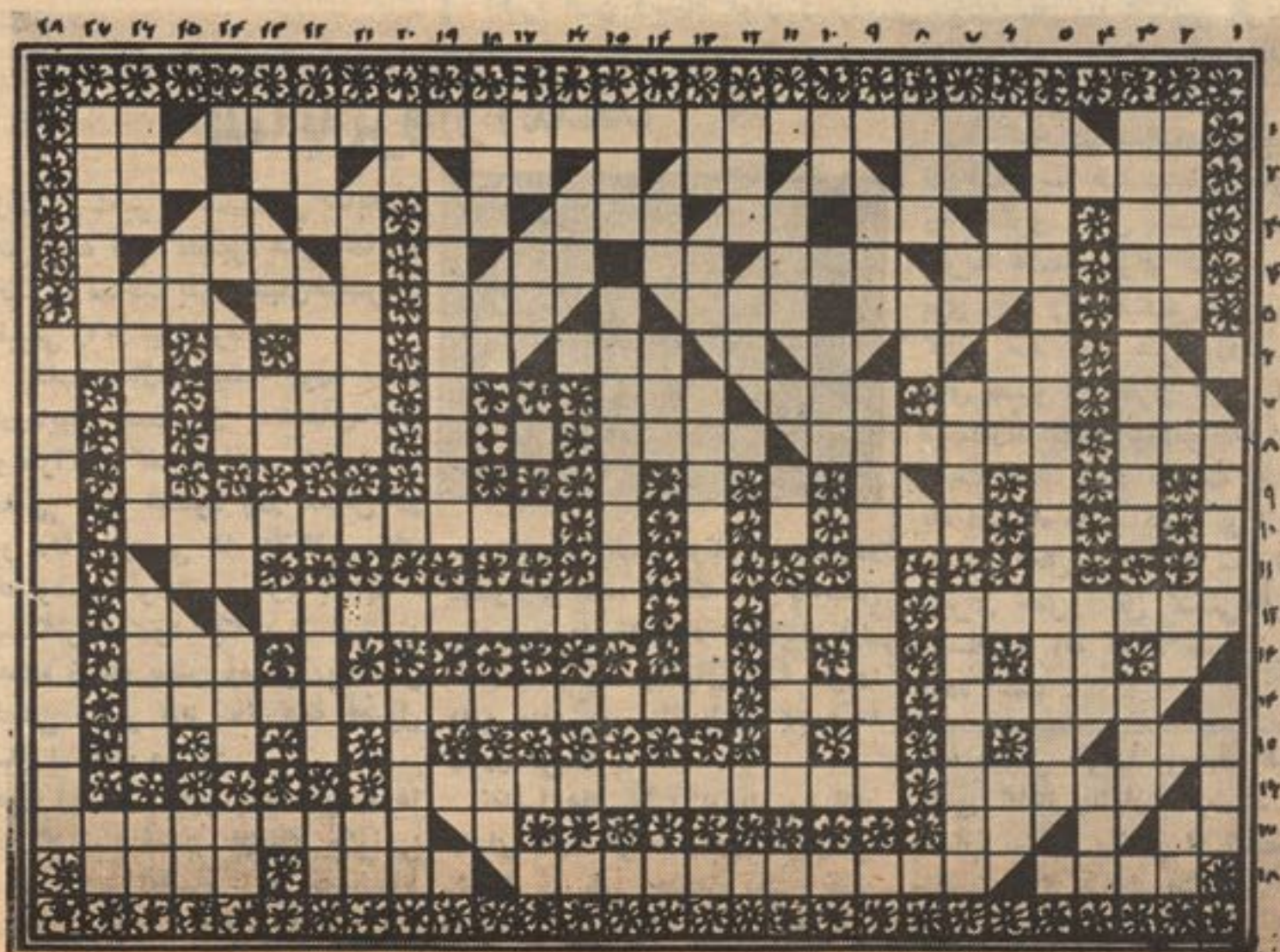
- ۷- از جمله خوردنی هاست رفیق سوزن، ستاره نا قص، اگر حرف آخرش تغییر کند برنده جایزه ادبیات نوبل میگردد

- ۸- از امراض جلدی، وی
- ۹- پدر رستم، اثری از انا تول فرانس
- ۱۰- لجابج عامیانه، از حروف الفبا

عمودی

- ۱- از گرا نبها ترین سنگهای جهان، از بزرگترین شعرای افغانستان
- ۲- سفر میکند، ضد قبول، ضمیر سوم شخص از حرف اشاره، ماده حیاتی
- ۳- کتاب ابو سعید عبد الحی گردیزی در تاریخ، از ولسوالی های بدخشان
- ۴- کتاب نامکمل، مرکز اطریش
- ۵- با افزودن یک حرف به آخر آن نام عالم فیلسوف کشور ما است
- ۶- سمبل باریکی، باز داشتن، سایه (عربی)

- ۱۱- درد (عربی) مور بی با اعتراف قانع شدن
- ۱۲- ناامیدی، زهر است
- ۱۳- عدوی است، یکی از اعضا
- ۱۴- آنور مال بدن، اثری از آنتوان چخوف
- ۱۵- لباس پرندگان، اثر فلسفی از ابن سینا
- ۱۶- کلمه مثبت (پشتو)
- ۱۷- غزل بی سر، مرکز یک کشور ارو پائی
- ۱۸- نوع از رنگ امار پخته است، در وزه پشتو، یک حرف نا قص از الفبا
- ۱۹- از مخترعین انگلیسی
- ۲۰- درد بی سر، جمع شوت
- ۲۱- مجله محبوب کشور، باغ وحش
- ۲۲- معکو سش شتر است (در زبان پشتو)، از جمله پرندگان، حاصل لبلبوی قندی، این نیست
- ۲۳- پرنده بی سر، دریافت آن وظیفه بینی است، معکوسش نوعی از چوب است
- ۲۴- دو پانزده، زیفت دسترخوان، از میوه های مناطق گرم سیر، جدول بی مقدمه، هنر (عربی)
- ۲۵- حرف شماره پشتو، از آن طرف کهنه نیست تکرار یک حرف، علامت معقول صریح
- ۲۶- لباس مرده، خواهش، شاره، بند
- ۲۷- از برندگان جایزه نوبل در صلح، مقابل ماده
- ۲۸- شاعر و درام نویس و نویسنده و متفکر بلژیکی



بازی آموزنده

این بازی را به فرزندتان و نوباوگان خود یاد دهید و آنها را به تمرین نمودن تشویق کنید. بعقیده متخصصان تعلیم و تربیت، تمرین این بازی برای پیشرفت و توسعه سواد مبتدیان بسیار مؤثر است. اساس بازی این سوال است:

باچار حرف (یا پیشتر) چند کلمه می توانید در ست کنید؟ این چهار حرف عبارتست از مثلاً (آبدر) یا چیز دیگر.

جواب را باید طرف مقابل که ممکن است پسر یا برادر شما باشد پیدا کند، البته حروف، نظر به موارد استعمال آنها در کلمات، همگی یکسان نیستند، بر خی پیشتر و بعضی کمتر بکار برده می شوند. طرف مقابل شما باید کوشش کند تا به اندازه نصایب که خود تعیین کرده است کلمات از همان حروف ترتیب بدهد، اگر توانست بیشتر پیدا کند مربوط به موافقه شماست که قبول میکنید یا خیر، اما اگر نتوانست به تعداد هر کلمه که کمتر بیاورد یک امتیاز از دست میدهد.

مثال

طرف مقابل شما بعد از اطلاع بر حروف معین شده میگوید «۲۰ کلمه» و شما از او میخواهید تا کلمات را ذکر کند و یا اینکه شما میگویید من ۲۱ کلمه می آورم و او یا زیاده تر میکند یا قبول مینماید کسی که باید الفاظ را بسا زد بدین ترتیب شروع میکند.

ابد، باد، بد، ابر، بار، برد، در، داد، دار، بابا... فرض میکنیم شخص متعهد، در همین جا توقف کند و نتواند چند کلمه دیگر بیاورد، درین صورت به تعداد کلماتی که کمتر آورده است امتیاز از دست میدهد.

گاهی می توان موافقه کرد که حروف تکرار شود درین صورت کلماتی چون برابر، برادر، بردبار و غیره نیز قبول میشود.

اعداد جالب

اعداد ذیل این خاصیت را دارند که اگر آنها را سر چپه بنویسیم حاصل ضرب آنها هم مقلوب خودشان می شود. مثل اینکه تصویر آنها در آینه دیده شود.

$$2 \times 41 = 82$$

$$21 \times 32 = 672$$

$$221 \times 312 = 69052$$

$$21 = 14 \times 3$$

$$276 = 23 \times 12$$

$$25986 = 313 \times 133$$

برای پیدا کردن این قبیل اعداد قاعده معینی درست نیست از ضرب عددهایی که هنگام ضرب کردن رقمهای آنها اعداد بزرگتر از ۹ را حاصل میدهد، باید خود داری کنند.

معماي منظوم

به اسم بابر

گویند این معما مولانا جا می است.
قبا برقد تومی دوزدايم
آیا می توانید از بیت فوق اسم بابر را استخراج کنید؟

آیامی شناسید؟

این نو یسنده بسیار معروف فرانسوی.

- ۱- در سال ۱۷۹۹ مسیحی در یک خانواده متوسط الحال بد نیا آمد.
 - ۲- تحصیلات مقدّماتی وی بسیار کم بود و بیشتر دوران کودکی را به کار کردن گذراند.
 - ۳- در آغاز جوانی به کسار نویسنده گی پرداخت و لی نوشته هایش همه با شکست رو برو شد ولی او هرگز نو مید نشد و به کار ادامه داد.
 - ۴- چندی بعد آوازه اش در همه جا پیچید و یکی از بزرگترین نو یسنده گان اروپا بشمار رفت.
 - ۵- و فاشش در سال ۱۸۵۰ رخ داد.
 - ۶- از آثارش «بابا گوریو»، «چرم ساغری» دختر عمو پست و «زنبق دره» بسیار شهرت دارد و به زبان دری هم ترجمه شده است.
- مهارت او در ترسیم قیافه ها، نشان دادن خوبیها و تجزیه و تحلیل احساسات و اندیشه ها است آیا با این نشانی ها می توانید او را بشناسید؟

جواب لغز منظوم شماره گذشته انار است.

جواب سارق کیست؟

اشخاص وارد به این ترتیب آمده بودند: کلاک، سولتز، فو رز، دانتش و فلیپ که این آخری صاحب خانه بود سارق فلیپ است که پولهای خود را از دست داده بود و میخواست از بیمه انگشتر خود استفاده کند.

جواب تکمیل اشعار

۱- آسودگی، موجیم.

۲- وقت، گرانیاه

۳- دیوانگی، خبری

۴- دوریم، سفر

۵- دهند، رفتن

نام این سیاره چیست؟

میدانید که نویسنده گان کتب قدیمی هیلت، تعداد سیارات را مطابق عقیده قدما هفت میدانستند که در آنجمله آفتاب و ماه را نیز بشمار می آورند. بعد ها که معلوم شد زمین مرکز عالم نیست و سیارات به دور آفتاب حرکت میکنند و ماه هم کره ایست تابع و در مدار زمین، توجه دانشمندان به ستارگان بیشتر شد و دوسیاره بنام اورانوس و نپتون کشف و بر تعداد سیارات منظومه شمسی افزوده شد. اما در ۱۳ مارچ ۱۹۳۰ مطابق بقی ۲۴ حوت ۱۳۰۹، لول منجم دانشمند امریکایی به کشف سیاره دیگری موفق گردید که نورش تا زمین در مدت شش ساعت و هفت دقیقه میرسد و مدت حرکت انتقالی آن به دور آفتاب تقریباً ۲۴۹ سال زمین وقت میخواهد و یک قمر نیز دارد که حرکت آن به خلاف دیگر اقمار نظام شمسی از شرق به غرب می باشد. آیا میدانید نام این سیاره چیست؟

باز هم ۱۵۸۹

از این اعداد نیز عدد ۱۵۸۹ را می توان بدست آورد.
مثال

۷۶۵

۵۶۷

۱۹۸

۸۹۱

۱۰۸۹

۷۶۵

۸۷۶

۹۸۷

شما هر یک از اعداد سه رقمی فوق را معکوس کنید و معکوسش

مسابقه

وژولیده و ریش انبو هم داشت همه از دیدن او دچار تعجب شدند. رئیس هیات ژوروی از او پرسید :

— ببخشین آقا... شما کی هستین و چه می پرسین ؟

آن مرد گفت :

— منکر قرار نبود در اینجا مسابقه ای صورت بگیرد ؟

— چرا ... همینطور است ..

— راجحیت مودل انتخاب کرده بودید، نام من مودل دو دو ف است ، بفرمایید اینهم مکتوب شما...

رئیس وقت و وقتو که مکتوب را دید بطرف گنادی که همانطور خاموش در چو کسی مسابقه نشسته بود رفته گفت :

— پس شما که هستید و چه نام دارید؟ درین وقت گنادی به مشکل خود را دورداد

سرش عرق کرده بود و در برابر چشمانش امواج آبی رنگ بحر در تلاطم بود و اشکال

غیر معنی در میان امواج می رقصید ، گوش او صرف صدای امواج بحر زامی شنید. گنادی

بانخه عجیبی بطرف مودل دو دو ف واقعی که ریش و سر رسیده داشت نگاه کرد ،

آشعه افتاب را که از پنجره بدرو آمده بود تصور نمود افتاب سو زان جزیره ایست

که کشف نموده .. و آوازی از گلویش خارج شده...

— او .. هه .. او هه .. بابالو لو .. بابالو بابو با ..

بعد بلند خندید ، باخو شحالی صدا کرد :

— میکلو خوماکلی .. دریا نورد معروف .. و همانطور خندید ، از سالو نبرآمد.

(پایان)

خشک شد آب شیر دهن های دستشویی ها جاری گردید و صدای ماشین آلات سلمانی ها در سالون پیچید .

سپس مودل فرانسوی (کالیسو) آغاز کردید.

ماشین ، شانه ، برس و بازهم ماشین بکار افتاد درین وقت برق قطع شد و ماشین های برقی از کار افتاد ، هر دو سلمانی از ماشین های

غیر برقی کار گرفتند با لایحه مر حله نهایی مسابقه اعلام شد.

— تراش کردن سر به مودل درو نمودن - علف کانادا شروع ...

خلاصه پرورشید در کانکور مد کو ر برنده شد. هیات ژوروی دست او را فشردند

و هر کدام بوی تبریک میگفتند. بوی سلمانی

ایکه شکست خورده بود غمگین و ناراحت بالای یک چو کی نشست و شروع کرده

تراشیدن ریش خود. سرهای مردو مودل یکی تراشیده شده بود مودل اولی شروع کرده

بود به چشم چرانی و شرین زبانی همراه زبانی که از آرایشگاه همجواری تماشا آمده

بودند. درین وقت صدایی از یک گوشه شنیده شد.

خیلی ببخشید که اندکی تا وقت رسیدم ... ولی تقصیر من نیست سرویس

های برقی برای چند ساعت از کار افتاده بودند و من مجبور شدم با پای پیاده خود را

به اینجا برسانم ... آیا بسیار تا وقت شده ... ؟

همه متوجه مردی شدند که موهای فراوان

بجناح چپ و بر عکس آن شانه نمود. گنادی فکر میکرد که باید تمام موهایش از پیخ

وریشه کنده شده باشد ، وقتی که به آینه نگاه کرد دید موهایش سفید شده ، تصور

نمود که بالای کشتی سریع السیر کاپیتان کشتی هدایات لازم را صادر میکند ، فقط

دوربینش کم بود.

هیات ژوروی هر کدام با عجله به نمره دادن سلمانی ها مشغول شدند . کانکور

بشکل هیجان انگیز و بی سابقه ای جریان داشت.

صدای اعلام کننده بلند شد . شکل دادن موی به مودل تیدی .. یعنی

چی نمودن پیکر بشکل بچگانه یک ... دو سه ...

پرو شیف و بوی یعنی هر دو سلمانی مانند کارکنان اطفاییه بسرعت مشغول

کار خود بودند گاگی چیچی ، گاهی شانه و ماشین برقی و گاهی سالان دیگر خود را

برداشته به موهای مودل های خود چنگ می زدند.

از سالون آرایش زنانه که در جوار سالون قرار داشت آرایشگران و حتی

مشتتری های شان در حالیکه (بی گدی ها) به موهای شان بود برای تماشای مسابقه آمده

بودند.

اعلام کننده صدا کرد :

— عملیات بعدی ، برگرداندن رنگ اصلی موها و (بوی گلی) نمودن آن به مودل

میشل ژانی .. یکدوسه شروع ..

باز هم بوی تل هاته و بالا شد دستمال هاترو

خواهم خرید) بخصوص از پرستار شفاخانه شنیده بود که در فرو شگاه ها اشیای ارزان قیمت هم پیدا میشود و این مطلب اندکی او را خوشحال ساخت ناگهان باز آوازی را شنید.

— شروع می کنیم ... یک دو سه.

به تعقیب آن آواز ناتراش و نا خراش ماشین برقی در گوشش طنین انداخت اکنون سر

آنها به مود (بلیک جون) که شماره آن ۴۵ بود باید چی می شد این مود را هیات ژوروی از

مجله مودینام (لوشوانتیم) اقتباس کرده بودند چند دقیقه بعد باز صدای تو فب بلند شد

سرو صدای مو قتا خاموش گردید. درین قسمت بوی یکی از سلمانی ها نمره زیاده

گرفته بود هیات ژوروی بدقت عقب گردن اطراف گوش های هر دو مدل را ملاحظه

نمودند تا کدام سلمانی آنرا خوبتر بر سر زده و پاک نموده.

اعلام کننده مسابقه صدا کرد : عملیات بعدی ، بیرنگه ساختن موی و شکل دادن آن

به مود (کور سار).

از پس همه بر هیجان آمده بودند فرا موش کردند شماره این مود را تذکرید هند. هنوز

حرف اعلام کننده تمام نشده بود که هر دو سلمانی مایع غلیظ و چسبناکی را بروی مو

های مودل های خود ریختند . « گنادی پتوف » ناخواست اعتراض کند و حرفی نزد سلمانی

باهر دو دست بدو طرف سرش فشار داد و بچنگ زدن در موهایش شروع کرد.

این وضع برای گنادی طاقت فرسا بود. اما تحمل ناپذیر تر عملیاتی بود که بعدا

شروع شد. سلمانی عقب گردن او فشار داده سرش را بروی دستشویی خم نمود و آب داغ را

رایالای موهای او جاری ساخت ، سپس شانه را برداشته بشکل طالمانه موهای او را از

پیشرو به عقب و از عقب به پیشرو و بعد

عکس جالب

اسب ها بهم تعارف

می نمایند؟

خیر - هنر سوارکاران و مهارت

عکاس را تمثیل می نمایند





حالت ظاهری اش به گدا می ماند
ولی در اندیشه اش و در عمق نگاهش؟

گداهای حرفوی

با کتابچه های بانك

تحریرك مینماید، در حالیکه گداهای حرفوی با کتابچه های بانکی خود ثروت قابل ملاحظه را بدست آورده اند، و حالا تفکیک گداهای حرفوی از گداهای مستحق کار مشکل است زیرا وضع ظاهری گدای حرفوی از گداهای مستحق خرابتر است، سابق گداهای پولی را که جمع میکردند در بین تو شک های کهنه و مندرس ذخیره میکردند اما حالا بعد از اینکه پول را جمع کردند نزدیک شام یک تن از آنها لباس قشنگ را پوشیده و در بانك پول های جمع آوری شده را ذخیره میکنند.

مجله بو نته در یکی از شماره های خود در صفحه آئینه دنیا را جمع به گداهای حرفوی و کتابچه های بانك شان را بهر مصوری را نشر نموده که اینك به اختصار عصاره آنرا می خوانید

گداهای دارای يك فامیل بزرگ هستند که اعضای فامیل هر کدام شان روزانه به اشکال مختلف برای پول پیدا کردن بیرون می آیند که قیافه های گرد آلود و اعضای بیستر شده شان احساسات و عواطف هر کس را

بعضی از آنها مانند تبتی ها دارای چند شوهر میباشند . مردم بهوتان خیلی دیندار و ذوقله های گوشتی شامخ یادگار و مجسمه بودا را تراش و نصب کرده اند و در هر کجا بیرق سفید مذهبی شان در اهتزاز است دره ها و قله ها توسط پلهای که از شاخه ها و پوست بانکی تهیه گردیده جاده های مذکور را بهم وصل میکند که دراز ترین این نوع پله ها به هفتاد متر میرسد . بهوتانی ها مردمان خیلی قوی و عضلاتی جهان میباشند حیات در لابلاهای کوه ها ، و فضای آزاد تغذیه مواد طبیعی ، غذای برنجی ، آرد ارزن ، مسکه و پنیر سبب میشود که بشری ۱۰۰ کیلو را در پشت برداشته سفر چند روزه را بپیماید . بهوتانی ها هر شغل و پیشه ای که باشد بسیار پیشانی باز استقبال می کنند از این و در کشوریکه تخنیک سیر ابتدایی خود را می پیماید مردمان آن از هیچ گونه زحمت و کاری دریغ نمی کنند .

اطفال شان از سه سالگی بمشق و تمرین تیر اندازی ، تیر و کمان که سیورت ملی و عنعنوی بشمار میرود



برای جلب توجه مها رت کافی دارد



هر کدام شان به چال مخصوص برای دستیابی به پول چنگ میزنند

(بقیه صفحه ۴۳)

بهوتان...

مهاجرات یا خانواده آن خواهد بود تا سال ۱۹۶۳ تعداد خارجیان و سیاحین در بهوتان خیلی کم بود که جهت ر هایش آنها چند عمارت کوچک در اطراف قصر مهاجرات در پنا خا اعمار گردیده بود که گنجایش صرف پنج یاشش نفر را داشت .

اکثرا اهالی بهوتان لباسهای لمبوس تبتی داشته ، رنگهای شوخ و مقبول را خوش دارند که بیشتر نارنجی و زرد را انتخاب میکنند پوشیدن لباس ملی خود را دایما احترام کرده بندرت واقع خواهد شد تا کسی را ملبس با لباس بیگانه دید . زنان درین کشور مانند هندیها مو های سیاه و چوتی های درازی دارند . زیور نزد آنها خیلی ارزش داشته ولو که کدام پنا هگاهی هم نداشته باشد و لو زیور کافی باید داشته باشند که کمره ها علاوه بردست درینند با و طوق های نقره یی بزرگی بگردن دارند . زنان همردیف مردان در حیات اجتماعی حصه گرفته و مانند مردان به عین مرتبه و مقام میباشند

شماره ۴۳

چلند قرار دارد که مساوی به پنجاه پیسه میشود . بهو تان از کشورهای خیلی عقب مانده و عنعنوی جهان محسوب میشود .

انیشین

ژوندون

رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهمتم : علی محمد عثمان زاده .
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبور ۲۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراك :
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت يك شماره ۱۳- افغانی
صفحه ۵۵

پروانه بی بال بر فراز فوجی یاه

پرواز بدون ماشین

بو سیله «گدی پیران بز رگت از فراز قله یکی از بلندترین کوههای آلمان که ۲۹۶۳ متر ارتفاع داشت، صورت گرفت. وقتی هارکر در دره «ایروالد» سلامت فرود آمد، از خوشحالی میرقصید و یکی از آهنگها را با آواز بلند میخواند، زیرا کسی دیگری قبل از وی بچنین افتخاری دست نیافته بود.

بعدتر یکسلسله پروازها را به همین روال در سوئیس، بعدتر فرانسه و سپس در جاپان به مل آورد و مخصوصاً با پرواز بوسیله این ازدهای بی بال و بی دم و این پروانه بی بال ویر، از قله ۳۷۷۶ متری (فوجی یاما) ریکارد شکست ناپذیری قایم نمود.

بعد مدرسی در نقاط مختلف اروپا تاسیس شد و میک هارکر توانست معلومات و تجارب خود را در رشته هوانوردی بوسیله گدی پیران در ارتفاعات بلند، بدیگران انتقال دهد و امروز تعداد زیادی از سکی بازان شوقی و حرفه ای با استفاده از این تجارب، آزادانه بهوا پرواز میکنند.



در صورت لزوم مسیر پرواز گدی پیران را میتواند با فشاریکه بچپ و راست آن وارد نماید، تغییر دهد. نخستین پرواز میک هارکر

ساخته شده بود. این ازدهای مصنوعی ۲۲ کیلو گرام وزن داشته ابرار پرواز آن مجموعاً ۱۶ متر مکعب میباشد. پیلوت یا راننده آن روی یک گاز که از فلز نازکی ساخته شده در مرکز ثقل گدی پیران نصب

انسان مترقی امروز، غالباً بوسیله تکنیک مدرن در جستجوی طریقهای جدیدی است تا آرزوهای دیرینه بشر را که در آغاز خواب و خیالی بیش نبوده است، برآورده سازد. این تحقیق ها و بد نبال آن ایجاد و ابداع و نوآوری مختص بمسایل بزرگ علمی و اجتماعی نیست، بلکه در ساحت تفریح و سپورت و خوش زیستی نیز سعی شده ابتکاراتی بعمل آید.... و اینک می بینم که از دو سال باینطرف خیالات یکی از کشتگان تاریخ بنام دیدالوس و پسرش ایکاروس که بحسرت مردند، بوسیله مرد ۲۷ ساله ای بنام «میک هارکر» عملی شد و توانست بو سیله یک «گدی پیران» بزرگ از یک ارتفاع ۳۸۰۰ متری بزیز آید. میک هارکر که از پروازهای مکرر با وسایل ماشینی به ستوه آمده بود، میخواست مانند پرانه آزادهای در هوا پرواز آید... نه آنگونه پروازی که پیشینیان بال مصنوع بر بازوان بستند و هنگام سقوط، گردن و دست و پای شان شکست و نه چون دو برادری که در راه ساختمان طیاره جان سپردند.

میک هارکر برای این منظور از گدی پیران مخصوص استفاده کرد که بوسیله موسسه ناسا قبل برای بر گشتاندن و انتقال کپسولهای فضایی، بصورت خیلی فنی و مستحکم

د ۷ مخ پاتی

دبایزیدروشان

به خلورو کتیکوری ویشلی وو، مقالی دیر ابتکاری جوانبهم درلود او هغه داچه درویشان او یا هغه ته ورته یو شمیر نومورکی آثار بی هم معرفتی کړل، به دی لیکنه کی دبایزید په آثارو کی سر بیره پر خیرالبیان مقصود المومنین، صراط التوحید، حالنامه، فخر الطالبین، واجیدی شلوك او مکتوبات، خورپان هم داوولف کیرو مشهور انگریز له قوله دبایزید په آثارو کی ښوول شوی، او د اطلاعاتو او کلتور وزارت په خطی کتابخانه کی دبایزید روښان یوه نومورکی رساله چی تر او سه بی هیچیری خړک نه معرفتی شوه.

اوپه روښان ډوله آثارو کی هغه منظومه خطی رساله چی دښتو ټولنی په کتابخانه کی خوندي ده هم ښوول شوه، او مفصلی خبری پری وشوی،

صفحه ۵۶



صدا رنگه دبایزید دیروانو، ارزانی پوشمیر داسی آثار بی خړگند کړل چی چایی نوم نه و اوریدلی. دولت لوانی، میرزا خان ارمر، کریمداد روښانی، قایم داد، علی محمد مخلص ملا عمر، ورکزی روښانی او نصرالله روښانی په آثارو بی هم خبری درلودی او ورسره بی دروښانیانو یو شمیر داسی صوفیانه حلقی وښوولی چی دښاغلی لیکوال په تحقیق کی اوچت معیار تری ښه خړگندیده. دریمی غونډی وروستی مقالو «روښانی نهضت او د هغه د ماتی او پر مختک عوامل» تر سر لیک لاندی دښاغلی عبدالباری جهانی وه، چی ده په خپله مقاله کی وویل: «روښانی نهضت د کروندگرو بوداسی نهضت و، چی له یوی خوا فلسفی ارزښت لری، او له بلی خوا چی یوه پیری روانو نوڅکه ممتاز مقام لری». په دی مقاله کی د دغه نهضت د پرمختک شرایط او د ماتی عوامل و خپرل شوی و.

موجوداتیکه منبع عاطفه

در باره معاش ها هوارش که مبلغ ۱۶۰۰ - افغانی است رضا یتش را اظهار کرده و گفت خوشوقتیم ازینکه درین محیط که ما کار میکنیم حقوق مساوی به زن و مرد قایل شده اند.

نفیسه دختر یست گرم وصیمی اما اندکی محجوب. وی که هفت سال است در فابریکه نساجی بگرامی کار می کند خیلی آرزو دارد مکتب بخواند، فاکولته برود و دانش بیاموزد.

مکربخت با او سر تا سازگاری



یکتن از کارگران جوان عقب ماشین تاپه مصروف کار دیده می شود
شماره ۴۳

شناخت اشخاص از روی اثر

امیدوار است ثابت نماید، که با داشتن چندین نمونه از اثر «آهنگ صدا» شخص مجهولی موفق خواهد شد، شخصی را از بین میلو نهانفر علی الرغم آنکه آواز خوب تغییر بدهد تشخیص و تمیز دهد. «گزستا» علاوه میکند که قبل از تطبیق این پروژه می بایست نمونه های زیادی از صدا را تجزیه و تحلیل نمود.

«اثر آهنگ صدا» را ریستر و گرام صوتی نامیده اند هر چند در ظاهر «اثر آهنگ صدا» را ریستر و گرام صوتی نامیده اند هر چند در ظاهر بسیار شگفت و عجیب می نماید اما علایم مذکور اشکال اساسی را عود می سازد که نسبت به گوش به چشم بهتر محسوس است.

دیگر شکل و حجم دهان، گلو، سوراخهای بینی به کمک یکدیگر عملی انجام میدهند که در نتیجه انرژی صوتی تشخیص پیدا میشود. شکل این امواج علی الرغم آنکه شخصی آواز خود را پست یا بلند نموده و یا به هر نحویکه بکوشد آنرا خراب بسازد باز هم ثابت باقی می ماند.

راجع به نوعیت صدا می بایست اظهار داشت که نوعیت آن با افتادن دندانها، کشیدن تانسیل های گلو نسج غده های بینی و یا قرار دادن چیزی در دهن تغییر میکند. اما اگر شخصی بخواهد د ر اثر عمل جراحی نوعیت آواز خود را برای همیشه دگرگون بسازد، عمل مذکور دشوار تر از آن است، که کسی بخواهد اثر انگشت های خود را تغییر بدهد.

این هم فهمیده شده است که نوعیت صدای انسان به مرور زمان و کبر سن تغییر نمی یابد و گزستا حقیقت این موضوع را با نمونه های مختلفی که طی سالیان دراز از نطق های رادیو و غیره تهیه نموده است ثابت میسازد. «گزستا» عقیده دارد که تشخیص اشخاص به وسیله آواز در آینده به حد کمال خواهد رسید. طوریکه امروز اثر انگشت ایسن قوس صعودی را می پیماید و ایسن امر برای دریافت انسانهای فراری و پنهان آسانی زیادی پیش دست خواهد گذاشت.

شناختن مردم با نشان انگشت یا توسط آهنگ آواز شان درکنار فعالیت های روز افزونی قرار میگیرد که دانشمندان برای یافتن چگونگی عکس العمل های روان مردم انجام میدهند خطوط کف دست، خطوط

بقیه در صفحه ۶۲

صفحه ۵۷

پروانه‌ها در هوای آزادی

اسرائیل در آن واحد کشته شدند و دو مرد اسرائیل اما این پایان ماجرا نبود قوای نظامی اسرانیل دست اندر کار شد و فعالیت کوماندو هارا نقص ساخته و قطع نمودند. زمان سپری شد. بالاخره و قتی فرار شد که دیگر آنها از حالت عادی خارج شدند و بمایشین تبدیل گردیدند، اسرائیل ها انتقام گرفتند و سه کوماندوی فدایی راجا بجا کشتند



در بیت المقدس یو لیس اسرائیلی که توسط افراد ملکی کمک میشود.

یخ شکن‌ها

تماشا چیان و همقطاران آنها به کف زدن پر داخند این دو جوان خود را در بین آب انداختند و بعد از آنکه ۲۵ متر شنا کردند و از آنطرف دیگر حوض برآمدند تصدیق نامه ها و نشانه های شناوری را دریافت کردند.

«مورژ» هاز آب بیرون میشدند و تیریکات اطرافیان خویش را قبول مینمودند.

بعضی از آنها خواستم مصاحبه ای کنم. يك مصاحبه خیلی کوچک و مختصر:

راستی مشکل است در همچواوقات مصاحبه انجام داد از يك طرف ممکن است در همچو هوای سرد کسی را متوقف نمود وزیر باران سوالات گرفت و از جانب دیگر ممکن است رنگ قلم را دفعتاً یخ بزنند و «مورژ» هاهم که از سردی دندانك میزنند به بهانه اینکه لر زده دندانها را به کسی نشان ندهند بالای راپورتسر خنده های تصنعی کنند و مردم طرف قلم خودکار او ببینند و اشارت ها کنند. اما حقیقت اینست که «مورژ» هاهم این شدت سردی را احساس نمی نمایند و چرتی هم نمی زنند.

نیکلای گرینسکو هنرمند نامدار اتحاد شوروی هم در جمله «مورژ» ها قرار می گرفت:

چهارمین زمستان نیست که به شنا میبر دازم و ازین کارم اصلاً پشیمانی هم ندارم زیرا شنا در زمستان عمل شایسته و فوق العاده ایست. سابقاً اینطور بود که پس از هر تمرین (بلی بعد از هر تمرین حتی نمی گویم بعد از قلم گیری) به مشکل می توانستم حرکت کنم ولی حالامی توانم، دو سه تمرین رابه سهولت تحمل کنم....

انجنیر نادیا میگوید:

نه سال است که «مورژ» هستم. و درین مدت حتی يك بار هم ریزش نکرده ام ولی سابقاً در هر زمستان مبتلابه گریپ میشدم...

گرچه لازم نیست عمر خانمهارا بر سیدولی «ایوانو» فوراً اعلام داشت: من سن و سال خود را پنهان نمی کنم

در همان روز در حدود چهل و هفت «مورژ» جدید قادر شدند تصدیق نامه این سپورت را کمائی نمایند و پنجاو چهار نفر از جمله تماشا چیان نام نویسی کردند تا بعد ازین خود را آماده ساخته و شامل مکتب تمرینات این نوع سپورت شوند. این نام نویسی ها همه در همین کنار حوض انجام شد.

ولی برای من گفتند که تا زمستان آینده از جمله این پنجاه و چهار نفر جدید الشمول یکی آنها هم حاضر نخواهد شد. «مورژ» ها هنگامی به مشق و تمرین می پردازند که درجه حرارت هوا فوق صفر است نه تحت آن. جالب تر اینکه تمرین آنها درست در فصل تابستان انجام میشود بعد از دوس آنها در فصل خزان ادامه می یابد. از روی احصائیه

عمومی شنای زمستانی مکتب مذکور حالاً در مسکو در حدود دویسم هزار «مورژ» مشغول تمرین است که ۴۶۲ نفر آنها زنان تشکیل میدهد مگر این رقم تنها آن کسانی را نشان میدهد که به صورت منظم و تحت رهنمائی استادان بصورت سیستماتیک تمرین

مینمایند ولی با وجودیکه از قدیم الایام همه میدانند که آّبازی در ایام زمستان برای اشخاصیکه عادت ندارند و تمرین ندیده اند بازی بسیار صحت و تندرستی است تعداد (مورژ) ها ازین رقمی که ذکر شد به مراتب بیشتر است و مردم بطور آزادانه به این عمل دست می زنند در اطراف حوضچه بیرق های سپورتی با رنگهای مختلف به اهتزاز در آمدند، آرکستر همانطور که مینواخت «مورژ» های یکی دنبال دیگری خود را در آب می انداختند و قطرات آب بالای لباس تماشاچیان پاش میشد و همانجا یخ می بست. و در همین نزدیکی ها گروه دیگری سپورتمن ها مشغول تمرین هاکی روی یخ بودند....

در گذشته شاعر

اجتماعی شعر امروز هستی خود را نمیتواند بیان کند.

و در برش دیگر آن شعر از یکسو که محصول تکامل هنر و ادبیات گذشته است، نمیتواند از معنویات اجتماع امروز ش بهره ببر دارد اینجاست که شعر با محتوای آئینده های جامعه ای معنوی شکل می پذیرد آنجا که شاعر امروز ازدرد نامرئی و مرئی جامعه خویش متأثر است می سراپد :

یک شاخه درسیاهی جنگل

بسوی نور-

فریاد می کشد

و این دویرش، هر دو - شعر امروز را می تواند به شکل خوبش بازتاب دهد.

از رویین میرسم: به عقیده ی شما صفات مشخصه که شعر امروز را از شعر دیروز متمایز می سازد چیست ؟.. میگوید:

- شعر امروز شعر انسانیهای عصر است و شعر دیروز شعر انسانیهای دیروز البته این گفته بدان معنی نیست که مایان شعر امروز و شعر دیروز دیوار بکشیم حافظ هم شاعر امروز است شاعر امروز بخاطر آنکه شعر حافظ آن نهاد های رادر خود نهفته که هم اکنون با ما در پوست مبارزه با سالوس و ریا و عدم توجه به پایگاه انسانی و ازین و ست که نمیتوان گفت:

حافظ بدر روزگار مانسی خورد ولی مقررهای دیروز با مقررهای امروز متفاوت است از یک گوشه اگر حافظ تا از دنیای امروز خودش را حفظ کرده است بخاطر اصالت اندیشه ی انسانی اوست و ازینرو با ما است.

ولی امروز جامعه ای ما در ساختمان اجتماعی خود با جامعه ای حافظ فاصله ای پنج قرن را دارد ازینرو ست که حافظ از یک گوشه که با ما است از چندین جهت دیگر با ما نیست. و این شاعر امروز است که بازیستن در میان جامعه ای امروز و قرار داشتن در کشاکش زندگی امروز که بسیار پیچیده شده است خود را با اجتماع خود ش هم طراز ساخته دست و پند های زندگی امروز را بر مبنای بنیاد فکری خود در نظر می گیرد.

بصورت فشرده میتوان گفت: شعر دیروز از دو جهت با شعر امروز فرق دارد یکی از لحاظ شکل و دیگر از لحاظ مضمون شاعر امروز از لحاظ تخته پندهای و زنی از تقداتی وزن جا مد عروضی و یکسانی قوافی در فضای آزاد تری اندیشه اش را رها می سازد و دیگر و سمبول های از قبیل، شمع، پروانه، قافله، مجمر، تیغ و تیر و کمان و... کار مضمون سازی شاعر امروز را آنجا نمیدهد امروز واقعیت محسوس و ملموس محیطی است که به شعرش رنگ و تجدد می زند و او را از افاده های شعر دیگران

همپای تصویر در هر شعری وجود دارد چه وزن عروضی با شد و چه وزن غیر عروضی.

شما در مورد شعر غنایی چه نظر دارید ؟.. آیا شاعر امروزی نباید شعر غنایی بگوید ؟...

- شاعر از یک سو که در برابر جا معه زندگی اجتماعی رسالت دارد از سوی دیگر نمیتواند طریقت وجودی خود را نفی کند. زیرا شخصیت هنری شاعر همواره چون پرتوی نافذ بر افکار و اندیشه هایش می تا بدو اورد در مسیر زندگی روزانه اش با تمام عواطف احساسات و ادراکاتش همراهی میکند. و بنابر آن در پرداخت هنری اش خواهی نخواهی تابع عواطف خود است. چه این عواطف از گونه ی عواطف عمومی باشد یا خصوصی.

شاعر گاهی بانها خویش محسوس است و گاهی با بیرون از آنها خویش. واقعیت اینست: که عوامل درونی شاعر در شعر - خطی درشت بجای میگذازد و از اینجاست که گاهی غلبه ی عاطفه ها و احساس ها شعر شاعر را به گوش می نهد و آنرا با تمام سوزندگی هایش و تمام ملامت و ملامت غنایی اش بر روی کاغذ می ریزد مثل:

امشب به قصه ی دلم گوش میکنی
فردا مرا چو قصه فراموش میکنی
و یا این بیت پژواک شاعر خودمان:
شراب در برم و دوست در کنار من است
بیار پاده که امروز روزگار من است

و یا:
درین چمن که نسیم است یار بی هنران;
چرا شکفته شود ؟... بخت آرمیده من
و بدینسان شاعر در خلوت درون خود با خویشتن به راز و نیاز می پردازد، از معشوقه به شکایت بر می خیزد و از وی ناله سر میدهد و یا رنج هایی خصوصی اش را از زندگی بر زبان شعرش جاری می سازد و بدینگونه خود را با همزاد همیشگی اش که عاطفه ها و احساس هایش است در وصل همیشگی می یابد.

از رویین میرسم: یک شعر خوب امروز - چگونه شعری را گفته میتوانیم ؟... و او میگوید:

- به نظر من شعر خوب شعری است که دارای عاطفه ای قوی تصویر ذهنی بکروز تازه و غنای زبان باشد.

شما در مورد آوردن ((شعار)) در شعر نظر دارید ؟..

- به نظر من در هر شعر خوب پیامی است و تدایی شعر بدون پیام و نداه پیام برای مردم ضرر ندارد. برای منادی آن تکرین می یابد چیزی لایبی است.

اندیشه های فلسفی ناصر خسرو برای عروج اندیشه انسانی در بزرگداشت خرد

بقیه در صفحه ۴۹

- کردن آویز کسان دیگری

۴- بی وزن و بی قافیه ((البته تاکنون منظور وزن عروضی بوده است)) که بدون وزن عروضی و بدون قافیه است مثل شعر که الان ذکر میشود:

لبانت به طراقت شیر.

شبهانی ترین بوسه هارا

بشرمی چنان میدل کند:

که حیوان غا رنشین از آن شور می جوید تا بصورت انسان در آید.

تاکنون سخن های زیاد پیرامون وزن شعر و اینکه آیا وزن در شعر جوهر است یا نه ؟ سخنان زیادی رفته به نظر من شعر در حالات مختلف و به مقتضای مورد زبانی تکیه یس می یابد خصوصاتی است که نمیتوان از آن صرف نظر کرد مثلاً: در اشعار سپید که تاکنون در کشور ماچندان رواج نیافته است نظر به مقتضای زبانی میتواند از بار سنگینی وزن و قافیه جدا گردد و به گفته ی ((نیما)) ((در طوای مجاهات شعر آرمونی را به وجود می آورد که خودش وزن معینی ایجاد نمیکند و این حتمی نیست که با همان معیار های عروضی سنجیده شود ولی بصورت کلی وزن

متمایز می سازد.

این دو عامل شعر امروز ما را با شعر دیروز هم از لحاظ بیان و هم از لحاظ نگرش درونی آن تفریق میکند.

و اینجاست که از رویین میرسم: پس در مورد وزن و قافیه شعر امروز نظر شما چیست ؟...

میگوید:

- در شعر معاصر تاکنون (۴) شکل وجود داشته است.

۱- عروضی-مفلسی و متساوی بگو نه ی اشعار حافظ، بیدل و دیگران.

۲- شعر موزون عروضی بایستی و بلندی قوافی مانند این شعر:

در کوچه های شهر براه افتاد:

انبوه خفتگان را-

تک، تک بنا م خواند و صدا کرد

میتاب و آب و آئینه ها را

بوسید و عاشقا نه دعا کرد

۳- موزون بی قافیه مانند این شعر:

بستم:

صدفی خالی یک تنهایی است

و تو چون مروارید:

ماه گیری ..



اگر خانه ساختن بر یخ نا ممکن است مانعی وجود ندارد اگر خیمه ککی را بر یخ بنا کنیم و خود را مستریح احساس کنیم.

قر بانیان بیگناه...

جاست که و لسوال شکر دره موفق به کشف قضیه گردیده با شو هر «میا» که برای یافتن همسرش به ولسوالی مراجعه کرده است به منزل «دین محمد» ر همسپار میگردند در آن جا «میاخله» و قتی شو هرش را می بیند اعتراف میکند که گل جان شوهر منست .

به اثر جرگه های قومی که بین ناصری ها و لکنخیل ها صورت میگیرد . ناصری ها خواستار چیز دیگری میشوند میگویند چون مرجان حلیمه را بدون رضایت ما به عقد خود در آورده است باید قوم لکنخیل برای ما «بد» بدهد .

قوم لکنخیل موضوع را قبول میکنند و در می یابند که ما چرا بهمین جاپان می یابد. غافل از این که ناصری ها مکر دیگری میخواهند بکار ببرند پیش از توضیح این مکر باید گفت که بعد از اختطاف «میاخله» لکنخیل ها به طرف و لسوالی سروبی در حرکت شده و هر کدام آنها به صورت پراکنده در دامنه های «لته بند» سکونت اختیار میکنند .

ناصری ها باز آرام نمی گیرند، گروهی یکجا میشوند گروه دوازده نفری . با هم مذاکره و پلان طرح میکنند که باید دیگری را اختطاف کنند و با این نقشه نابجاست بکار میشوند بصورت مسلح، در نصف شب بطرف «دهن قول» و لسوالی سرو بی سرازیر میگردند . همه خواب کرده اند، همه به خیال راحت سر به بالین نهاده اند، دل های شان آرام است اما... گروهی که به شبزوردی معتاد شده اند در تکاپو هستند تا دیگری را بر بایند.

در تار یکی دسیاهی به خیمه ای که «عمر خیل» در خواب عمیق فرو رفته است حمله می برند، ناگهان غریو و شیون بلند میشود و سکوت مبهم و گنگ را از هم می پاشد «عمر خیل» را میگیرند برادرهای او را بسته میکنند به چشم های شان خاک می پاشند و مادرش را تهدید بافیر تفنگ مینمایند. «عمر خیل» را در این گیر و دار فرار می دهند او را باز هم به مثل «میاخله» کشی کشان می برند درین تب و تلاش چوری های «عمر خیل» بدستش می شکنند، دستا نشن خون پر و خون آلود نالان

داشتند انار گل، گلزاده، محمدزی، و متان، بودند... دختراک در این قسمت نفس تا زه میکشید، اندوه بی یائیکه برقیافه رنگ باخته او سایه می افکند و در چشمانش موج میزد انسان را اذیت میکرد میخواهد گریه کند، میخواهد فریاد بزند . چون بیننده در برخورد اول این علایم را در او می بیند .

بعدا ادامه میدهد . «بعد از چند شب باز در شب تاریکی مرا از خانه سور گل خارج و به کنار سرك عمومی به يك مو تر والکا نکسی سوار نمودند و به ولایت بغلان به منزل شیرین بردند .

قبل از آنکه به منزل شیرین برسیم سه شب در قر به جات پلخمری در خانه های بسر بر دم که ندانستم کجاست بعد مدت پیست شب در منزل شیرین در بغلان ماند م که د راین منزل تنها و تنها انارگل یامن بود دیگرانش همه لا درک بودند، و از آنها اطلاعی نداشتم . بعد از آن شیرین مرا با انار به مو تر سوار کرده به منزل میرپادشاه به ولسوالی خلم ولایت سمنگان بردند .»

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی

باز چهره «عمر خیل» را اندوه ۲۵ مخ پاتی



خو تنو نذا کونکو دملی نذا به حال کی

خشم چیست

وارد میشود فو را احساس تا کم نمیکند بلکه بعد از فرونشستن خشم کم کم ملتفت درد ورنج خود میشود. ۲- خشم فهم قوه و تمیز را از کار انداخته مانع تشخیص خوب و بد و مفید و مضر میگردد. ۳- عواطف اخلاقی مانند رقت قلب نوع دوستی و غیر صفات عالیها موقتا از بین میبرد.

موجبات خشم در اطفال :-

گاهی خشم در نتیجه امراض عصبی پیدا میشود این امراض به وجوه مختلف ظهور میکند و معالجات معین را ایجاب مینماید لیکن در اطفال سالم خشم غالبا دارای یکی از موجبات ذیل است - ۱- تالعات جسمانی (دل درد - احتیاج به خوراک و خواب - حرکت و غیره) دیدن یا تصور خطر مانند تهدید - تنبیه و غیره.

۲- عادات نامناسب اطفال ناز پرورده که زودرنج یا به عباره دیگر نازدانه بار می آیند اساتیر از دیگران دچار خشم میشوند.

۳- لطمه وارد شدن به عزت، هم موجب خشم میگردد.

۴- والدین و اطرافیان طفل هرگاه از جزئی ترین چیز ی متغییر چه اطفال همیشه مقلد بوده و کوشش روحیه طفل تا ثیری به سزای دارد و خشمگین شوند این خود مینمایند که از رفتار و کردار والدین خویش پیروی نمایند.

فائده و ضرر خشم -

نباید تصور کرد که خشم همیشه زیان آور بوده و سزا و آ ناست که از نهاد بشر ریشه کن شود این عاطفه بشرط آنکه از حدود معین تجاوز نکند ممکن است بسیار مفید و نافع واقع گردد خصوصا هنگامیکه هدف آن دفاع از پاره تما یلات پسندیده مانند راستی و درستی - نوع دوستی - عدالت و غیره باشد کسیکه از این حسی دفاع و تعرض بکلی محروم باشد آدم بیچاره و زبون و زیر دست خواهد بود لیکن همواره توجه داشت با اینکه خشم از حدود طبیعی عدول نکند و بصورت نوع جنون در نیاید و بجای آنکه مدافع

تمایلات عالیه باشد خدمت گذار عواطف زشت مانند کینه جوئی حسد و غیره واقع نشود چه در این صورت موجب مخاطرات بسیاری گردیده که اثر منفی آن هم متوجه مخاطب و هم متوجه شخص خشمناک خواهد بود.

وسایل مجادله با خشم -

الف- پرورش بدن و تقویت مزاج و روان- این وسیله که برای تربیه و تلطیف بسیار از قوای نفسانی سودمند است برای معارضه باخشم نیز مفید می باشد زیرا این عاطفه حربه ضعفا است و شخص هر قدر قوی و سالمتر و دارای اعصاب محکمتر باشد و پسر تر خشمگین میشود.

ب- اجتناب از مجازات- تنبیه و مجازات طفل را به خشم می آورد و در اوحس کینه ایجاد میکند بنابر این

والدین تا حد ممکن باید از توسل بان اجتناب نمایند و در صورت ناچار ی مراقبت باشند که میان مجازات و خطا همواره تناسب رعایت گردد.

ج- عادت دادن طفل به تأمین و فکر- باید این نکته در اطفال ذهن نشین شود که از لجاجت و خشونت به مقصود خود نخواهد رسید.

انداختن آب سرد بروی طفلیکه خشمگین است، آب سرد التاب و هیجانات بد نی را تسکین میدهد گردش خون را کند و ضربان قلب را آرام میسازد.

ه- جلب توجه طفل به موضوع تازه برای تسکین خشم اطفال میتوان کنجکاوی آنرا نسبت به امر تازه بر انگیزت مثلا در برابر او سامان بازی اش را یا موضوع عیقه تازه گی داشته باشد و در عین حال جالب باشد آورد و یا مطرح ساخت بشرط آنکه به هیچ وجه ملتفت نشود که تدبیری در کار است و تسکین خشم او منظور میباشد.



خشم طفل را میتوان با طرح موضوع جدید از میان برد

بقیه صفحه ۶۰

قر بانیان بی گناه

هرگز نمی توانیم از چنگشان فرار کنیم. دوفتر یکن و یکمرد زشت او که شبیه خیانت کاران بود توسط مرد ریش سفید به ولایت آمده بودند، آنها خود به سراغ قانون آمدند مرد بد هیبت و زشت صورت بود، دستازی چر کین و حلقه حلقه بدور سرش پیچیده بود، زن آرا م و خا موش در کنارش ایستاده بود پیر مردی آنها را تسلیم پولیس می نمود، زن «عمر خيله» بود و مرد

خانه شاه و لی تا م آ مدیم و چار شب دیگر هم در همین نواحی بسر بردیم. در روز های آخر انار گل اظهار میکرد که از سبب اختطاف من بسیاری از قوم ناصری هابندی شده اند. و قتی این سخن را گفت نور امیدی بدلم نشستم چون میخواستم پسوی واقعیت بشتابم، واقعیتی که آنقدر دور نیست و انتظار مرا می کشد و انار گل میگفت که ما مجبوریم خود را باید تسلیم حکومت بکنیم چون پولیس در تعقیب ماست،

در گذشته شاعر

انسانی این مرز و بوم ارج و لای را تنبیه کرد و همانگونه افکار عرفانی مولای بلخ بخاطر تنبیه پایگاه انسانی، انسانان جامعه اش چیزی غیر قابل انکار است.

از رویین میپرسم: که اگر به صفت یک منتقد از شما در مورد چگونگی شعر خود تان بپرسم چه خواهیم شنید...؟ میگوید:

من اعتراف میکنم که شعر من بدان پایه و مایه نرسیده است که یک شعر را در مجموع آن متعالی جلوه میدهد. خلاصا و کبیر هایی در شعر من موجود است.

از نظر نقد در شعر خودم، بالوسیله ی خودم نمیتواند کامل همه جانبه باشد زیرا کفتم که پیش منری مننوز به اصلالتی نرسیده است. میگویم: آقای رویین قسمی که دیده میشود از شعرای معاصر شما اولین کسی هستیکه گاهی در بعضی از اشعار تان زبان ادبی و بکلی کنار میگذارید که پارچه ی (سنگشکن) تان نمونه ی خوبی است از آنکو نه اشعار تان گفته میتوانید: که نظر تان ازین عمل چه بوده...؟ در شعر سنگ شکن که شما گفتید: به نظرم لغات و ترکیبات ادبی وجود ندارد و من کوشیده ام که خصوصیات زبان غیرمعماری را که ایجاب می کنند آن پرورام، از یکن لحاظ به نظر من ترکیب ها، تلازم ها و لغات همه بصورت عامیانه ادا شده اند. البته من این شعر را، شعر عامیانه نمیتوانم بگویم: چرا که خصوصیت محتوای آن بصورت کلی روشنفکرانه است و از جمله زمینه ی فکلو ریک ندارد. زیرا آنچه اثر فکلو ریک را از دیگر آثار جدای کند محتوای عامیانه آنست مانند: قضیه های امیر ارسلانرو می امیر حمزه ی صاحب قران، بعضی داستانهای شهنامه و غیره.

انار گل همان آدم دزد بی عاطفه و دور از شهنامت افغانی او میخواست خودش اعتراف به اعمال زشتش کند.

اشخاصیکه در این ماجرا سهیم بوده و دست داشته اند و گرفتار شدند این ها اند. محمد اسماعیل، گلزاده، دوا جان، ملنگ، خیالی وزیر، انار گل، که به چنگ قانون سپرده شده اند. اما جستجوی پولیس برای دستگیری مستان محمد زی، گندیر، عثمانزی، صحبت گلدین، دوام دارد. تحقیقات درباره ایشان دوام داشته پولیس سعی میکند به زود ترین فرصت دوسیه تکمیل و سر نوشت تبیه کاران یکن حادّه در فروغ قانون و عدالت معلوم گردد.

موجوداتیکه منبع عاطفه است

میدان کار و فعالیت برای زنان فراخ فراخ تر میشود .
همچنان با توجه و بررسی از موقف اجتماعی زنان و احترام گذاشتن به حیثیت و مقام و الای آن از جمله اقدامات نیکو و مفید است که موسسه ملل متحد آنرا به تصویب رسانید .
و امیدواریم در پر تو این سال همه زنان افغان در هر کجای مملکت که زندگی دارند به حقوق انسانی و مدنی خویش نایل شده و آینده میمونی را استقبال نمایند .
در حالیکه عقر به ساعت شش شام را اعلان میکرد با ابراز سبک اری از کار گران جوان، فابریکه را ترك گفتم .



زنان کارگر در شعبه فلیته مصروف کار دیده میشوند .

زن از نگاه شاعران

لامارتین شاعر فرانسوی ، وجود زن را پایه زندگی و عشق به هستی و موهبت عظمای آسمان می شناسد و در ستایش او بدینسان داد سخن میدهد :

« ای زن ! ای برقی فروزنده ای که فروغ دیدگان مرا خیره می کند . ای گلدان آراسته ای که بادست کوزه گر آسمانی ساخته شده ای و نشان از درخشندگی اوست . آری ، آخر برای چه دیدگان مشتاق مادر برابر نگاه تو چنین مجذوب و فریفته میشود ؟ »

« عطرهاي شما ، فضا را برای ما عطر آگین تر میسازد . و تیکه نفس میکشید هوانیست که به درون سینه خود فرو می برید . روح ماست که همراه نفس پای بدرون سینه شما میگردد . »

« اما ... اگر نگاه هر مردی مشتاق دیدار چهره تو ، ای زن ، است ، تنهایی آن نیست که لبخند توفضا را عطر آگین می کند ، برای آن نیست که سایه مؤگان توادگاه اندیشه هائی است که روح مادر هوا آنها بسال می گشاید ، تنهایی آن نیست که مردان جهان تمنای ترا دارند ، برای آنست که خداوند ترا ، ای آفریده زیبا از روز ازل ، کانون فروزان جمله آتشها و جمله شعله های طبیعت قرار دو وجود را تجلی گاه هر عشق پنهان کرد . »

محصول آذر

بای پیاده سوار اسب ، موتور و هواپیما میبودیم اغلب کارمزد حیثیت قربانان غمه را بخود میگرفت مثلا هنگامیکه از جاده های الپسوی سوریه عکسبرداری مینمود ، اینجا صحنه کشتار نسیمی بوده و مقبره اش نیز در آنجا قرار دارد . این صحنه ها بوسیله فلمبرداری ما رسم اسماء بیلوف خوب عکسبرداری ما بوزیک ساده ولی زیبا که توسط توفیق قولیوف ترتیب شده اثر درست و عاطفی خود را بجا میگردد . این فلم نمایشی از درخشش بسیاری ستاره های جوان میباشد بخصوص رسمیم بلایف (نسیمی) و خالده قاسمووا که نقش فاطمه یعنی منبع عشق شاعرا را بازی مینمایند در فلم مذکور خوب درخشیدند .

ماکو شیده ایم تاداستان نسیمی را غنسی ، متقاعد کننده واصل نشان و همی تابه شاعر موصوف که بشر ، زیبایی و غار مونی را تقدیس مینمود اعتبار واقعی آنرا داده باشیم .

« اشتیاقها و هیجانها باید از راه روح لطیف تو با برسند . »

همچنانیکه هر فروغ آسمان باید از جانب افلاک بر ما بتابد . آنوقت هم که مظهر عشق نباشی ، نماینده امید و محبت مادرانه هستی .

محصلین پوهنتون

فعالیت های خود را در قصبات و دهات گسترش دهند . یقین هیئات سیار تعلیمی و تبلیغاتی در فابریکه ها و موسسات که زنها مصروف کار اند و هم در شهر ها و دهات دور دست کاریست که بد رستی میتوان از آن نتیجه گرفت .

به همین ترتیب ، با گرفتن وقت محصلین ، با چندتن از استادان نیز در تماس شدیم و آنها ، دسته جمعی ، از کوشش و پشت کار محصلین اظهار رضایت نمودند و گفتند اکنون که

شناخت اشخاص از روی اثر

بیشانی ، خط هایی که در هنگام بیکاری لا شعوری به روی کاغذ می کشیم همه تا امروز مورد مطالعه قرار گرفته و از روی این ها شناختن

حالات روحی اشخاص را تا حدی ممکن دانسته اند .

هر چند شناختن اشخاص از روی آهنگ صدا نظر به وضع فعلی این فن امروزه محال به نظر میخورد اما در برابر آن قسمت فعالیت های دیگر خیلی آسان است . آشنایی به راز روان های اشخاص از روی مظاهر محسوس عملی شان هر چند را می توانی تر به نظر میخورد اما بنا بر شواهد بدست آمده نمیشود از رسیدن به هدف نا امید بود . و این گفته این

اختراع

- پدرجان ، من يك آرمو نيه ساخته ام .
- آفرين پسر ، مگر بگو ببينم پرده هايش
را از كجا كردي ؟
- از بيانو



آرامش

- شوهر به زني كه تازه به مطالعه جغرافيه
اتجاز كرده بود گفت :
- عزيزم حالا كه تو به تحصيلات ادا مه
اردهي متيقن هستم كه يك آرامش كلي در
زندگي ما رونمايي كردد .
- دررؤي زمين بهيچصورت آرامش آيد ني
زست چون همواره مي چرخد .



وقتي كارتونيست در فكر راحت ديگران باشد !

پياده گردی

پدر:
- بچه جان پياده برويم يا سوار مو تر
شويم ؟
پسر :
- پياده بهتر است مگر لطفا مرادر بغل تان
بگيريد .



پيشبيني دزدان حرفه ئي

بقيه سياسي

راه دشوار و خطرناك

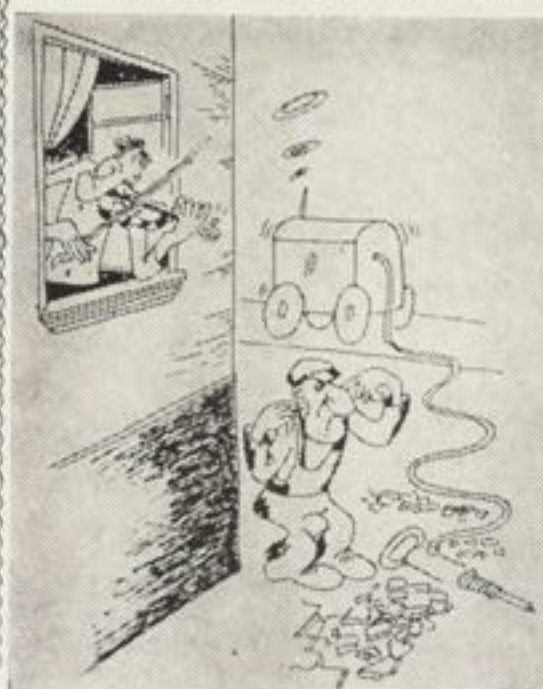
است و اين طبعاً براي كيسنجر مايوس كننده
خواهد بود.

مانور سياسي

طوريكه كيسنجر اظهار ميدارد امريكا حاضر
نيست اسرائيل را در بدل قيمت نفت ارزان
ويا جلو گيري از تحريم نفتي عرب بفروشد
البته در نظر داشتن عواقب اقتصادي وسياسي
اين مسئله كه هيچكدام آن به نفع سياست و
اقتصاد غرب تمام نخواهد شد و باز هم د مه
تبغ عرب را براي مجادله و گرفتن امتيازات
بيشتر بقول خود كيسنجر تيزتر خواهد ساخت
بنابراين اظهار وزير خارجه امريكا مبني بر

احتمال استعمال قوه در مورد اختناق دول
صنعتي غرب يعني در صورتيكه باز هم
عرب به تحريم نفتي بپردازد و ياد رسو رت
جنگ با اسرائيل با اين كار مبادرت ورزد
بعيت يك حربه سياسي و بقول مبصر انيس
مانوري بود عليه دول عرب كه بتواند جهان
و دول عربي را بعواقب نفتي متوجه گرداند كه اگر
احتمالا روزي بخواهد به آن توصل جويد .

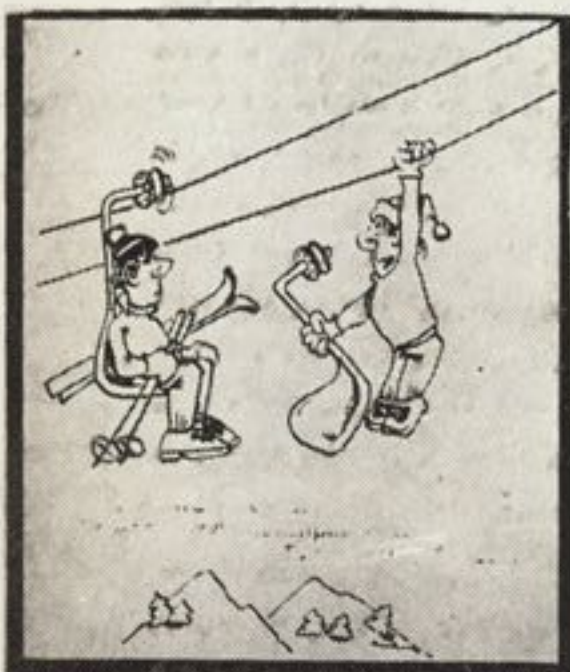
بهر صورت اين يك اقدام خطير و يك راه
دشوار است براي نجات اسرائيل
و مصئونيت دول صنعتي از تحريم نفتي



بدون شرح

نقا يص

- حالا كه ما زن و شوهر هستيم آيا حق دارم همي از نواقص ترا براي بگويم .
- حاجتي نيست ، من خود اين نواقص را ايندلم . اين همان نوا قصي است كه در اثر
ان باتو ازدواج كردم .



لطفاً به مركز احوال بدهيد كه من
اينجا نقص تخنيكي شانرا يافته ام

مرغ بريان

معلمي از شاگردش كه به پر خوري معروف
بود پرسيد:

- بگو ببينم از جمله پرندگان كدام يك
براي انسانها مفيد تر است .
- مرغ بريان

دولتي مطبعه



مودهای



جدید



زمستان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library